



آخرین پرده «سوسیالیسم واقعاً موجود»
از لنین تا گورباچف
ماجرای ترور شاپور بختیار

نگاهی به رویدادهای ماهی که گذشت

مخاطراتی که دولت رفسنجانی را تهدید می کند!

درباره کودتای سیاه دوشنبه گذشته در شوروی

بدون تردید توطئه ۱۹ اوت «کمیت ۸ نفره» وضع اضطراری «در شوروی» در برکناری خشونت آمیز میخائیل گورباچف و غصب غیر قانونی قدرت سیاسی را، جز یک کودتای سیاه دولتی نمی توان نامید.

حزب دمکراتیک مردم ایران این اقدام کودتاگرانه را که هدف آن توقف اصلاحات دمکراتیک سیاست داخلی و خارجی دوران زمامداری میخائیل گورباچف و بازگرداندن شوروی به دوران سیاه قبل است، قاطعانه محکوم می کند.

اقدام به کودتا مرحله بسیار خطرناکی از مقاومت جناح محافظه کار و تند روی حزب کمونیست شوروی، صاحبان قدرت و امتیازات بیشمار این کشور، سازمان امنیت خودکامه شوروی (کا-گ-ب) و سلطه جویان دستگاه نظامی و اداری شوروی است، که وزش نسیم دمکراسی و مبارزه مردم و نیروهای دمکراتیک شوروی، موقعیت داخلی و مواضع تجاوزگرانه منطقه ای و جهانی آنها را به خطر انداخته بود.

توطئه آشکار کودتاگران (کودتاگرانی که خود مسبب اصلی نابسامانیهای جامعه شوروی هستند)، که صورت گرفته است، بدون تردید در عرصه داخلی بر ناهنجاریها و تناقضات جامعه شوروی، بازهم خواهد افزود و در عرصه جهانی پیامهای منفی بزرگی خواهد داشت.

تسلط کودتاچیان در شوروی که تنها به سود نیرو های ارتجاعی و سرکوبگر منطقه و جهان است به حق تأثر و نگرانی شدید همه نیرو های دمکراتیک و مترقی و مدافعان حقوق بشر در منطقه را برانگیخته است. پیامد های کودتا،

چون نوین بین المللی، دوران پایان جنگ سرد و گسترش روند دمکراسی را به طور جدی در معرض خطر قرار می دهد و چشم اندازی را که می توانست روزنه امیدی در برابر مردم خاورمیانه بگشاید، تیره و تار می کند.

حزب دمکراتیک مردم ایران ضمن ابراز تنفر نسبت به طراحان کودتای سیاه دوشنبه در شوروی، برای مبارزه رو به گسترش مردم و نیرو های آزادیخواه شوروی در خلع ید از کودتاگران و برقراری حکومت قانون و آزادی و دمکراسی در شوروی، آرزوی پیروزی می کند.

حزب دمکراتیک مردم ایران ضمن ابراز تنفر نسبت به طراحان کودتای سیاه دوشنبه در شوروی، برای مبارزه رو به گسترش مردم و نیرو های آزادیخواه شوروی در خلع ید از کودتاگران و برقراری حکومت قانون و آزادی و دمکراسی در شوروی، آرزوی پیروزی می کند.

حزب دمکراتیک مردم ایران ضمن ابراز تنفر نسبت به طراحان کودتای سیاه دوشنبه در شوروی، برای مبارزه رو به گسترش مردم و نیرو های آزادیخواه شوروی در خلع ید از کودتاگران و برقراری حکومت قانون و آزادی و دمکراسی در شوروی، آرزوی پیروزی می کند.

حزب دمکراتیک مردم ایران ضمن ابراز تنفر نسبت به طراحان کودتای سیاه دوشنبه در شوروی، برای مبارزه رو به گسترش مردم و نیرو های آزادیخواه شوروی در خلع ید از کودتاگران و برقراری حکومت قانون و آزادی و دمکراسی در شوروی، آرزوی پیروزی می کند.

هیات اجرایی حزب دمکراتیک مردم ایران
۲۰ / اوت / ۱۹۹۱
۲۹ / مرداد / ۱۳۷۰

RAHE AZADI

N°: 14

September 1991

راه آزادی

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

بهاء: معادل ۱۲۰ ریال

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD

B.P. 23

F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

«انتقاد واحد پاریس ح.د.م.ا.»

شنبه ۱۴ سپتامبر ۱۹۹۱

رفقای گرامی هیئت اجراییه

طی جلسه عمومی ۲ سپتامبر واحد

پاریس، اعلامیه هیئت اجراییه در باره

ترور دکتر شاپور بختیار مورد

بررسی قرار گرفت. برخی از رفقا

بند ۴ اعلامیه را به جهات زیر مورد

انتقاد قرار دادند.

۱- نهضت مقاومت ملی ایران تا کنون

موضوع مشخصی نسبت به شکل نظام

(سلطنت مشروطه یا جمهوری) آغاز

نکرده است.

۲- با توجه به این امر، «فراهم شدن

زمینه نزدیکی میان طیف های

گونگون جمهوری خواهان دمکرات»

نیز ادعایی دور از واقعیت است.

در پایان جلسه به اتفاق آراء تصمیم

گرفت که نظریه اهمیت مساله،

موضوع طی نامه ای به اطلاع هیئت

اجراییه برسد و در ضمن خواستار

درج نامه در اولین شماره نشریه راه

آزادی گردد.

با تشکر واحد پاریس

تذکر:

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، با امضاء درج می کند. چاپ مطالب با امضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

حق اشتراك يك ساله:

برای کشورهای اروپایی:

معادل ۵۰ مارك آلمان غربی

برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:

معادل ۶۰ مارك آلمان غربی

كمك های مالی و حق اشتراك خود را به

حساب بانکی زیر واریز نمائید:

RAHE ERANI

AACHENER BANK EG

(BLZ 390 601 80)

KONTO N° : 90985

AACHEN - WEST GERMANY

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب
دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه
کنید:

RIVERO, B.P. 47

F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE

آخرین پرده

«سوسیالیسم واقعاً موجود»

مردم جهان در فاصله کمتر از دو سال شاهد یکی دیگر از رویداد های بزرگ قرن بیستم بودند. کودتایی که علیه روند اصلاحات و دمکراتیزه کردن جامعه شوروی طرح ریزی شده بود، نه تنها بر اثر مقاومت مردم و واکنش قاطع افکار عمومی جهانیان و بویژه کشور های غربی با سرعت باور نکردنی شکست خورد، بلکه دنبال خود طوفانی برپا کرد که صحنه سیاسی کشور را بکلی در هم ریخت. در پایان طوفان چند روزه از ۱۵ جمهوری سابق پیش از ۱۰ جمهوری برجا نماند، حزب کمونیست مجبور شد فعالیتش را متوقف سازد، بخش بزرگی از رهبران محافظه کار و بوروکرات های حزبی، ارتش و کا. گ. ب از صحنه سیاسی خارج شوند و نیرو های اصلاح طلب و اپوزیسیون به قدرت و اعتبار بی سابقه دست یافتند و طرح نوینی از اتحاد میان برخی جمهوری ها برپایه عدم تمرکز وسیع ریخته شده است.

با آنکه بازگشت گورباچف به قدرت شعار اصلی نیرو های مقاومت در برابر کودتاچیان را تشکیل می داد، اما خود وی بخش مهمی از اعتبار سیاسی و معنوی خود را در این حوادث از دست داد و در مقابل شخصیت هایی مانند یلتسین از قدرت و نفوذ گسترده ای برخوردار شدند. اگر پیشتر گورباچف از موقعیت ویژه خود بصورت عامل تعادل میان اصلاح طلبان و محافظه کاران حرکت می کرد، اینک با حذف محافظه کاران در کنار وی فقط يك نیرو و يك راه قرار دارد. اضافه بر این از هم پاشیدن اتحاد جماهیر شوروی، گورباچف را در راس کشوری قرار می دهد که با دوران پیش از کودتا قابل مقایسه نیست و با انتقال قدرت به جمهوری های خود مختار از نقش مسکو بسیار کاسته شده است. به همه اینها باید توقف فعالیت حزب کمونیست را افزود که گورباچف دست کم بخشی از نیرو و حقانیتش را از آن کسب می کرد.

از هم پاشیدن اتحاد جماهیر شوروی برای چندمین بار طی سال های گذشته جغرافیای سیاسی اروپا را دستخوش تغییرات جدی می کند. با آنکه قرار است کنفدراسیون جدیدی متشکل از جمهوری های خود مختار جای اتحاد جماهیر سابق را بگیرد، اما دیگر با توجه به مشکلات گسترده سیاسی و اقتصادی موجود، مشکل بتوان از دامنه نفوذ و اثربخشی این کشور در سطح جهانی، آنگونه که پیشتر بود، سخن به میان آورد.

نقطه عطف دیگر رویدادهای اخیر شوروی مسئله سرنوشت حزب کمونیست این کشور است. استعفای گورباچف از مقام دبیر اولی

حزب و نیز واکنش خشم آلود افکار عمومی نسبت به آن، حزب کمونیست را در چنان موقعیت حساسی قرار داد که رهبران آن مجبور شدند فعالیت های حزب را بمدت نامعلوم متوقف سازند. در این میان استعفای گورباچف بروشنی حکایت از آن می کند که وی از تلاش های ۵ ساله خود برای نوسازی حزب بکلی نا امید شده است و حزب دولتی در پی ۹ دهه فعالیت برپایه درک معینی از سوسیالیسم بر پایه نظام تک حزبی به بن بست کامل رسیده است.

حزب کمونیست طی ۷۴ سال بطور انحصاری بر کشور حکومت کرده است و در قانون اساسی از او به عنوان نیروی هدایت کننده جامعه یاد شده است. نه مردم و نه نیرو های سیاسی هیچگاه اجازه نیافتند در باره حزب و جامعه شوروی به داوری بنشینند. از این رو مسئولیت کامل همه مشکلات و بدبختی های جامعه بطور مستقیم متوجه این حزب است. درست به همین مناسبت است که در روزهای معینی از کودتا گروه های خشمگین مردم به دفاتر حزب یورش بردند و یا مجسمه لنین و دیگر رهبران تاریخی آنرا پزیر کشیدند. واکنش مردم خشم ناشی از ده ها سال یکه تازی و آقا بالاسری نیرویی بود که در عمل بصورت يك اداره بزرگ، دستگاه دولتی را تحت نظر داشت.

آنچه امروز در رسانه های جمعی جهان «مرگ کمونیسم» نام گرفته است، در حقیقت پایان غم انگیز حیات نوعی از تفکر در جنبش کارگری و چپ جهان است که ادعا می کرد کلید حل مسائل جامعه بشری را در دست دارد. اما چنان دره ژرفی واقعیت های این جامعه را از آرزوها و ادعا های آن جدا می ساخت که سرنوشت محتوم آن چیزی جز این نمی توانست باشد. می بایست روزی به این یا آن شکل به این فریب بزرگ تاریخی پایان داده می شد. این مرگ درعین حال غم انگیز و تلخ است، چرا که علیرغم این کارنامه بطور عمده منفی و سیاه، انسان های شریف و انقلابی بی شماری همه هستی خود را در این راه فدا کردند.

نیرو های چپ در سراسر جهان با وجود تبلیغات گسترده و سوسام آور محافل سرمایه داری و نیرو های راست و پایکوبی آنها از «مرگ کمونیسم» و «پایان قطعی سوسیالیسم» باید این واقعیت را بپذیرند. وقایع شوروی به درجات مختلف بر سرنوشت و حیات آتی همه نیرو های چپ تاثیر خواهد گذاشت. علاوه بر چپ سنتی و احزابی که بر اساس مدل شوروی یا کمینترنی فعالیت می کردند یا می کنند،

حتی نیرو های که در گذشته حساب خود را با این نوع کمونیسم، سوسیالیسم، دیکتاتوری پرولتاریا، حزب لنینی و ... جدا کرده بودند هم از این طوفان برکنار نخواهند ماند. اینکه استالین، پل پت و دیگر چنایتکاران بنام سوسیالیسم، میلیون ها انسان را نابود کرده اند، و اینکه بنام سوسیالیسم جامعه ای ساخته شده است که در آن بیشتر بدبختی و فقر و استبداد نصیب مردم شده است، مسئولیت معینی متوجه همه ما می کند. چه عناصری، چه تکیه گاه هایی در تفکر ما، در تفکر پیشگامان فکری ما، در ایده آل های سوسیالیستی ما وجود دارند که به رشد چنین پدیده هایی میدان می دهند؟ وظیفه سنگین امروز ما کاویدن این نظام فکری و دور انداختن هر آنچه که می تواند به این نتایج هولناک منجر شود، است.

در ایران باید در انتظار واکنش طیف وسیع نیرو های چپ ماند. راه کارگری که به «رونویسی» از آثار لنین افتخار می کرد امروز چه خواهد گفت و چه خواهد کرد؟ حزب توده ای که حیات و معاش از مسکو بود و از آن خط می گرفت و جامعه شوروی ایده آلش بود، آیا باز هم قادر است به فعالیتش ادامه دهد؟ حتی نیرو های موسوم به نواندیش و چپ های دمکرات، آیا همه اندیشه های خود را از عناصر استبدادی زوده اند؟

آرمان هایی که طی ۱/۵ قرن به اینسو عامل پیدایی جنبش چپ در سراسر جهان شده است، اندیشمندان بزرگ و میلیون ها میلیون انسان شریف و مبارز را بسوی خود کشانده است، کماکان در دستور کار جامعه بشری قرار دارند. اگر انسان هایی در تلاش خود برای دستیابی به این آرزو ها و آرمان ها ناکام مانده اند و یا بنام این افکار چنایت شده است، چیزی از اهمیت موضوع نمی کاهد. بسیاری از متفکرات بزرگ دمکراسی و سوسیالیسم و انسان های انقلابی پیش از آنکه عامل این بدبختی ها و چنایات باشند، خود قربانی آتند. زیرا آنها جز به ایده آل انسان فکر نمی کردند. ایدئولوگ های جامعه سرمایه داری و نیرو های راست از این نظر نمی توانند به بشریت درس اخلاق بدهند. همه می دانند که بخش بزرگی از نست آورد های اجتماعی و انسانی امروز جامعه ما، بطور مستقیم نتیجه مبارزه نیرو های چپ در سراسر جهان است که در این راه قربانیان بی شماری داده اند. امروز نیز حل بسیاری از معضلات پیچیده جامعه بشری جز از طریق مبارزه گسترده همه نیرو های چپ در راستای آرمان های دمکراسی و عدالت اجتماعی حل نخواهند شد.

مخاطراتی که دولت رفسنجانی را تهدید می کند!

در ج. ا رسم است، که معمولاً هریار که سیاست گذاری های رژیم به هر علتی با بن بست روبرو شود و خشم و ناخشنودی مردم ابعاد نگران کننده ای بخود بگیرد، باید به «بیانات بسیار مهم» و «صریح» و «سرنوشت ساز» متوسل شد و با تحبیب و تهدید آخوند ها و ترساندانشان از «عواقب وخیم» سرنوشت رژیم، هم دل حزب اله را بدست آورد و هم تا حدودی بر سرعت حوادث غیر مترقبه مهار زد. معلوم است که پس از مرگ خمینی، این «نقش» به خامنه ای سپرده شده، تا در این مواقع، احتمالاً از طریق مشورت با همدرستانش، جلو بیافتد و رهنمود های «تاریخ ساز» ش را ارائه کند و رژیم را از مخاطره برهاند.

نگاهی به رویداد های اخیر کشور، شواهد گویایی بدست می دهند که بر اساس آن بتوان به انگیزه های اصلی ترین نکات مطروحه در آخرین «بیانات بسیار مهم» خامنه ای در جمع مهم ترین ارگان های حکومتی پی برد.

در واقع حوادثی که با آتش سوزی های عمومی بازار تهران و چند شهر بزرگ کشور آغاز شد و همزمان به درگیری های پر اهمیتی در اصفهان، تهران، باقرآباد ورامین، اعتصاب در کارخانه چیت سازی تبریز، نا آرامیها در قم و رشت انجامید، عملاً جوی بحرانی بوجود آورده است که خبر از نارضایتی های در حال انفجار مردم میدهد. سیاست های اقتصادی دولت بقصد ایجاد «تعادل» میان عرضه و تقاضای کالا های ضروری مردم، حذف سوبسید برخی از اقلام و کوشش برای برچیدن بساط توزیع کرپنی کالا، در ماههای اخیر، نه فقط کمترین علائمی از بهبود اوضاع نشان نداد، بلکه صعود سرسام آور قیمت ها، کمر مصرف کنندگان را شکسته است. به این غول گرانی که همه عرصه ها از جمله کرایه خانه، وسائل زندگی، لباس، لوازم التحریر و خلاصه همه اجناس را در کف اختیار دارد، باید بحران عظیم بیکاری و رکود بازار و فقر و فاقه عمومی را هم اضافه کرد، تا میزان نارضایتی های مردم سنجیده شود. این مهم ترین عرصه ای است که رژیم را کلافه کرده و بسیاری از ترنندهایش برای مقابله با این وضعیت، چه در عوام فریبی و چه در چاره جویی های شتابزده، خنثی شده اند.

نکته دیگری که مدتهاست بسیاری از گردانندگان حکومت، و بویژه افراطیون را بخود مشغول داشته، موضوع انتشار موفقیت آمیز تعدادی از نشریات غیر مذهبی است، که

با کسب اجازه انتشار از وزارت ارشاد با تیراژ های قابل توجهی توزیع و حتی نایاب می شوند. استقبال مردم از این نشریات و البته طرح مسائل مهم اجتماعی و فرهنگی در آنها، که در مواردی ضرورتاً به نفی و مقابله با دیدگاههای نشریات رسمی و فرمایشی و حزب الهی میانجامد، خشم بسیاری از گردانندگان حزب الهی را برانگیخته و مدتهاست که «مقبله قاطع» با این نوع «منحرفین» را در دستور کارشان قرار داده است.

مسامحه دولت رفسنجانی در قبال این نشریات- که شامل انتشار برخی کتاب ها و به اکران آمدن فیلم هائی نیز میشوند- و بویژه حمایت شرمگینانه وزیر و مسئولان وزارت ارشاد اسلامی از ادامه انتشار آنها عرصه درگیری های متعددی است که مدتهاست میان سران رژیم بر سر این حوادث بوجود آمده است. باید به این فهرست، نکته بسیار پر اهمیت دیگری را نیز اضافه کرد، که نزدیک شدن انتخابات مجلس چهارم موجد آن است و در نتیجه لشگرکشی جناح ها برای بسیج نیرو در مجلس آینده را موجب شده است.

چنین است که بالا گرفتن همه این درگیری ها به «بیانات بسیار مهم» رهبری انجامیده است و وی روز چهارشنبه ۲۴ مرداد، در حالیکه تمام ارگان های مقننه، قضائی و اجرائی رژیم را در چماران بدور خود جمع کرده بود به ایراد سخنرانی پرداخت.

وی در ابتدا کوشید تصریح کند که رژیم ج.ا. یک حکومت مذهبی است و در نتیجه باید با قرآن و خدا و پیغمبر و توسل به آنها بگردد. تأمیرده تأکید کرد که «باید نظام را نظام دینی نگه داشت، نظام ارزشی نگه داشت» و به آنهایی حمله کرد که با مرتجع خواندن، واپس گرا و متعصب خواندن سران رژیم می خواهند اینها را «سراسیمه» کنند تا روزی که بگویند «نه آقا ما دینی نیستیم، ما هم نظامی هستیم مثل بقیه نظام های دنیایی». و پا را از این هم فراتر گذاشت و برای خط قرمز کشیدن روی «شایعاتی» که در باره رژیم رفسنجانی وجود دارد، تصریح کرد که «اگر به زبان هم نگوئید و فقط عملتان عمل یک نظام غیر ارزشی و دنیایی باشد، آنها به هدف خوششان رسیده اند و این شکست ماست.»

والبته برای پایداری چنین نظامی به «آقایان وزرا، آقایان نمایندگان، آقایان مدیران گوناگون کشور توصیه کرد که خودشان را بی نیاز از ادعا و نافله و ذکر و نوحه و توسل و گریه و انابه» ندانند و توجه داشته باشند که «اصل کار

این است: این نباشد، بی پشتوانه ایم.» وی سپس «سرفصل اول» سخنان خود را «مسائل مردم و حکومت» نامید و بشیوه خمینی، مردم را «ولیعتم» خود خواند و از کارگزاران رژیم خواست که «بگوئید آیا من نوکر شما هستم.» و آنگاه باز به سبک سلف خود به سراغ «طبقه محروم و مستضعف» رفت و به تعریف و تمجید آنها و قحش دادن به «خیلی از این پولدار ها، مرفهین جامعه. بی درد ها و بی احساسها» پرداخت و به «آقایان» توصیه کرد که باید به این مردم رسید. سپس وی به موضوع پر اهمیت اعتماد مردم به مسئولین پرداخت و توضیح داد که نظام های دنیا «سه جور اداره میشوند.» یا «با زور، مثل نظام های پلیسی دنیا» و بعد بلافاصله یاد آور شد «ما این کاره که نیستیم.» یا «با تزویر، مثل دموکراسی های غربی» و اضافه کرد «این هم در شان ما نیست» و سر انجام به نوعی از حکومت اشاره کرد که «بامحبت و عطفیت مردم اداره میشود.... و این نظام، نظام اسلامی است.» (۱)

خامنه ای در اینجا مشروحاً به مسئله تقوی و پرهیز از شهوات حرام و حتی حلال دنیا پرداخت و سپس به شدت به کسانی حمله کرد که هزینه های کلانی خرج تشریفات میکنند و بیت المال را برای «تغییر دکوراسیون اتاق» مدیر کل و معاون وزیر و فلان مسئول قضائی» صرف میکنند و «فلان تعداد ماشین جدید» میآورند بین دستگاهها تقسیم میکنند. «این چه وضعی است که همین طور بی حساب و کتاب چلو هر وزارتخانه ای، چلو هر اداره ای دهها ماشین مال مسئولین آن جا به رنگهای گوناگون قرار دارد.... اینها روحانیون را از مردم دور میکنند....»

بنیان کار خراب است!

«رهبر انقلاب» در قسمت دوم سخنرانی خود به «رقابت های خطی» پرداخت و با یادآوری سخنان امام در این باره، موعظه میسوطی درباره لزوم برادری و جزئی بودن اختلافات کرد و مرتباً بر وجود نقاط مشترک، و بویژه دشمن مشترک انگشت گذارد و تصریح کرد که اگر این وضع ادامه پیدا کند «اعتماد مردم را به اصل نظام از دست میدهیم.» وی در پایان این مبحث یادآور شد که «نگاه کنید حجم فرمایشات امام را من گمان نمی کنم در هیچ موضوعی به قدر موضوع اختلاف مطلب فرموده باشند. در عین حال ما اصلاح نشدیم. آیا این نشان نمیدهد که

وی سپس با ذکر نمونه های فراوانی از این بد گوئی ها و زبانهای زهرآگین، از مسئولین خواست که اختلافاتشان را پشت در های بسته طرح و حل کنند و آنرا به مجامع عمومی نکشاند.

خامنه ای آنگاه سومین محور سخنرانی اش را به «حمله سازماندهی شده همه جانبه ای» اختصاص داد که خود آنرا «تهاجم فرهنگی» نامید. وی از «روشنفکر جماعتی» نام برد که «اوائل انقلاب جرات نفس کشیدن نداشتند» و سپس باتعقیر آنان یادآور شد که این جماعت «اهل خطر نیستند، اهل وارد شدن توی صحنه سخت و دشوار و خطرناک نیستند» وی سپس شرح داد که اینها، کم کم «نشریه ای راه انداخته، قلمی زدند... کسی اعتراض نکرد... اینها دیدند مثل اینکه توی این فضا میشود سازماندهی کرد و کاری کرد.» وی تشریح کرد که اینها می خواهند «خیل انبوهی» را که پشت سر رژیم است از او بگیرند. «خیال کرده اند که می توانند و شروع کرده اند.» وی از عناصر آنها که «در سینما، در مطبوعات، در رادیوتلوویزیون حتی - که مال دولت است - در سالنهای فرهنگی، در جشنواره ها» حضور دارند یاد کرد و هشدار داد که اینها «اول هم فرهنگی محض حرکت کردند، حالا وارد مسائل سیاسی شدند که به دولت انتقاد کنند، به نظام انتقاد کنند و روی گذشته نظام علامت سزال بگذارند.» وی سپس با صراحت اعلام کرد که «این کار، کار بسیار خطرناکی است»

وی در چاره جوئی این خط، دوباره به تحقیر کردن روشنفکران پرداخت که «طبیعتشان عرض کردم، طبیعتی است که یک اشاره بکنی عقب نشینی می کنند. طبیعت مومنی نیست، از روی ایمان و اعتقاد نیست... طبیعت اهل قلم و آن روشنفکرجماعت مادی مسلک همین است» با اینحال، وی خطاب به کارگزاران رژیم رهنمود داد که «دستگاههای تبلیغاتی مراقبت کنند، نگذارند.» و هشدار داد که «این جوری هم نباشد که بستگاهی از طرف خود یک کار تند و ناسنجیده و نا مناسب را با مجموعه توطئه بکنند.»

او آنگاه فکر خود را در دو جنبه توضیح داد: «یک کار سلبی، یک کار ایجابی. کار سلبی مقابله با آنهاست، جلوگیری از توطئه آنهاست.» و کار ایجابی را هم «منبر خوب، موعظه مردم» و تعریف و تمجید از برکات انقلاب، ارزش های انقلاب، و قدرت انقلاب، توصیف کرد.

دوباره این نکته آخر، یعنی کار «ایجابی» خامنه ای و اطرافیانش پخوبی میدانند که کمترین قصوری در این زمینه انجام نشده است. هر روز بودجه تبلیغاتی عظیمی از طریق رادیو - تلویزیون و نیز مطبوعات رژیم و منبر های ریز و درشت مساجد خرج میشود و مضمون مشترک همه آنها، همین توصیف پایان ناپذیر «ارزش های انقلاب» است. در واقع حزب الهیاتی که در ماههای اخیر به خامنه ای فشار می آورد تا سکوت را بشکند و با حمله به آنچه که «تهاجم فرهنگی» نامیده اند، جلوی سکوت و مامشات وزارت ارشاد را بگیرد، نه بخش ایجابی کار، که درست بخش سلبی آنست.

خطر هنرمندان منحرف، بیشتر از سیاستمداران منحرف است!

باید یادآوری کرد، که آخرین شماره نشریه «گردون» که یکی از مطالب خود را به موضوع مهاجرت هموطنان خارج از کشور اختصاص داده است، با حمله به یک برنامه تبلیغاتی رژیم در تلویزیون بنام «سراب»، نشان داده است که چگونه مباحث مطرح شده در این برنامه مبتذل و خلاف واقع هستند و آنگاه استدلال کرده است که برای بازگرداندن ایرانیان خارج از کشور، باید اوضاع داخلی را بهبود بخشید، نه اینکه با ریاکاری به مخدوش کردن چهره زندگی ایرانیان خارج از کشور پرداخت و به تحقیر آنان همت گماشت. انتشار این نوشته و البته طرحی که بهمین مناسبت روی جلد آخرین شماره گردون منتشر شده، بهانه خوبی بدست حزب الهیان داده است تا فریاد و شریعتا براه بیاندازند و با شعار «توهین به مقدسات مذهبی» به میدان بیایند. در مجلس اسلامی نمایندگان حزب اله به عریه کشی پرداختند و نشریات پر از فحش و فشیحیت به نشریه گردون شد. نبی الله راجی نماینده نائین در مجلس اسلامی در این باره گفت: «پیامبر اکرم پس از فتح مکه، همه را عفو کردند. حتی امثال ابوسفیان را. اما دستور فرمودند کسانی که با زبان شعر، اسلام و مقدسات را هجو کرده بودند، به کیفر اعمال ننگین خود برسند و این بدان معناست که خطر هنرمندان منحرف برای سلامت جامعه بیشتر از سیاستمداران منحرف است.» وی آنگاه برای روشن تر کردن منظورش ادامه داد: «امروز با کمال تاسف شاهد فعالیت شدن نویسندگان و هنرمندان منحرف و ضد مردم و وابسته به محافل بیگانه، در مجلات رنگارنگی که یکی دو سال اخیر امتیاز انتشار گرفته اند هستیم... در این مجلات با صراحت و جسارت تمام، به همه مقدسات اسلامی و انقلاب و مردم اهانت میشود، اما متأسفانه کوچکترین خبری از برخورد باین موارد بگوش نمی رسد.»

محمد اصفری، نماینده تهران هم، در یکی از همین جلسات مجلس، به نشریه گردون حمله میکند که «فلان نشریه... در حمله به برنامه تلویزیونی سراب که تولید فرزندان مخلص این انقلاب است، نتیجه میگیرد که سراب همین جاست!»

و پس از اینکه، همه نشریات حزب الهی، شدیداً «تهاجم فرهنگی» مربوطه را مورد هجوم قرار میدهند، سرانجام نوبت خواهران حزب الله - اعضای «حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی» و نیز «بنیاد شهید» - میرسد که با پرچم و شعار و چماق و غیره به سراخ دفتر نشریه گردون رفته و پس از تخریب تمام وسائل دفتری آن، ساختمان را به اشغال خود درآوردند، پس از این حادثه است که «عباس معروفی» مدیر مسئول نشریه دستگیر میشود و البته به قید ضمانت دوباره آزاد میگردد.

این در حالی است که از مدتها قبل، مسئولین وزارت ارشاد میکوشند با ایجاد دادگاههای مطبوعاتی با شرکت هیأت منصفه، جرائم مطبوعاتی و کیفر قانونی آنها را در چارچوب مقررات از قبل تنظیم شده یگنجانند. ولی حادثه نشریه گردون و میدان آمدن حزب الله،

عملاً این کوشش ها را خنثی میکنند و در تعقیب همین قضایا، آیت الله یزدی در نماز جمعه ۲۵ مرداد، در مورد مطبوعات تصریح میکند که «توهین به مقدسات و جرم مطبوعاتی در مقوله مجزا هستند که اولی باید توسط قوه قضائیه پیگیری شود.»

البته «بیانات مهم» رهبر انقلاب هم بداد حزب الله رسید و بلافاصله بیانیه های حمایت از چپ و راست صادر شد. از جمله «انجمن اسلامی ناشران کتاب»، با انتشار بیانیه ای به بهانه حمایت از رهبر انقلاب، به انتشار کتب و نشریات مبتذل اعتراض کرد و ضمن حمایت «از حرکت توفنده زنان مسلمان»، از قوه قضائیه خواست با این نشریات با قاطعیت روبرو شود. این بیانیه همچنین یادآوری میکند که «وعده وعید های مسئولان در ارجاع این مسائل به مجاری قانونی جرائم مطبوعاتی است، در حالیکه این حرکات اهانت به دین مبین اسلام، اشاعه فحشا و مسکرات بوده که در حیطه دادگاههای انقلاب خواهد بود.»

حمله صریح تر در این راستا، به «مسئولانی» که با منحرفین همراهی میکنند، به آیت الله چنتی، امام جمعه موقت قم و رئیس سازمان تبلیغات اسلامی، تعلق دارد. نامبرده در نماز جمعه ۲۵ مرداد، با خشم و فریاد، خطاب به هنرمندان کشور میگوید: «شما هنرمندان و نویسندگان اگر از پیگرد قانونی نمی ترسید، آیا از خشم این ملت هم نمی ترسید؟ اگر کسانی پیدا میشوند که از شما حمایت کنند، هر سازی که می زنید همراه شما باشند و در رنگ و لعاب مختلف برای فریب افکار عمومی از شما دفاع کنند، شما را چا بیاندازند و راه قانونی برایتان پیدا کنند، آیا از خشم مردم نمی ترسید؟ شما تصور میکنید که چند روزی سکوت شده است، پاورتان نیاید که مجال فعالیت پیدا کرده آید. اگر مجریان نهی از منکر به وظیفه خود عمل نکردند، مردم خود انجام وظیفه خواهند کرد.» و نیز در همین روز ها، در تهران طوماری به طول ۲۵ متر و حاوی ۶ هزار امضاء در حمایت از سخنان رهبری پیرامون «تهاجم فرهنگی» و نیز «اعتراض نسبت به مطالب اهانت آمیز برخی نشریات» منتشر میشود که در آن، هم زمان نه فقط «منحرفین» مورد حمله قرار میگیرند، بلکه مامشات مسئولان و بی اعتنائی آنها نسبت به حساسیت های مردم حزب الله، شدیداً مورد اعتراض قرار میگیرد.

اظهار نظر آزاد است!

در این میان چالب است به موضع گیری های رفسنجانی و وزیر ارشاد توجه کنیم. رفسنجانی که چند روز پیش از «بیانات مهم» خامنه ای، در نماز جمعه ۱۸ مرداد، سکوت را شکسته و دوباره آنچه حزب الله «تهاجم فرهنگی» مینامد، اظهار نظر کرده بود، در واقع کوشید مخالفین را به سکوت دعوت کند و با احتراز از بکار بردن فرمول «تهاجم فرهنگی»، اظهار داشت: «مسائل فرهنگی کشور آنطور نیست که مسئولین کشور، رهبری و دیگران به آن توجه نداشته باشند... ما باید دقیق باشیم، اما دل مردم را خالی کردن درست نیست.»

با اینحال وی، پس از نطق خامنه‌ای، لحنش را عوض کرد و با بکار بردن اصطلاح «تهاجم فرهنگی»، در یک سخنرانی خطاب به فرهنگیان (یکشنبه ۴ شهریور) اظهار داشت: «در مقابل تهاجم فرهنگی دشمن، ما باید برای نیروهای آسیب پذیر جامعه مصونیت ایجاد کنیم». او آنگاه اضافه کرد که «البته برخورد با گستاخان و متجاسران که در صدد آلوده کردن محیط اجتماعی هستند نیز نباید مورد غفلت قرار گیرد».

در این میان، وزیر ارشاد اسلامی که بمناسبت آغاز هفته دولت یعنی چند روز پس از «بیانات مهم» رهبر سخنرانی میکرد، پس از پایان نطق، در جواب مخبر نشریه سلام که نظر وی را درباره نشریه گردون پرسیده بود اظهار داشت: «البته بسیاری از محترمین نسبت به عملکرد مجله اعتراض دارند که بجاست و طبق ضوابط با آن برخورد میشود». اما در عین حال، فروگذار نکرد که اضافه کند «اولاً اظهار نظر آزاد است، یعنی اظهار نظر کردن و برداشت خود را با منطق کلفت آزاد است. منظورم این است که چرم را باید دادگاه تشخیص دهد».

به این ترتیب، در میانه غوغای عظیمی که برای آرزین رفتن ناموس اسلام برپا شده است، وی نه تنها به تکرار مواضع رهبر انقلاب و حزب الهیان نست نژد، بلکه تصریح کرد که اظهار نظر آزاد است. بد نیست اضافه کنیم که نشریات حزب الهی، از اینکه وی فقط جواب خبر نگار نشریه سلام را داده و از دادن جواب به بقیه خبرنگاران طفره رفته است، اظهار ناخشنودی کردند!

در تعقیب همین موضع گیری است که سرانجام در اولین روزهای شهریور ماه هیأت منصفه مطبوعات بوسیله وزیر ارشاد، شهردار تهران و رئیس دادگاههای تهران تعیین شدند و وزارت ارشاد اعلام کرد از این بعد، جرائم مطبوعاتی مطابق اصل ۱۶۸ قانون اساسی «رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی میبایست با حضور هیأت منصفه و بصورت علنی در محاکم دادگستری انجام شود» - مورد تضاد قرار خواهند گرفت.

شاید این را باید طنز تاریخ نامید که تقریباً همزمان با تشکیل اولین دادگاه مطبوعاتی با حضور هیأت منصفه در مشهد بقصد اجزای اصل ۱۶۸ قانون اساسی، در تهران ۹ نفر از اعضای نهضت آزادی از جمله دکتر علی اردلان ۷۸ ساله، با پاصطلاح «جرائمی» که آشکارا سیاسی اند، در دادگاههای در بسته انقلاب، بدون حتی حضور وکیل مدافع محاکمه و به سالها زندان محکوم میشوند. آیا اتخاذ چنین روش های متناقضی بوسیله دولت رفسنجانی، نشانه آن نیست که در زمینه «جرائم» سیاسی، جناح های مختلف هیئت حاکمه، نظر و شیوه مشابهی دارند؟

بهر حال، به این مبحث باید اضافه کرد که، در پایان تمام این حوادث، سرانجام، شورای عالی امنیت ملی در روز یکشنبه ۲ شهریور تشکیل جلسه داد و با حضور خامنه‌ای «وضعیت فرهنگی جامعه» مورد بحث و گفتگو قرار گرفت. بنظر نمی رسد که خامنه‌ای در این جلسه با اتفاق نظر اطرافیاناش مواجه بوده

باشد. چرا که نتیجه این اجلاس، آنگونه که مطبوعات رژیم به آن اشاره کرده اند، «تبیین» آن چیزی بوده است که «تهاجم دشمنان انقلاب و اسلام» نامیده شده و سر انجام برای «بررسی ایجاد مختلف موضوع»، کمیته ویژه‌ای در دبیر خانه شورا تشکیل شد.

مگر ما می خواهیم مجلس فرمایشی درست کنیم؟!

بنظر می‌رسد، در «میان بیانات مهم» خامنه‌ای، نکته‌ای که کمتر از همه مورد توجه قرار گرفته است، همان موضوع مربوط به پنهان کردن اختلافات و حل آنها در پشت درهای بسته است. در پیش بودن انتخابات مجلس چهارم و تدارک وسیعی که طرفین دعوا برای تثبیت خود در انتخابات آینده دیده اند، مانع از آنست که اختلافات آشکارا خصمانه طرفین، با این «رهنمود های حکیمانه»، برطرف شود. واقعیت اینست که دولت رفسنجانی، با درست داشتن اهرم های اجرایی، نظر مساعد جناح محافظه کار افرامی - نشریه رسالت و بازاری های هواداران آن - و بویژه شورای نگهبان قانون اساسی، از قبل برگ های برنده مهمی را در اختیار دارد. کوشش اپوزیسیون مجلس اسلامی، برای به تصویب رساندن يك آئین نامه اصلاحی در انتخابات بقصد کوتاه کردن دست شورای نگهبان در تعیین صلاحیت کاندیداهای نمایندگی، عملاً با شکست مواجه شد و سرانجام با يك پیشنهاد مبنی بر اینکه رسیدگی به آن در مجلس ۶ ماه عقب بیفتد، و تصویب این پیشنهاد در جلسه ۱۵ مرداد شکست دیگری به حساب حزب الله نوشته شد.

به همین دلیل است که حزب الهیان، سراسیمه هر جا به رفسنجانی و دولت او حمله میکنند و نقش اصلی را در افشای دولت و بدگویی نسبت به جناح رقیب بعهده دارند. برعکس، هواداران رفسنجانی و خود وی میکوشند تا با موعظه «وحدت» طرف خصمگین خود را قدری آرام کنند، تا سر فرصت به حسابش رسیدگی شود.

رفسنجانی در نماز جمعه، مخالفان را از دشمن خارجی میترساند و از آنها می‌خواهد که «بخودشان حق ندهند این وحدت ملی را برهم بزنند». به جامعه شوک های بی خود نباید وارد آورد. (نماز جمعه ۱۸ مرداد) او همچنین، اظهار داشت که بسیاری از این انتقادات، «برای رای جمع کردن» انجام میشوند و هدف تبلیغاتی دارند. علی عنایت نماینده خرم آباد، در اعتراض به جناح مخالف دولت میگوید: «عده ای نمیخواهند زمینه افغال ملت را فراهم آورند و شخصیت یاران صدیق امام را ترور کنند. عده ای با نشر اکاذیب سعی دارند انقلاب اسلامی را لکه دار کنند و مدتی است بیشترین حملات خود را متوجه رئیس جمهوری کرده اند. آنان تهمت میزنند که هاشمی حزب الله را منزوی کرده، به کارمندان دولت توجه ندارد، چرا به کمک صدام نتشافت است... اخیراً هم با چماق گرانی به میدان آمده اند... مسئولان اقتصادی کشور باید... حقایقی را که تا کنون پنهان مانده است برای مردم روشن کنند. باید به مردم

بگوئیم چرا تا سال ۱۳۶۷ یک هزار و پانصد میلیارد تومان و دوازده میلیارد دلار بدهی داشته ایم؟ به مردم بگوئیم چرا و چگونه اکثر بانک های تخصصی این مملکت ورشکسته شدند؟ برای مردم بازگو شود که چرا تا سال ۶۷ تولید داخلی به حد اقل و بیکاری به حد اکثر رسیده بود».

از آن سو، نمایندگان حزب الهی مجلس هم، که گویا تمام کثافتکاری های انتخاباتی قبلی خود برای اکثریت آوردن در مجلس را فراموش کرده اند، اینبار از موضع مظلومانه، طرفدار آزادی شده اند!

غلامرضا حیدری نماینده تفرش، مجلس را «تجلی گاه آزادی و آزادی خواهی در کشور» (۱) قلمداد میکند و با توجه به نقش شورای نگهبان در بررسی صلاحیت نمایندگان - قدرتی که این شورا در تمام انتخابات اعمال کرده و اینبار نوبت به تصفیه حزب الهیان رسیده است - می پرسد: «چگونه در باره قانونی که خود می خواهند مجری آن باشند، تفسیر کننده هم هستند؟ مگر ما می خواهیم مجلس فرمایشی درست کنیم؟» وی در پایان هشدار میدهد که «شاید تاریخ، عملکرد شورای محترم نگهبان را یکی از بدترین عملکرد های نظام توصیف کند».

باید اضافه کرد، که بیانات «بسیار مهم» خامنه‌ای، گرچه حزب الله را گستاخ تر کرد تا چماق کشی اش را علیه روشنفکران شدت بخشد، اما، در زمینه اختلافات جناحی، کمترین شانس برای تخفیف نبرد، ایجاد نکرده است.

بلافاصله پس از «فرمایشات» رهبر، اعلامیه پشتیبانی متعددی منتشر شدند، که از جمله میتوان به بیانیه «جمع روحانیون مبارز» اشاره کرد. این بیانیه ضمن تحلیل و تجلیل از سخنان «مقام معظم رهبری»، در باره موضوع اختلافات می نویسد: «با توجه به نزدیکی زمان برگزاری انتخابات مجلس شورای اسلامی و اختلافات بینشی موجود در جناح های کشور، اعلام اصول کلی چگونگی نزدیک شدن جناح های فکری موجود در جامعه از سوی رهبر معظم انقلاب، افق امیدوار کننده‌ای را نمایان ساخته است». این بیانیه از همه جناح ها دعوت میکند تا با «تبعیت عملی از این رهنمود ها» مشکلات فی مابین را برطرف کنند. با اینحال، بیانیه فراموش نمی کند، که شرط تحقق چنین رهنمودی را هم یادآوری کند: «البته برای تحقق عملی این رهنمود باید عوامل نگرانی و تشویش را از میان برد و عملاً رعایت انصاف و تقوا را در همه صحنه ها کرد»!

این حرف، معنای صاف و ساده اش اینست که دولت رفسنجانی، تمهیدات قبلی خود را برای پیروزی در انتخابات مجلس پس بگیرد، حق السهم مارا فراموش نکند و ما هم قول میدهیم که وقتی «عوامل نگرانی و تشویش» برطرف شد، نست از مخالف خوانی برداریم!

گروه گور و دست شکسته تدبیرا
هیات سیاسی رژیم ج.ا، شاید کمتر دورانی را، با این حدت و شدت دچار مخاطرات متعدد بوده است. میتوان گفت که بسیاری از حساب های رفسنجانی وقتی با زمانه محک خوردند، یا

غلط از آب درآمدند و یا نتایجی غیر از آنچه دولت وی پیش بینی کرده بود، بدست دادند. در زمینه اقتصادی، که بی شک چشم اسفندیار رژیم است، عملاً نه فقط نتایج مثبتی به بار نیامده است، بلکه، کوشش های رژیم برای ایجاد «تعالف» در نظام عرضه و تقاضا، به رشد سرسام آور و باور نکردنی قیمت ها انجامیده و «گرائی» را همچون يك بحران پر قدرت به عامل تهدید رژیم مبدل ساخته است. بر زمینه نارضیاتی های روز افزون مردم، که اخیراً با حوادث پی در پی، نشانه های ناشکیبایی را نیز نمایان میسازد، رفسنجانی در عرصه حذف رقبا و مخالفین حکومتی خود هم با مشکلات روزافزونی مواجه شده است.

در واقع حزب الله، گرچه ضربات کاری و پر قدرتی را متحمل شده است و آینده تیره ای در پیش رو دارد، اما، در این فاصله، برای خنثی کردن اقدامات دولت و بهره گیری از فرصت ها برای افشای رقیب، از هیچ کوششی فروگذار نکرده است.

«محبوبیت» رفسنجانی در دفاع از زنان و شل کردن زنجیر هولناکی که تحت نام حجاب اسلامی بر دست و پایشان نهاده شده، عملاً در ماههای اخیر، با بسیج مجدد حزب الهیان و حملات مکرر به زنان «بد حجاب»، سخنرانی ابرالفضل موسوی تبریزی دادستان کل ج.ا. در باره مجازات مرگ، زنان بی چادر - که بلا فاصله تکذیب شد- و فریاد وا اسلاما که از هر سو شنیده میشود عملاً دولت را به عقب نشینی واداشت و امسال بمناسبت محرم (۲ مرداد) وزارت کشور خود اعلامیه خشونت آمیزی علیه بی حجابی منتشر کرد و همچنین فرمانده قوای انتظامی شمال تهران، طی اعلامیه ای خطاب که شرکت های خارجی، با تهدید به آنان فهماند که حتی در داخل شرکت ها هم رعایت حجاب اسلامی اجباری است.

در زمینه برخورد با طبقه متوسط، تحصیلکرده ها و روشنفکران نیز، که رفسنجانی معتقد بود، در عین دقت و توجه، «دل مردم را خالی کردن درست نیست»، اینک شواهدی دیده میشوند، که وی به سیاست عقب نشینی روی آورده است. بازگرداندن سرمایه داران و پناهندگان خارج از کشور نیز، از جمله سیاست هائی بودند، که حزب الله عملاً توانست با موفقیت خنثی کند و بنظر نمی رسد، که دیگر بتوان امیدى بدان داشت.

وسرانجام، در زمینه آزادی های سیاسی و رعایت حقوق بشر، گرچه هیچگاه، رفسنجانی کمترین علائم از تجدید نظر در تفکر سنتی-اسلامی و انحصار طلبانه رایج در درون حکومت آخوند ها، از خود بروز نداده بود و در این عرصه با رقبایش هماوائی داشت، با اینحال، شدت گیری خشونت پلیسی رژیم، از آن جمله ترور بختیارو محاکمه مخفیانه برخی از اعضای نهضت آزادی، تقریباً بی هیچ دلیل و مدرکی و بویژه محکومیت آنها به زندانهای نسبتاً طولانی، نشان از وحشتی میدهد، که سران رژیم از آینده مبهم خود در دل دارند. بسیار پر معنی است که رفسنجانی، در دیدار با کارکنان وزارت اطلاعات و امنیت کشور، ضمن تأیید و تشویق آنها به ادامه

«فعالیت» هایشان- که رژیم اسلامی بمعنای جاسوسی و پیگرد و تعقیب و آزار و شکنجه مخالفان رژیم است- به آنها تذکر میدهد که «هدف شما باید حفظ سیاست های کلی نظام باشد.» و برای اینکه به آنها بفهماند که در مرحله فعلی، چگونه میتوان سیاست های کلی رژیم را «حفظ» کرد، تذکر میدهد که «در شرایط حاضر هدف دشمنان خارجی انقلاب این است که مشکلات اقتصادی را برای مردم بزرگ کنند و با گسترش این مسئله توطئه مایوس نمودن مردم را از انقلاب به ثمر برسانند، تا مردم روحیه خود را از دست بدهند.»

طرح چنین سخنانی با مأموران وزارت اطلاعات و امنیت کشور، آیا میتواند، معنای

دیگری جز تشدید فشار پلیس برای مقابله با نارضیاتی هائی را داشته باشد، که بی کفایتی رژیم برای حل بحران اقتصادی و مقابله با گرائی، به بار آورده است؟ آیا رفسنجانی، پس از مدت ها کوشش برای نشان دادن يك چهره میانه رو، عملاً مجبور نشده است که برای حل و فصل امور کشور، از جمله مقابله با گرائی و ناخشنودی مردم، به مأموران امنیتی اش متوسل شود و از آنان یاری بطلبد؟ موضع گیری های اخیر وی، بمعنای يك عقب نشینی اساسی، بقصد جبران مافات محسوب نمی شوند؟ آیا اساساً با این نوع آکروبات سیاسی، يك رژیم عمیقاً مذهبی و بنیاد گرای قرون وسطائی را میتوان به «خرد گرائی» نزدیک کرد؟

ب-الوند

عریضه ای برای دریدن پرده تزویر!

کرده اید که اگر در برنامه ۵ ساله روح قناعت و عزم ملی و نظارت مجلس وجود نداشته باشد این طرح نا موفق خواهد بود و به نتیجه نخواهد رسید و اجرای موفق آمیز آن در گروی این موضوع است.

به همان مطلب اول (روح قناعت) اشاره می کنم. خدارا شاهد می گیرم که بدور از جناح بندی های سیاسی و اغراض شخصی و ... مطلب را مطرح می کنم. من منزلی در نزدیکی میدان قیام تهران دارم که مربوط به پدرم می باشد که مرحوم شده و ۱۷ و ۱۸ نفری در آن زندگی می کنیم همراه خواهران و برادرانم، سوادم نیز فوق لیسانس و غیره نیست بلکه در حدود کلاس ۸ الی ۹ کلاس می باشد. خودم هم حدود ۱۰ سال در ارگان ها، جبهه و سپاه خدمت کرده ام و حالا بخاطر مشکلات مالی به شغل آزاد روی آورده ام.

من سوالم از شما این است: شما که می فرمائید باید روح قناعت را در مردم ایجاد

بقیه در صفحه ۲۲

در هیاهوی بپاخاسته بر سر «بیانات مهم» رهبر انقلاب در باره تجمل گرائی آخوند ها و «حیف و میل بیت المال»، نشریه کیهان برای همدردی با رهبر، نامه ای را که یکی از اعضای سابق سپاه برای یکی از نمایندگان مجلس فرستاده است و در اواخر سال ۶۸ يك نسخه از آنرا برای کیهان ارسال کرده، پس از دو سال، از آرشیو سانسور شده ها بیرون آورده و چاپ کرده اند.

گرچه منظور نشریه کیهان از چاپ نامه، احتمالاً مقابله با تجمل گرائی است، اما، عریضه مذکور، بیش از هر چیز آن پرده ریا کارانه ی کثیفی را میبرد، که آخوند هائی از این نست، خود را پشت آن پنهان کرده اند. در واقع تراژدی این نیست که چرا يك نماینده مجلس در يك خانه ی مجلل زندگی میکند. افشاگری اصلی این نامه در آن قسمت است که نشان میدهد چگونه این فریبکاران حرفه ای، غرق در رفاه و تجمل، مردم را به «فرهنگ قناعت» دعوت میکنند و علیه فرهنگ مصرفی در مجلس و در ملاء عام یقه می درانند! مردم این ریاکاری های حیوان صفات را چگونه خواهند بخشید؟

بد نیست برای نشان دادن تلخی تجمل گرائی برخی از مسئولان در کام مردم محروم، نامه ای را که در همین رابطه در اواخر سال ۶۸ به دستمان رسیده است و آن را برای چاپ در فرصتی مناسب حفظ کرده بودیم، درج نمائیم، این نامه درمندانانه خطاب به یکی از نمایندگان مجلس نوشته شده و رونوشتی از آن برای کیهان ارسال شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور نماینده محترم مردم... در مجلس شورای اسلامی جناب آقای... با عرض سلام، انشاء... که حال شما خوب باشد، و هیچگونه ناراحتی و کسالتی نداشته باشید. من حسین قاسمی به عنوان يك شهروند تهرانی مطلب شما را در نطق قبل از دستور جلسه چهارشنبه مورخه ... از طریق مطبوعات مطالعه کردم. شما در این سخنرانی به يك نکته اساسی اشاره



«روی جلد آخرین شماره نشریه گردون که به بهانه آن، عصمت حزب الله لکه دار شد و «خواهران» عصمت دریده را به چماق کشی به دفتر نشریه واداشت.»

از لنین تا گورباچف

حادثه مهم و تاریخی متوقف ساختن فعالیت های حزب کمونیست اتحاد شوروی در پی استعفای گورباچف از مقام دبیر کلی آن، جای مهمی در مجموعه رویداد های ماه های داغ و پر جنب و جوش اوت و سپتامبر ۱۹۹۱ اتحاد شوروی بخود اختصاص میدهد. در حقیقت روندی که در سال ۱۹۰۲ با پیدایش جریان فکری بلشویسم در چنبر سوسیال دموکراسی روسیه آغاز شد، در تابستان ۱۹۹۱ به انتهای خود رسید. متوقف شدن فعالیت های حزب کمونیست اتحاد شوروی تا دیروز اداره کننده اصلی جامعه تا تصمیم گیری در باره شکل آتی فعالیت آن در حقیقت شکست کامل و همه جانبه درک ها و اصولی بود که این جریان سیاسی را از سایر نیروهای چپ متمایز می کرد. امروز با آنکه پروادا با برداشتن داس و چکش، تصویر لنین و «جمله پرولتاریای جهان متحد شوید» در صدد است نشانه هایی از یک نیروی سیاسی نو شده را به نمایش گذارد، اما تا بازسازی واقعی حزب در همه عرصه ها و آغاز دوران جدید فعالیت راه درازی باقی است. بویژه آنکه احزاب مشابه در اروپای شرقی در پی نوسازی و تغییرات عمیق برنامه ای و ایدئولوژیک نتوانسته اند از اعتبار چندانی در جوامع خود برخوردار شوند. از سوی دیگر تغییرات احتمالی در حزب کمونیست اتحاد شوروی مسئله چگونگی ادامه حیات دهها حزب کمونیست دیگر سراسر جهان که بر اساس نمونه شوروی سازمان دهی شده و یا برنامه مشابهی را دنبال می کردند به میان می کشد.

لنین در سال ۱۹۰۲ در کتاب معروف «چه باید کرد» نوشت: «سازمانی از انقلابیون بما بدهید- و ما روسیه را دگرگون خواهیم ساخت.» جوهر تفکر لنینی درباره حزب و نقش آن در جامعه را می توان در همین جمله کوتاه یافت. بلشویک ها از سال ۱۹۰۲ با چنین تلقی راه خود را از منشویک ها و سایر نیرو های چپ روس جدا کردند و آنرا اراده گرایانه تا کسب قدرت و تلاش برای بنای «جامعه نوین انسانی» ادامه دادند. در تلقی لنین از حزب، سازمانی متشکل از جمعی انقلابیون حرفه ای بود که می بایست به مثابه پیشاهنگ توده ها و طبقه کارگر امر انقلاب و تحول اجتماعی را پیش برند. در این حزب اجرای رهنمود های بالا، رهبری متمرکز و «تام الاختیار» از امور لازم به شمار می رفت. حزب دارای نقشی بود که «تاریخ» بوی محول کرده بود و در اجرای «رسالت تاریخی» خود مجاز بود همه موانع را از سر راه بردارد و از آنجا که حزب هدف دستیابی به جامعه ای والا و انسانی «عاری از استثمار و بهره کشی» را دنبال می کرد، لذا مبارزه آن بطور خود بخودی در خدمت اهداف انسانی قرار می گرفت، اعمال دیکتاتوری پرولتاریا و استقرار نظام تک حزبی در خدمت همین برنامه اراده گرایانه و از بالا بود. در سال ۱۹۱۷ زمانی که حزب بلشویک ها بنام همه زحمتکشان دست اندازی به قدرت را آغاز کرد، بیش از ۲۰۰ هزار عضو در روسیه ۱۰۰ میلیون نفری نداشت و نه تنها هنوز با یک سازمان توده ای سراسری کارگران و زحمتکشان فاصله فراوانی داشت بلکه افکار سوسیالیستی فقط مورد توجه بخش کوچکی از جامعه دهقانی آنروز روسیه قرار داشت. اما در عوض حزب بلشویک ها به مثابه «عالی ترین شکل سازمانیابی پرولتاریا» از آن ویژگی که لنین بدان تکیه می کرد، (انقلابیون حرفه ای برای پیشبرد امر انقلاب) بطرز وسیع برخوردار بود. با چنین تلقی بلشویک هائی دو روز از ۲۴ تا ۲۶ اکتبر ۱۹۱۷ در پی یک حمله تدارک شده، حکومت را بدست گرفتند.

در پی کسب قدرت، همین درک لنین از حزب ادامه می یابد. حزب بلشویک ها در کنگره مؤسسان سال ۱۹۱۸ فقط ۲۴ در صد آراء را (۱۶۸ کرسی در برابر ۴۱۹ کرسی مخالفان) بدست می آورد. لنین و حزب بلشویک ها بنام انقلاب و مصالح پرولتاریا، مجلس مؤسسان را منحل کردند زیرا «بخش مهمی از مردم نتوانسته بودند به ماهیت انقلاب سوسیالیستی پی ببرند»، در داخل خود حزب نظرات مخالف فقط تا سال ۱۹۲۱ بصورت های مختلف پذیرفته می شد. هر چند در مبارزه درون حزبی «اپورتونیست ها» و «ناپسگیران» «بی رحمانه» افشاء می شدند. زمانی که زینوویف و کامنف و تروتسکی با تصمیم کمیته مرکزی بلشویک ها برای تدارک قیام مسلحانه در اکتبر ۱۹۱۷ مخالفت کردند، کار آنها در داخل حزب «تزلزلات اپورتونیستی» و «خیانت به سوسیالیسم» ارزیابی شد. در سال ۱۹۲۲ استالین به رهبری حزب رسید. از این زمان در تحول عمده در زندگی حزب بتدریج شکل می گیرد. نخست نقش اجتماعی حزب چهار تغییر اساسی می گردد. حزبی که تا دیروز برای ایجاد یک تحول انقلابی در جامعه مبارزه می کرد و «انقلابیون حرفه ای» را در بر می گرفت به «حزب زمامدار» و حزب صاحب قدرت تبدیل می گردد. دوم رهبری حزب تحت تسلط استالین بتدریج عنصر خود پویی و آزادی معینی که از آن برخوردار بود را از دست می دهد و با حذف خشن بلشویک ها به آلت دست و عامل اجرایی اوامر «پدر خلق» مبدل می شود. رشد حزب در این سالها نه ناشی از درک اولیه لنین از «انقلابیون» و انگیزه های آنها برای پیوستن به حزب بلکه بیشتر ناشی از نقش جدیدی می شود که حزب در جامعه پعهده می گیرد. همزمانی این دو پدیده نقش منفی مهمی در آینده حزب ایفا می کند. در دوره تسلط فرهنگ استالینی اعضای حزب از ۹۱۴ هزار نفر در سال ۱۹۲۸ به ۲/۵ میلیون نفر در سال ۱۹۴۱، ۶۰ میلیون نفر در سال ۵۲ افزایش می یابد. نسل جدید اعضای حزب کمونیست بلشویک روسیه (این نام در سال ۱۹۱۸ در جریان کنگره هفتم به حزب داده شد) که اکثریت بزرگ اعضای آنرا هم طی این سالها تشکیل می دهند، نسلی هستند که با کسانی که طی سالهای ۱۹۱۷-۱۹۰۲ در جریان جنبش کارگری و انقلابی روسیه به حزب پیوستند بطور اساسی تفاوت می کنند و انگیزه های متفاوتی آنان را به حزب می کشاند. استالین طی سال های ۳۰ بطور جدی و از طریق تصفیه های خونین به حذف مخالفین خودبویژه کادر های قدیمی اقدام می کند و حزب در آستانه جنگ دوم جهانی به صورت سازمانی یک دست، خالی از مخالفین در می آید که همه ارگان های رهبری و تصمیم گیرنده آن در شخص استالین خلاصه می شود. مفهوم یکپارچگی حزب در این دوره فقط به معنای فقدان کامل هر نوع نیروی دیگری در درون حزب در برابر اراده و نقش استالین است. حوادث جنگ جهانی دوم و نقش اتحاد شوروی و استالین در شکست هیتلر، در جهت تثبیت این روند عمل کردند.

خروشچف، کورسوی امید

مرگ استالین می توانست برای حزب آغاز یک مرحله نوین زندگی باشد. خروشچف به این روانشناسی و ویژگی آن حزب در پی ربع قرن تسلط استالین بخوبی واقف بود. حزب در این دوران بتدریج به یک دستگاه اداری عریض و طویل مبدل شده بود که دستورات استالین را اجرا می کرد. خروشچف در اولین گام ها تلاش کرد به زندگی

درون حزبی حیاتی دوباره ببخشد، ارگان رهبری حزب و قانونیت آنها و جمعی بودن تصمیمات را دوباره برقرار می کند. خروشچف توانست در سال ۱۹۵۶ کنگره بیستم را به کنگره افشای همه جانبه چنایات استالین تبدیل سازد. در بازسازی حزب بویژه مسئله تعویض منظم مقامات و نو سازی دائمی ارگان های رهبری مورد توجه قرار گرفت و می بایست در هر انتخابات حد اقل یک سوم اعضاء جدید باشند. خروشچف از چنانب دیگر تلاش می کرد بتدریج بخشی از قدرت حزب به سازمان های اجتماعی دیگر و یا دولت منتقل شود.

انتخاب خروشچف و اقدامات وی هرچند نشان دادند که در حزب نیرویی بطور واقعی خواهان تغییرات جدی است، اما همزمان تفاوت در رده های حزبی در برابر این اختلافات و سرانجام پرکناری وی نیز مدلل ساختند که نیروی بزرگی با چنین تعلق از حزب موافق نیستند و حزب با چا افتادن در نقش «سازمان اداره کننده دولت» دارای آنچنان خصصت های محافظه کارانه ای شده است که حاضر نیست از امتیازات خود دست بشوید. حزب اینک شباهت چندانی به یک سازمان سیاسی ندارد و بطور کامل به صورت یک اداره یا وزارتخانه درآمده است. اما اداره یا وزارتخانه ای ماورای همه ادارات. روزنامه پرآودا در سر مقاله ۱۰ ژوئیه ۱۹۶۳ خود بمناسبت جریان دستگیری و محاکمه بریا نوشت: «هرکس، سرفنظر از مقامش، باید زیر نظارت دائمی حزب قرار داشته باشد. سازمان های حزبی باید بطور منظم کار کلیه سازمانها و ادارات و فعالیت کلیه کارکنان رهبری را بازرسی کنند.»

دوران پرژونف، دوران ثبات

دوران پرژونف دوران تثبیت کامل این تعلق از کار حزب بعنوان تنها نیروی سیاسی کشور به شمار می رود. این دوران برای کادر های حزبی دوران با ثباتی است که آنها از «امنیت» نسبی در کار و شغل خود برخوردارند و از تصفیه های عظیم دوران استالین دیگر خبری درمیان نیست. اعضاء حزب در این دوران بسرعت افزایش می یابند و از حدود ۱۱ میلیون در سال ۶۴، به ۱۸ میلیون در سال ۸۲ بالغ می شود. افرادی که به حزب می پیوندند کسانی هستند که از آن به عنوان نودبان ترقی در جامعه سود می جویند. عضویت در حزب به مطمئن ترین راه دستیابی به امکانات و مقامات حزب تبدیل می شود. بهبوده نیست که نسبت نیروهای تحصیل کرده و دانشگاهی در این دوره در حزب بسرعت افزایش می یابد. طی دو دهه دستگاه حزبی در سطح رهبری مرکزی یا محلی شاهد تغییرات بسیار ناچیزی است و نقش ارگان های رهبری از حد تأیید تصمیمات هیئت سیاسی فرا تر نمی رود. این وضعیت در غیاب هر نیروی سیاسی دیگر و نیز در شرایط فقدان هرگونه نظارت توده ای شرایط را برای رشد بی سابقه فساد و خلفکاری اعضاء حزب که بر سراسر حیات جامعه چنگ انداخته بودند فراهم آورد. جالب اینست که این تجربه فقط به اتحاد شوروی محدود نمی شد. در کشور های دیگر «سوسیالیستی» نیز حزب به عنوان تنها نیروی «راهبر جامعه» بسرعت درنقش جدید خود به کارکرد مشابهی دست می یافت و به همین بیماری ها دچار می شد.

طوفات اصلاحات

گورباچف بر رأس چنین حزبی به قدرت می رسد. حزب شبکه

نیرومندی از اعضایی فاقد ابتکار، محروم از مشارکت در تصمیم گیری ها، دلواپس امتیازات شخصی که بر همه شئون اجتماعی-اقتصادی جامعه چنگ انداخته بودند را تشکیل می داد. در این حزب همه چیز بطور صوری وجود داشت. کنگره، جلسات حزبی، رأی گیری، انتقاد و انتقاد از خود همانقدر از محتوای خود تهی شده بود که آرمان های سوسیالیستی و مردمی که حزب بخاطر آنها بوجود آمده بود و به قدرت نست یافته بود. ۵ سال مبارزه گورباچف متوجه ایجاد تغییرات در کارکرد درون حزب، روابط آن با جامعه و مسئولیت اعضاء آن بود. در ابتدا به نظر می رسید احیای قانونیت، رهبری جمعی، جدا کردن حزب از دولت، بازگرداندن دمکراسی درون حزبی می تواند به حزب حیاتی دوباره ببخشد و آنرا به موتور تحولات آتی جامعه تبدیل سازد.

حزب در بن بست

گورباچف در تغییر حزب، تغییر جامعه را می دید و فکر می کرد تنها «خواستش» می تواند منجر به دگرگون ساختن حزب شود. اما تجربه ۵ سال گذشته نشان داد که حزب ۱۸ میلیونی کمونیست آنچنان در کارکرد گذشته خود غرق شده است که هیچ علاقه ای به این تغییرات ندارد. انگیزه هایی که بسیاری از کادر های حزبی را به عضویت در آن سوق داده اند، رابطه چندانی با آنچه که گورباچف از حزب طلب می کرد، نداشتند. جدایی حزب و دولت به معنای پایان امتیازات رنگارنگ اعضاء حزب بود. طی ۵ سال گذشته بسیاری از نیرو های اصلاح طلب حزب با مشاهده این لختی و دیدن مقاومت کادر ها و مقامات حزبی در برابر تغییرات صفوف حزب را ترك گفتند. بسیاری از چهره های که امروز در رأس جنبش دمکراتیک قرار دارند، تا دیروز از کادر های حزبی بودند.

اینکه ۵ سال پیش جنبش اصلاح طلبی از درون حزب آغاز شد، به این خاطر بود که بدون تکان حزب، هیچ تکانی در جامعه عملی نمی شد. اما این جنبش بسرعت بدرون جامعه راه یافت و خواست های این جنبش وسعت تحولات خود خارج ساختن کنترل اوضاع از حزب را در درون خود داشتند. به همین دلیل هم با وجود مقاومت های بعدی حزب، جنبش دمکراتیک در خارج از حزب بسرعت رشد کرد. حزب با وجود آنکه در جریان کودتای ۲۲ اوت نقش درجه اول نداشت، ولی مردم خشمگین همه مصائب و مشکلات خود را بدرستی در وجود حزب می دیدند. حزب ۷ سال در نقش راهبر جامعه در عمل همه کاره جامعه بود. این نقش هم در قانون اساسی و هم در برنامه حزب بروشنی گنجانده شده است. بنابراین طبیعی است مسئولیت که همه گرفتاری های، چنایات بی شمارسال های گذشته بطور مستقیم متوجه حزب باشد. خشم مردم از حزب و لنین و دیگر رهبران آن به این مسئولیت باز می گردد. استعفای گورباچف چیزی جز اعتراف به شکست در اصلاح حزب نبود. چیزی که از ۲-۳ سال پیش به اینسو به همگان روشن شده بود، ولی گورباچف به آن تن نمی داد و بر امکان و شانس نو سازی حزب پافشاری می کرد. با کودتای اوت ۹۱ می رفت که او نیز مانند خروشچف قربانی اصلاحات شود، اما اینبار نیروهای محافظه کار نتوانستند زورق فرسوده و شکسته خود را به ساحل نجات برسانند و در طوفانی که خود بها کرده بودند غرق شدند.



ماجرای ترور شاپور بختیار



آیا ترور بختیار اجتناب ناپذیر بوده است؟

با توجه به نقشی که فریدون بویر احمدی به مثابه عنصر نفوذی در نهضت مقاومت ملی داشت و تا حد عضویت در شورای مرکزی آن پیش رفته بود و از اعتماد شخصی بختیار برخوردار بود، ترتیب دادن ملاقات به توسط او میان بختیار و دو نفری که از ایران می آمدند و گویا از هواداران بختیار بودند و در ضمن اطلاعات جالب و مفیدی داشته اند، کار ساده ای بوده است. بر این اساس، داخل کردن دو آدم کش حرفه ای جمهوری اسلامی به مقر وی خالی از اشکال و قتل بختیار غیر قابل اجتناب به نظر می رسد. طراحان این جنایت، با مهارت کامل از همه نقطه ضعف ها و شرایط استثنائی آن چند روز، نظیر در مسافرت بودن خدمتکار و فقدان هرگونه سیستم امنیتی در درون خانه، بهره برداری کرده اند. بی شک بختیار، قربانی ساده انگاری و خوش باوری و اعتماد بی حد خود به هرکس و هر گفتار شد. عامل مؤثر در توفیق این جنایت و به ویژه در نا کام ماندن نستگیری تمامی قاتلان و احیاناً شرکای آن ها، آسیب پذیری و نقصان های یاور نکردنی سیستم امنیتی بختیار و قصور ولایتی حیرت انگیز و شک برانگیز پلیس فرانسه است.

در ۴۰ ساعتی که جنایت و کشف اجساد بی جان قربانیان فاصله می افتد، قاتلان شبانه پیراهن ها و لباس های خون آلود خود را همراه با پاسپورت های پاره شده ایرانی شان، در جنگل بولونی (حومه پاریس) دور می افکنند. علی وکیلی راد و محمد آزادی، اینبار با پاسپورت های ترکیه با نام های موسی کوثری و علی قایا به قصد سویس، عازم شهر مرزی انسی می شوند. بویر احمدی که در جریان ارتکاب جنایت تصادفاً مجروح شده است، از دو نفر دیگر جدا شده و به استودیویی که پیشاپیش، ظاهراً از سوی وکیلی راد از يك خانم ایرانی اجاره شده است، پناه می برد. صبح فردای قتل (چهارشنبه ۷ اوت)، وکیلی راد و آزادی، هنگام عبور از مرز سویس (تونکس-الار)، به علت داشتن

عاقبت، جلادان جمهوری اسلامی، با توسل به حيله و نیرنگ و نستیاری و شرکت خائنه يك «یهودای» حقیر و خود فروخته و دو آدمکش حرفه ای دکتر شاپور بختیار، از برجسته ترین و مشهورترین شخصیت های اپوزیسیون و از دشمنان سوگند خورده و سازش ناپذیر جمهوری اسلامی را در ۶ اوت ۱۹۹۱، (۱۵ مرداد ۱۳۷۰) در درون اقامتگاهش به طرز شنیع و دلخراشی به قتل رساندند، و چراغ زندگی این مبارز کهنسال راه آزادی ایران را خاموش کردند.

این واقعه، که سه نفر غیر مسلح، خونسردانه به مقر بختیار، که از سوی چهار پلیس مسلح فرانسه محافظت می شود، وارد شوند. و پس از بازجویی بدنی به ملاقات وی روند و در جریان گفتگو، بختیار را به ضرب کاراته از نفس بیندازند، و متشی ۲۲ ساله وی، سرش کتیبه را که به کمک می شتاید، با ضربه ای که وارد می کنند، بیهوش سازند. سپس با چاقوی اره ای نان، گلوی بختیار را بریده و شاهرگ های دو دستش را بازکنند و کتیبه را با ضربات متعدد چاقوی قصابی آشپزخانه از پا درآورند؛ و سپس با خونسردی، اما پیراهن و لباس های خون آلود از برابر پلیس محافظ بگذرند، پاسپورت های خود را تحویل بگیرند و آرام از همان راهی که آمده اند، برگردند، چنانچه را مات و میهوت کرده و ده ها سوال برانگیز است که اغلب بی جواب مانده اند.

از این عجیب تر، ماجرا های یاور نکردنی بعدی است. چهار پلیس محافظ، به مدت ۴۰ ساعت، بی خیال و بی قید در «پست» خود نشسته و از کالبد بی جان بختیار و کتیبه، که غرق در خون در سالن منزل فرو افتاده اند، «پاسداری» می کنند؛ چنانکه بعداً نشان خواهیم داد، اگر محافظان منزل به دستورات صریح و کتبی مربوط به حفاظت وی عمل می کردند، دو نفر از قاتلان، فردای روز قتل دستگیر شده بودند.

قتل بختیار يك جنایت سیاسی است که آشکارا به نست عوامل جمهوری اسلامی صورت گرفته است و داغ ننگ تازه ای را بر پیشانی این رژیم خون آشام حك می کند. شخصیت استثنائی بختیار در صحنه سیاسی ایران و اعتبار و بعد بین المللی وی، موجب گردید که ماجرای این قتل و جریان های بعدی آن در هفته های گذشته به بحث داغ مطبوعات و رسانه های جمعی در جهان، به ویژه در فرانسه مبدل شود. در سه هفته ای که در لحظه تنظیم این نوشته از حادثه می گذرد، ده ها مقاله و تفسیر در مطبوعات ایرانی در خارج و داخل و مطبوعات کشور های خارجی منتشر شده است. شخصیت های ایرانی متعلق به اپوزیسیون و مقامات جمهوری اسلامی و شخصیت های سیاسی و زمامداران دولت های خارجی، به ویژه در فرانسه، نسبت به این قتل و ماجرای آن موضع گرفته اند. متأسفانه به روال متداول، در موارد متعددی، برای بهره برداری سیاسی له و علیه، داده ها در جهت خاص ذهنی هرکس به کار گرفته شده و گاه تحریف شده اند.

خوانندگان راه آزادی، به ویژه آن که در خارج از فرانسه مقیم اند، آن گونه که باید، از کم و کیف این ماجرای غم انگیز خبر ندارند. از این رو در این نوشته کوشش می شود که بر اساس داده ها و اطلاعاتی که تا کنون داریم- زیرا تحقیقات هنوز در مراحل اولیه است و همه داده ها در اختیار ما نیست- تصویر نسبتاً روشن و درست و حتی المقدور واقعی و عینی از چند و چون این واقعه، بر بستر يك بررسی و تحلیل مقدماتی از آن، در اختیار خوانندگان راه آزادی قرار دهیم.

ویزای جعلی ورود به سویس، مورد سوءظن قرار می گیرند. پس از بازجویی بدنی و برداشتن عکس از پاسپورت ها و اخذ چریمه، تحویل پلیس فرانسه می شوند. پلیس مرزی فرانسه، بعد از بررسی های مقدماتی و عادی و مراجعه به فیش کامپیوتر مرکزی، چون اسامی آنها را در فهرست قاچاقچیان و افراد تحت پیگرد نمی یابد و چون هنوز قتل بختیار کشف نشده است، تصمیم به آزادی این دو نفر می گیرد.

بوییر احمدی کیست؟

این موضوع که آیا فریدون بوییر احمدی از همان سال ۱۹۸۴، که زن و بچه خود را در یاسوج می گذارد و از ایران به قصد فرانسه خارج می شود، عامل و مأمور جمهوری اسلامی بوده یا اینکه بعد ها به نام «واوک» می افتد، با اطلاعات کنونی قابل اثبات نیست، اما کسانی که او را از نزدیک می شناسند، بیشتر حالت دوم را محتمل می دانند. اینان معتقدند، جمهوری اسلامی از ضعف های اخلاقی و بی شخصیتی وی استفاده کرده و او را خریده است. قدر مسلم آنست که از چند سال پیش، هر ماه هزار دلار از یک منبع ناشناس به حساب او ریخته می شده است. در سالهای اخیر، وی بارها به استانبول که از مراکز مهم فعالیت سازمان امنیت جمهوری اسلامی است، رفت و آمد داشته است. چه بسا بعضی از این مسافرت ها را با اطلاع بختیار و به حساب نهضت انجام می داده است! زن او در یاسوج، از سه سال پیش با کمیته اسلامی محل و بویزه بخش زنان آن همکاری های فعالانه داشته است. ولخرجی های فزاینده او در آمد وی، سوءظن برخی از آشنا های او را بر می انگیزد. فریدون بوییر احمدی، طبق توضیح کسانی که او را می شناسند، فردی پول پرست و زن باره و شراب خواره بود. چنی پیش، یکی از ایرانیان، مجموعه این اطلاعات و سوءظن ها و فعالیت مشکوک وی را در اختیار پلیس فرانسه قرار می دهد. پلیس فرانسه از بوییر احمدی بازجویی می کند و چیزی دستگیر نمی شود. پس به این حساب که این حرف ها و سوءظن ها، ریشه در اختلاف ها و دعوا های درونی ایرانیان دارد، او را رها می کند. اما به دنبال قتل دکتر عبد الرحمن پرومند در آوریل ۱۹۹۱، وقتی پلیس از خانواده پرومند منبع اطلاعاتی قابل اعتمادی را برای بدست آوردن سر نخ می طلبد، در میان سه اسمی که داده می شود نام همان شخصی که قبلاً بوییر احمدی را افشا کرده بود، جلب نظر می کند. پس مجدداً از بوییر احمدی چند بار بازجویی می شود. و چون باز دلایل علیه او کافی نمی نماید، دوباره آزاد می شود. بنا به نوشته نشریه معتبر لوموند، در حول و حوش قتل پرومند، بوییر احمدی از شخصی مصرانه تقاضای ملاقات می کرده است که ضرورت چندان نداشته است. گوئی در جستجوی مستمسی برای تبری خود از سوءظن احتمالی در رابطه با قتل پرومند بوده است.

همه این اطلاعات و سوءظن ها، از طریق نزدیکان بختیار به اطلاع وی می رسد و بارها به وی هشدار داده می شود. اما افسوس که این حرف ها به گوش او نمی رود. طبیعت ساده و خوش باوری او به آدم ها و گفتار ها کار خود را می کند. شاید هم چون گوشش در این دهسال از تفتین ها و بدگوئی هائی که اشخاص علیه یکدیگر می کردند پر شده بود، حساسیت لازم را نشان نمی دهد و از اعتماد اش به بوییر احمدی کاسته نمی شود.

بوییر احمدی چندی پس از استقرار در فرانسه، از پاریس به شهر رنس می رود و چند سالی مقیم آنجا بوده و در حرفه خود (برق و سیم کشی)، کار می کرده است. اما از ده ماه پیش، دوباره خود را به پاریس منتقل می کند و مسلماً برای قتل عده ای از مخالفان رژیم، مأموریت می یابد. شاید همین نحوه زندگی او در فرانسه و تغییر محل اقامتش، در جهت تأیید نظریه ای باشد که جذب شدن او به «واوک» را پس از اقامت وی در فرانسه مطرح می سازد. در آغاز، سالی پیش از یکی دوبار با بختیار دیدار نداشته است. مراجعه به تقویم ملاقات های بختیار نشان می دهد که در دوره های اخیر تعداد این دیدار ها بیشتر شده است. بوییر احمدی، اضافه بر شرکت در قتل بختیار و سرور کتیبه، اینک به شرکت در قتل عبد الرحمن پرومند، قویا از سوی پلیس فرانسه مورد سوءظن قرار دارد. این عنصر، رفت و آمد ها و آشنائی های دیگری را با برخی از مخالفان سرشناس جمهوری

اسلامی بر قرار کرده بود. از آن میان می توان دکتر احمد مدنی را نام برد که اسم وی نیز در لیست کسانی قرار دارد که طبق اظهارات تلویزیونی آقای بنی صدر، طرح قتل شان از سوی جمهوری اسلامی ریخته شده است.

شاید تسریع در انجام قتل بختیار از سوی طراحان مرکزی آن، در یک شرایط زمانی نامساعد، از جهت روابط ایران و فرانسه و مسافرت برنامه ریزی شده آقای میتران، همین شدت گرفتن سوءظن پلیس و اطرافیان بختیار به فعالیت های مشکوک بوییر احمدی و تنگ تر شدن حلقه محاصره باشد. زیرا احتمال فاش شدن سیمای واقعی وی و از دست رفتن مهره کلیدی برای قتل بختیار تقویت می یافته است.

نقص های حیرت آور سیستم حفاظتی و کوتاهی های پلیس

نقص و ابتدائی بودن و شکنندگی سیستم حفاظتی بختیار، عامل مؤثری در موفقیت توطئه قتل بوده است. در واقع سیستم حفاظتی بختیار، چون پاد زهری در برابر تکرار حمله گوماندوی انیس نقاش طرح ریزی شده بود. به عبارت دیگر، سیستم حفاظتی بختیار در تأمین امنیت خانه در برابر حمله احتمالی از خارج خلاصه شده بود. یعنی همین قدر که ملاقات کنندگان، اسلحه ای با خود حمل نکنند و کنترل بدنی شوند، کافی به نظر می رسیده است. اما هیچ ترتیبی برای پیش گیری و حفظ جان و امنیت یک مرد کهن سال نحیف و ضعیف الهی، با بست های خالی، در برابر حمله احتمالی اتخاذ نشده بود. در عمل، قاتلان بدو بختیار را با ضربه شدیدی که به سینه یا گردن او می زدند، از نفس انداخته بودند و حتی می توانستند بی استفاده از اسلحه سرد و گرم او را به راحتی خفه کنند. هیچ اسلحه و وسیله تدافعی، نه در اختیار وی و نه در دسترس منشی او که معمولاً در راهرو چسبیده به اتاق پذیرائی وی می نشست، نبود. حتی یک تلویزیون مدار بسته که ناظر بر اتاق پذیرائی وی باشد و لا اقل در ساعات ملاقات به کار بیفتد، مستقر نگردیده بودند. گفته می شود که خود بختیار از چنین کنترلی مانعت به عمل آورده (بوییر احمدی از جزئیات نقشه خانه و ضعف های امنیتی آن به خوبی باخبر بوده است). حتی زنگ خطری هم در کار نبوده است! تمامی دستورات سریع و بسیار دقیق ۱۴ صفحه ای که توسط فرزند وی گویو بختیار- کارگاه ارشد پلیس فرانسه و مسوول حفاظت شاپور بختیار- تدوین شده بود، فقط ناظر بر تأمین حفاظت منزل از خارج بوده است.

خود وی، شکنندگی سیستم حفاظتی بختیار را تأیید می کند. در پاسخ به سؤال مخبر کیهان لندن می گوید: «من یک سیستمی برای حفاظت از او طرح ریزی کرده بودم که تصور می کردم درست باشد. لابد اشتباه کرده ام.» و در مصاحبه اش با مجله فرانسوی «پاری ماچ» می گوید: «با توجه به اینکه ظرف ۱۲ سال گذشته شخصاً بر حفاظت او نظارت داشته ام، فکر می کنم مرتکب یک خطای حرفه ای شده ام.» بدبختانه همین دستورالعمل ها هم در روز هائی که رعایت آن پیش از همیشه ضرورت داشته است، به کار گرفته نمی شود. مطابق دستورالعمل، سرچوخه گارد محافظ می بایست چندین بار و لااقل ۵ بار دور خانه گشت می زد. گویو بختیار در مصاحبه اش با روزنامه فیگارو (۲۱ اوت)، توضیح می دهد: «اگر این کار صورت می گرفت، او می توانست جسد سرور کتیبه، تلفنی که روی زمین افتاده و استکان چای ریخته شده را به بیند. این صحنه ها نمی توانست نظر او را جلب نکند. زیرا از پنجره ای که الزاماً از برابر آن می گذشت، قابل رؤیت بودند. سرچوخه، این گشت را به مدت ۴۰ ساعت انجام نداده است.» وی توضیح می دهد که هر روز صبح قبل از ساعت ۱۰ صبح، سرور کتیبه می بایست لیست کسانی را که همان روز با بختیار ملاقات داشتند، در اختیار گارد نگهبان قرار دهد. در غیر اینصورت پلیس محافظ موظف بود برود و سر ساعت ۱۰ صبح لیست را از وی بخواهد. قدر مسلم آنست که روز چهارشنبه این دستورالعمل هم رعایت نمی شود.

مقامات فرانسه، کوچک ترین توضیح قانع کننده ای در برابر این همه قصور نمی دهند و آنها را تلویحاً به حساب تعویض گروه نگهبانی که یک بار در ماه صورت می گیرد و با روز چهارشنبه ۷

اوت (فردای قتل) مصادف بوده است می گذارند. آقای فیلیپ مارشان، وزیر کشور فرانسه در مصاحبه خود (۱۸ اوت)، هرگونه کوتاهی در انجام وظیفه از سوی گارد محافظ را رد می کند. وی با وقاحت می گوید نگهبانان بختیار «کاملاً بستورات را رعایت کرده اند». همانگونه که قبلاً آوریم، فرزند بختیار در روز بعد از مصاحبه وزیر کشور، بی پایه بودن گفتار وی را ثابت می کند. وی پس از شرح يك خطا ها با عصبانیت می گوید: «دیگر به من نگویند که اشکال ناشی از تعویض نگهبانی در چهار شبته بوده است. بستورالعمل کتبی وجود داشت و می بایست رعایت می شده». این را هم به استدلال آقای گیلو بختیار می شود اضافه کرد که پس چرا گروه نگهبانی قبلی به وظیفه گشت دور منزل از ساعت ۶ عصر سه شبته تا فردا صبح عمل نکرده است؟

وقتی مصاحبه گر از آقای گیلو در باره این همه کوتاهی ها و پشت گوش اندازی های گروه محافظ سؤال می کند و احتمال عمدی بودن آن را به این ملاحظه که احیاناً فرصت کافی برای فرار قاتلان داده شود مطرح می سازد، چنین پاسخ می دهد: «فکر نمی کنم. این فرضیه را کنار می گذاریم و آن را خیلی ماکیاولیستی و غیر قابل اجرا می دانم. از موضع يك پلیس، تصور آن برایم مشکل است که دستور سکوت به پلیس های متعددی داده شود. واقعه را بخواهید، نمی خواهم در باره آن فکر بکنم!»

اما نکته ای که در این رابطه جالب توجه و درخور تعمق است، مضمون اعلامیه سندیکاهای پلیس در پلمیک با صحیحیت های گیلو بختیار است. در مقابله با این ادعای وی که پلیس محافظ منزل «بستورات صحیح حفاظت خانه را رعایت نکرده است»، می گوید اتحادیه سندیکاهای پلیس «نمی تواند بپذیرد که همواره مجریان ساده را به محاکمه بکشند، که همیشه قربانیان گزیده شده هستند!» و در خاتمه «پشتیبانی بی قید و شرط خود را با ماموران پلیس محافظ منزل، که با کاردانی ماموریت محوله را انجام داده اند، اعلام می کنند!»

منظور چیست؟ آیا مطالب این اعلامیه، يك پشتیبانی همقطار با همقطار و از روی تعصب است، یا اینکه حکایت از واقعیت وحشتناکی دارد که آقای گیلو بختیار حتی از فکر کردن درباره آن احتراز دارد؟

گفتار آقای فیلیپ مارشان و اعلامیه اتحادیه سندیکاهای پلیس وقتی درست از آب در می آید که «بستورات» و «ماموریت» پلیس های محافظ آن بوده باشد که نهایت لاقیدی را نشان بدهند و این درست آن چیزی است که آقای گیلو بختیار غیر ممکن می داند.

ایراد جدی دیگر، تاخیر در پخش سریع عکس قاتلان از طریق وسائل ارتباط جمعی است. قتل بین ساعت ۵ تا ۶ بعد از ظهر سه شبته ۶ اوت صورت می گیرد. جسد قربانیان حدود ساعت ۱۱ صبح پنجشنبه ۸ اوت کشف می شود. ولی عکس قاتلان عصر شبته ۱۰ اوت پخش می گردد. علت این همه تاخیر، ظاهراً فراهم کردن عکس آنها از سفارت فرانسه در تهران است. اما لا اقل عکس بویور احمدی از همان صبح پنجشنبه در اختیار پلیس قرار داشته است.

متأسفانه کوتاهی و عدم هشیاری خود گیلو بختیار و خانواده و اطرافیان وی نیز حیرت آور است. چگونه علیرغم اشغال بودن دائمی تلفن بختیار و مراجعه نزدیکان وی از نه و نیم صبح چهارشنبه به آقای گیلو بختیار به همین مناسبت، نگرانی و کنجکاری پلیسی او تحریک نمی شود؟ وی در مصاحبه ۲۱ اوت خود می گوید یکی از آشنایان صبح چهار شبته به وی تلفن می کند و می گوید در تهران شایعاتی درباره سلامتی پدرش وجود دارد. بعداً می فهمد که طرف از شایعه قتل او خبر داشته ولی جرات نمی کرده به او چیزی بگوید. طبق اظهار رهبران نهضت مقاومت ملی، همان روز چهار شبته،

لااقل چهار تلفن از طرق مختلف از ایران می شود و درباره صحت و سقم این شایعه، سؤال می کنند. به نظر می رسد، قاتلان بختیار و کتیبه، پس از ارتکاب جنایت، همان سه شبته شب، آنوقت های خود در تهران را با خیر می کنند و شایعه سریعاً در سطح تهران پخش می شود. و از جمله برخی از نزدیکان نهضت مطلع می شوند و برای رفع نگرانی، از نزدیکان وی در فرانسه می پرسند.

نکته ای که در این رابطه بسیار جالب است، مطلبی است که برای اولین بار مجله فرانسوی اکسپرس (۲۲ اوت) منتشر می کند، سپس

عالمگیر می شود. بنا به نوشته این مجله، سازمان های امنیتی انگلستان و آمریکا به کمک دستگاه های پیچیده الکترونیکی از طریق ماهواره ها که در قبرس مستقر است و از آنجا به مرکز اصلی آن در شهر چتر هام (انگلستان) منتقل می شود، مکالمه تلفونی میان اوآک در تهران با یکی از پایگاه های رژیم در اروپا را که روز چهار شبته ۷ اوت صورت گرفته است، می گیرند. در این مکالمه، درباره زنده یا مرده بودن دکتر بختیار سؤال می شود. متخصصان امر این استفسار را از دلایل همدستی رژیم با این جنایت تلفی می کنند.

چهارشنبه ها معمولاً روز خدمت گیلو نبود و به کار های دیگر می پرداخت. از جمله آن روز، طبق دستور شاپور بختیار، مشغول جا به جایی آرشیو ها از دفتر سابق نهضت بوده است. روز و شب چهارشنبه می گذرد. بی اینکه خبری از پدر گرفته باشد. همسر بختیار با فرزند کوچک آنها در همان محله در خانه دیگری زندگی می کنند. معمولاً بختیار هر روز چند بار به وی تلفن می کرده است. خانم بختیار بدین مناسبت از خود سؤال می کند: چه شده است؟ اما دلواپسی خاصی پیدا نمی کند. به این خیال که اگر چیزی نگران کننده ای باشد، منشی او اطلاع می دهد و اگر جدی تر باشد گارد محافظ خبر خواهد داد. عجیب است که در منزل بختیار که محل کار دائمی و ملاقات هایش بوده است، يك خط تلفن بیشتر وجود نداشت!

معمای استودیوی پاریس ۱۳

اضافه بر همه کوتاهی ها و قصور گاه باور نکردنی که منجر به فرار قاتلان می گردد، «شانس» هم به یاری آنها شتافته است. از این میان از همه عجیب تر ماجرای خانم الف. و رفتار وی است. این خانم مالک استودیوی است که بنام وکیلی راد در محله پاریس اجاره شده بود. طبق گزارشی که به پلیس می دهد، در مراجعت از تعطیلات تابستانی، وقتی عکس آدم کشان را در روزنامه می بیند، تشابه عجیب یکی از آنها را با مستاجر خود مشاهده می کند، شگفت زده به آپارتمان تلفن می کند. چون پاسخی نمی گیرد، همراه خواهرش با کلید دوم استودیو به آنجا مراجعه می کند و با فریدون بویور احمدی روبرو می شود. و با توضیحات او که وکیلی راد دیر تر خواهد آمد به منزل مراجعت می کند. وی تمام روز بعد را (چهارشنبه ۱۴ اوت) دنبال يك وکیل می گردد! فقط پنجشنبه صبح است که به پلیس خبر می دهد. با وجود اطمینان از تشابه عکس و مستاجرش و اطلاع از ماجرای قتل دو شخصیت ایرانی و سپس شناسائی بویور احمدی، به جای خبر کردن پلیس، شخصاً به محل می رود و پس از گفتگو با وی و شناسائی اش به خانه بر می گردد. نه بلافاصله پس از دیدار با بویور احمدی و نه فردای آن پلیس را خبر نمی کند! اصلاً چرا دنبال وکیل است؟ مگر يك امر حقوقی در میانست؟ داستانی هم که برای نحوه اجاره استودیو نقل می کند دوغ از آب درمی آید. می گوید به دنبال آگهی اش در يك مجله ویژه مستاجر و مالک (از خصوصی به خصوصی)، شخصی از تهران با وی تلفنی برای کرایه استودیو تماس می گیرد. وکیلی راد در دوم اوت به او مراجعه کرده با پرداخت سه هزار فرانک، استودیو را برای مدت ۱۵ روز اجاره می کند. اما بررسی پلیس نشان می دهد که هرگز چنین آگهی درمجله فوق الذکر منتشر نشده است. این نظریه قویاً وجود دارد که اجاره خانه از طریق تلفن از تهران نبوده است و خانم الف، با احتمال قوی بویور احمدی را می شناخته است و با واسطه او استودیو را به وکیلی راد اجاره داده است. نشریه فرانسوی «کانار آشنه» فاش می کند که در همان هواپیمائی که وکیلی راد و آزادی وارد پاریس شده اند، برادر زاده همین خانم، که اتفاقاً نام خانوادگی اش وکیلی است، همسفر بوده است. آیا این امر يك تصادف است، یا اینکه ارتباطی میان آنها وجود دارد؟ امید است تحقیقات پلیس از همه این اسرار پرده بردارد. بویور احمدی پس از مراجعه خانم الف. ساعت دو و نیم صبح چهارشنبه، در جستجوی پناهگاه به دوست دختر ایرانی اش که تازه با او آشنا شده و در يك پانسیون شبانه روزی پاریس اقامت دارد، تلفن می کند. این خانم از ترس گوشی را بلافاصله زمین می گذارد و به فکر تعبیه دام برای به تور انداختن وی، نمی افتد. از آن پس دیگر اثری از بویور احمدی ظاهر نمی شود.

دربدري آدم كشان و قائم باشك آنها با پليس

چنانچه در صفحات قبلي توضيح داديم وكيلى راد و محمد آزادى را به علت داشتن ويزاى جعلى ورود به سوئيس، از مرز برمي گردانند. پليس مرزى فرانسه، با اين توضيح كه پاسپورت و ويزاى ورودى آنها به فرانسه عاى است و در ليست اشخاص تحت پيگرد قرار ندادند، ساعت يك و نيم بعد از ظهر چهارشنبه (۷ اوت)، آنها را آزاد مى كند، بايهم ريختن طرح فرار، از اين لحظه به بعد سرگردانى و دربدرى قاتلان و قائم باشك آنها با پليس فرانسه و سوئيس آغاز مى شود. از چهارشنبه تا دوشنبه (۱۲ اوت) كه روز ورود مسلم وكيلى راد به سوئيس است، پليس فرانسه با داشتن عكس و مشخصات آن ها و اطلاعات متعددى كه از سوى اشخاص مختلف از رد پاى آنها مى دهند، موفق به دستگيرى دو ايرانى فرارى كه نه زبان مى دانند، نه با محل آشنا هستند و نه ظاهراً از حمايت عملى و لوژيستىكي برخوردارند، نمى شوند. آقاى پونيا توفسكى، وزير كشور نىست راستى سابق فرانسه به كنايه مى گويد: «بجز پليس، همه مردم فرانسه، افراد مظنون را مى بينند. و بالاخره اين پليس كشور خارجى است كه يكي از آنها را دستگير مى كند. گوئى قصد اين بوده است كه آنها را نيايندها به تاييد هتل داران، اين دو قاتل، از پنجشنبه ۸ اوت تا دوشنبه ۱۲ اوت، در هتل هاى مختلف پسربرده اند و فقط براى رد گم كردن، سبيل هاى پارىك خود را تراشيدنه بوده اند، كه اين را هم شاهدان عينى متوجه شده و خبر داده بودند.

وكيلى راد كه اينك دستگير شده و در اختيار پليس فرانسه است، توضيح داده است كه با تاكسى و سپس اتوبوس از فرانسه به سوئيس گريخته است. احتمالاً همدست او على آزادى نيز به همين راه ها متوسل شده است. اين امر نشان مى دهد كه تا چه حد كنترول در مرز ها و اقدامات پليس فرانسه و سوئيس، در شرايطى كه مى گفتند كه براى كنترول چهل پست مرزى، ماموران را به حالت بسيج درآورده بودند، ناكافى بوده و كارائى نداشته است.

امرار وكيلى راد و آزادى براى عبور به سوئيس، به هر قيمت، بيانگريى شك و ترديد آنست كه رابطه و شبكه پشتيبانى در ژنو منتظر آنها بوده است، تا ترتيب فرار و مراجعت شان را به ايران بدهد. منتهى آنچه در اين دربدرى در خور توجه است، اينست كه نقشه ريزان هر قدر در طراحي قتل و انجام آن دقيق بوده و از ضعف هاى موجود در سيستم حفاظتى بختيار، ماهرانه بهره بردارى كرده اند، در سازمان دهى نقشه فرار ناشيانه عمل كرده و فاقد برنامه همه جانبه بوده اند. كماندوى قتل و يا طراحان آن بيش از يك راه فرار، پيش پاى آنها نگذاشته بودند. سراسيمگى ها و ندانم كارى هاى بعدى را قاعداً بايد ناشى از بهم خوردن همين سناريو دانست. ماندن در محدوده يك دايره مركزى كوچك، نداشتن مخفى گاه و لذا اجبار به اقامت در هتل ها، حتى بعد از آنكه پاسپورت تركيه آنها نيز با مشخصات كامل شناخته شده و عكس ها يشان پخش شده است، چاگذاشتن كيف بفلى از دستپاچگى در يك كابين تلفن و خطا هاى ديگر، نمونه هاى شناخته شده آنست.

به نظر من اين احتمال نيز وجود دارد كه زخمى شدن تصادفى بوير احمدى در چريان ارتكاب قتل، علت آشفتگى ها در برنامه فرار آنها باشد. خون ريزى بوير احمدى كه اثر آن در اتوموبيل ب. ام. و متعلق به وي در نيمكت عقب و نيز صندلى بست راست رديف جلو يافت شده و مى رساند كه رانندگى را اجباراً يكي از دو نفر قاتل ديگر كه به خيابان هاى پاريس آشنا نبوده و احتمالاً تصديق رانندگى معتبرى هم براى فرانسه نداشته است به عهده مى گيرد. در ميان اشيائى كه پليس در استوديو پارييس ۱۳ به بست مى آورد چندين نوار خوتين پانسمان مى باشد كه حاكى از خون ريزى او حتى بعد از يك هفته مى باشد. به نظر مى آيد، زخمى شدن بوير احمدى وي را مجبور كرده است كه از دو نفر جدا بشود. داده اى كه ظن مرا تقويت مى كند، وجود سه بليط قطار سريع السير پارييس ژنو در جيب دو قاتلى است كه در موقع عبور از مرز سوئيس-فرانسه، در بازجوشى بدنى از آنها مشاهده مى شود. بليط سوم قاعداً تعلق به بوير احمدى داشته كه مى بايست دو قاتل ديگر را همراهى و راهنمائى بكنند. احتمالاً زخمى شدن و معالجه بوير احمدى و عدم موفقيت در اينكار موجب از بست دادن قطار مى شود و دو نفر شبانه وسيله ديگرى انتخاب مى كنند.



شايد تحقيقات از وكيلى راد اين ابهامات را روشن سازد.

از خطا هاى جدى تداركاتى همين پاسپورت تركيه است. چرا كه دولت سوئيس به ويژه روى مهاجران ترك حساسيت و دقت نظر بيشتري دارد و چنين نكته اى قاعداً نمى بايست از نظر طراحان ترولنه، باوجود شبكه مجهز واواك در ژنو، نور بماند. لذا تهيه پاسپورت تركيه براى فرار به سوئيس و جعل ويزاى آن كشور با نكر صادره از تهران (براي تبعه تركيه) و شماره هاى وديف مشكوك (كه گويبا با رديف كشور هاى ديگر تطبيق مى كرده است)، مغاير باطرز كار يك شبكه حرفه اى تروريستى است. نشريه فرانسوى لوموند (۱۵ اوت)، با مشاهده تناقض كامل ميان تدارك دقيق قتل و فقدان يك نقشه فرار، سوال مى كند: «علت اين پراكندگى چيست؟ اين احساس فقدان تداركات كه قويا در تقابل با حرفه گويى متداولى است كه تا به حال تروريست هاى ايرانى از خود نشان داده اند، در چيست؟ تا به حال آنها موفق شده اند به هرسورت به كشور مادر برگردند. و اين كار يا باهم بستى هواپيماى ملر، يا سفارت خانه هاى ايران و يا حتى مقامات كشور هاى مربوطه صورت گرفته است، همچنان كه در مساله قتل قاسملى در ۱۹۸۹ در وين مشاهده شده. مى توان به اين نمونه، همكارى اشكار مقامات جمهورى اسلامى را در سازماندهى قتل كاظم رجوى و فرار دادن قاتلان وي اضافه نمود.

در جستجوى پاسخ به اين سوال، كه اميد است تحقيقات از وكيلى راد تا حدى به روشن شدن آن كمك كند، توجه به اين نكته لازمست كه اينهمه امرار قاتلان براى رساندن خود به سوئيس، باوجود ريسك بزرگى كه عبور مجدد آنها از مرزهاى تحت نظر، از سوى افرادى كه شناسائى شده و عكس و مشخصات پاسپورت آنها در اختيار پليس است، حاكى از آنست كه اينها به وجود شبكه اى كه به كمك آنها خواهد شتافت، مطمئن بوده اند. پس چه اتفاق افتاده است؟ آيا علت همان پس راندن آنها از مرز در ۷ اوت است كه فوقاً چگونگى آن را توضيح داديم، يا اينكه احياناً شبكه متفاوت و جدا از مركز واواك در ژنو در ميان بوده است كه احتمالاً از تركيه هدايت مى شده است كه كارائى لازم از خود نشان نداده است؟ اينها از جمله نكات ناروشن پرتوده قتل سياسى پر اهميت است.

تشكيلات «واواك» در سوئيس

از آنجا كه در اين نوشته به تشكيلات وزارت اطلاعات و امنيت كشور (واواك) و اهميت آن اشاره هاى شده است، توضيح مختصرى درباره آن ضرورى به نظر مى رسد. ژنو، پس از سقوط شاه سرپل شبكه هاى امنيتى و جاسوسى جمهورى اسلامى در اروپاست كه در طول سال ها، به تدريج به يك مركز مهم لوژيستىك مبدل شده است. طبق اطلاعات جمع آورى شده از منابع مختلف، مقر اروپائى واواك، در شهر ژنو، نزديكى هاى هتل انتركنئينانتال (28, chemix du petit sacconex)، قرار دارد. بنا به داده هاى

در توضیح اینکه چرا وکیل را شق استرداد را پذیرفت، در حالی که می توانست هفته ها و ماهها انتقال خود را به فرانسه به تأخیر بیندازد، مقامات سوئیس معتقدند که وی «خود را تنها و رها شده احساس کرد». وی «مشاهده کرد مسافرتش به پاریس به هر صورت دیر یا زود صورت خواهد گرفت. و لذا تسلیم راه حل سریع شده» یا آنکه فکر و نقشه شیاطانی دیگری را در سر می پروراند که آن هم در تحقیقات روشن خواهد شد. ممکن است او برای تبرئه جمهوری اسلامی به دروغ های تازه ای متوسل شود.

سرگذشت آزادی متفاوت است. طبق تحقیقات پلیس سوئیس، فرد ناشناسی، سه شنبه ۱۳ اوت، با نام جعلی، اطاقی برای وی در هتل ژان ژاک روسو در ژنو اجاره می کند و پول چهار روز آن را می پردازد. طبق شواهد عینی، شخصی با مشخصات علی آزادی، بین ۱۳ تا ۱۵ اوت در همین هتل به سر می برد و پس از آن ناپدید می شود. در اینجا به سلسله سوال های قبلی، سوال تازه ای مطرح می شود. یا وجود اینکه رابط مزبور از طریق مطبوعات و سایر وسائل ارتباط جمعی می دانسته است که آزادی لو رفته و کاملاً شناسائی و عکس آنها در همه اماکن عمومی، حتی روی بدنه و داخل وسایط نقلیه نصب شده است، در این صورت با وجود آنهمه امکانات و اوک در سوئیس، چگونه است که او را از همان آغاز مخفی نمی کنند و به خطر می اندازند؟ می دانیم که طبق اظهارات مقامات سوئیس، اگر اطلاعات و اخبار مربوط به وی از طریق رسانه های عمومی فرانسه پخش نمی شد، علی آزادی دستگیر شده بود. حتی به همین مناسبت پلیس سوئیس با عصبانیت، فرانسوی ها را به خرابکاری متهم می کند. آقای «اوس رشتاینر» رئیس پلیس سوئیس روز سه شنبه (۱۱ اوت) اعلام کرد که «اگر تلویزیون فرانسه نام هتلی را که محمد آزادی در آن اقامت داشت، اعلام نکرده بود، ما جمعه گذشته او را دستگیر کرده بودیم». وی اضافه می کند: «اگر کسی می خواست در کار ما خرابکاری کند، این بهترین راهی بود که می توانست از آن به مقصود برسد». مگر اینکه در این مورد هم فرض این باشد که علی آزادی از سوی شبکه اوک در ترکیه حمایت می شده است. در مرحله فعلی رسیدگی ها، همه این موارد از نکات نا روشن این پرونده است.

دست های خون آلود جمهوری اسلامی

دست های خون آلود جمهوری اسلامی از آستین قاتلان بختیار و کتیه، بیرون می زند. از میان ۱۳ ترور سیاسی (از جمله ۵ ترور در پاریس)، که در خارج از کشور علیه مخالفان سیاسی جمهوری اسلامی صورت گرفته است، هیچ کدام به این وضوح اعضای جمهوری اسلامی را پای پرونده خود نداشته است. بجز ترور دکتر قاسملو و همزمانش در وین و اولین تشبیه برای ترور بختیار از سوی گروه انیس نقاش (ژوئن ۱۹۸۰)، در سایر موارد، تروریست های جمهوری اسلامی موفق به فرار شده، اثری از خود برجای نگذاشته اند. در مورد کاظم رجوی که به دست عوامل جمهوری اسلامی در ودوا (سوئیس) بتاريخ ۲۴ اوزیل ۱۹۹۰ به قتل رسید، پلیس سوئیس فقط بعد از وقوع این جنایت سیاسی و فرار دست اندر کاران آن و مراجعت شان به تهران، موفق شد در سایه یک کار پر پیچ و خم تحقیقاتی دست روی سازماندهان و شرکت کنندگان آن بگذارد. قاضی تحقیق پرونده، آقای رولان شاتولن، در اعلامیه خود مسوولیت يك یا چند دستگاه رسمی جمهوری اسلامی را اعلام کرد و با ذکر نام، ۱۳ نفر مشکوک به شرکت در ترور وی را در اختیار مطبوعات و مقامات قرار داده است. اما در ترور بختیار که به مرگ منشی وی نیز منجر شده، دو آدم کش حرفه ای با نام و نشان و پاسپورت رسمی و ویزای دولت فرانسه، با هواپیمای ملی ایران پرواز کردند و با کمک یک شریک چرم شناخته شده دیگر در محل، به این جنایت دست زدند. تمامی داده ها حاکی از آنست که این جنایت، کار چند «دیوانه راه خد» نیست که خود سرانه برای اجرای فتوای ناموجود خمینی آنگونه که در بعضی محافل و مطبوعات فرانسه القاء می شود، دست به آن زده باشند. دست های آلوده مقامات جمهوری اسلامی در تمام مراحل تدارکاتی آن تو ذوق می زند. بین دریافت ویزای فرانسه (۲۷ ژوئیه) تا تاریخ ورود به پاریس (۳۰ ژوئیه) عملاً دو روز بیشتر فرصت نبوده است. همه کسانی که با مقررات و بوروکراسی ایران آشنا هستند، این فاصله

سازمان های امنیتی جهانی (از جمله سیا)، این محل، مرکز عصبی واقعی و جایگاه عمده تصمیم گیری در راه اندازی سوء قصد ها و تعقیب مخالفان رژیم و سایر فعالیت های امنیتی و جاسوسی است. از جمله، خرید و فروش غیر مجاز اسلحه از فعالیت های این مرکز است. به اتکاء اطلاعات منابع آمریکائی و غیره، تعداد اعضاء اوک در خارج ده هزار نفر با بیست میلیون دلار بودجه سالانه است! بسیاری از اعضاء ساواک زمان شاه، هم اکنون در خدمت اوک قرار دارند. در کونش (conches)، نزدیک مرز فرانسه، دولت جمهوری اسلامی زمین بزرگ ۲۰ هزار هکتاری در اختیار دارد که با سیستم حفاظتی پیچیده ای محافظت می شود. متخصصان، این محل را لنگر گاه تمامی شبکه های جمهوری اسلامی در اروپا و پناهگاه تروریست ها می دانند. این محل ضمناً آموزشگاه هم هست. علی رغم تذکرات و اخطار های مکرر سرویس های غربی، دولت سوئیس درباره فعالیت مأموران ایرانی، مطلقاً سکوت کرده است. می گویند سفیر جمهوری اسلامی در سوئیس، سید محمد مالک در جریان گروگانگیری سفارت آمریکا در تهران دست داشته است. کندی دولت سوئیس در محکوم کردن دولت ایران به دنبال ترور کاظم رجوی، علی رغم گزارش تردید ناپذیر قاضی تحقیق، همه را تکان داد.

وکیل را، پس از دستگیری اش (۲۱ اوت)، می گوید: دوشنبه ۱۲ اوت، کمی قبل از عبور از مرز از آزادی جدا می شود و دیگر هم از او خبر ندارد. به گفته او و تحقیقات پلیس سوئیس، وی دو شب در هتل ویندسور بسر می برد. وی فیش هتل را با نام پاسپورت ترکیه اش (موسی کوشوی) مقیم استانبول، شغل کشاورز، پر می کند. پلیس سوئیس وقتی برای دستگیری وی می آید، وکیل را هتل را ترک کرده بود. مسوولان هتل علت با تأخیر گزارش دادن اقامت وی را به پلیس، از کار افتادن دستگاه کامپیوتری هتل در ۲۴ ساعت اول اقامت وی توضیح داده اند! وکیل را پس از ترک هتل، يك هفته خود را در اطراف دریایچه لمان از دید پلیس پنهان نگه می دارد. وی به مدت يك هفته شب ها را در داخل زورق های متروک که محل خواب و لگد های آسمان جل است می گذراند. و بالاخره در ساعت ۵ صبح چهارشنبه ۲۱ اوت، مواقعی که از یکی از این قایق ها خارج شده و به سوی ساحل روان بوده است، از سوی سه ژاندارم گروه گشت، مورد سوءظن قرار گرفته، دستگیر می شود. بدو خود را يك مهاجر ترك بدون ورقه هویت معرفی می کند و خود را به نفهمی می زند و چهار اسم مختلف می دهد. بالاخره بعد از نشان دادن عکس و ذکر هویت ایرانی او، انعام می کند که وکیل را آزاد است. دولت فرانسه بلافاصله تقاضای استرداد او را می کند. وکیل را بدو پروسدوری که استرداد را به تأخیر بیندازد، انتخاب می کند. اما پس از چند روز تعمق در زندان، راه حل استرداد سریع را می پذیرد. از ۲۷ اوت، وکیل را در اختیار مقامات فرانسه قرار دارد و بازجویی ها از وی در سوئیت کامل آغاز شده و ادامه دارد و همگان با کنجکاو در انتظار گزارش قاضی تحقیق این پرونده هستند.

وکیل را طبق نوشته مطبوعات فرانسه و سوئیس (فیگارو و تریبون نو تر)، در جریان بازپرسی های مقدماتی در ژنو، دروغ های متعدد می یابد. خود را عضو سابق سازمان مجاهدین خلق معرفی می کند و می گوید دوتن از مسوولان شورای مقاومت ملی در ایران با او تماس گرفته و استخدامش کرده اند!! وی خود را در قتل بختیار «شاهد بی اختیار و ناتوان» معرفی می کند و می گوید قتل را محمد آزادی و فریدون بویر احمدی انجام داده اند. وی روایتی هم از رابطی نقل می کند که در ژنو به کمک او آمده و قرار بوده است يك گذرنامه جدید ترکیه با نام دیگری تهیه و در اختیار او قرار بدهد. آنها برای روز بعد قراری در مقابل شرکت هواپیمائی ملی ایران که ۳۰۰ متر با هتل او فاصله دارد می گذارند. وکیل را نقل می کند، وقتی عکس خود و همدستانش را در معابر و وسائل نقلیه می بیند از رفتن به محل قرار منصرف می شود. و وقتی بر تردید خود فائق می آید، با دو ساعت و نیم تأخیر سر قرار می رسد. ولی دیگر از رابط خبری نبود. لذا به اطراف دریایچه لمان پناه می برد. وکیل را اطلاع دقیقی از هویت رابط نمی دهد. مقامات پلیس سوئیس معتقدند که آن شخص می بایست از ترکیه برای کمک به وی به ژنو اعزام شده باشد. پلیس فرانسه نیز تأیید می کند که مخاطب یکی از تلفن هائی که وکیل را در جریان فرار خود در خاک فرانسه از يك تلفن عمومی زده است،

زمانی کوتاه را برای تهیه بلیط و تامین چا در هواپیما، بدون پشتیبانی و دخالت مقامات صاحب نفوذ غیر ممکن می دانند. تهیه دو پاسپورت ترکیه و چهل ویزا و تهیه ارز خارجی و سایر امکانات حاکی از وجود يك پشتیبانی صاحب امکانات و نفوذ در ایرانست. چه متبع «ناشناسی» در طول چندین سال، ماهانه هزار دلار در اختیار فریدون بویر احمدی می گذاشته است؟ جز کسانی که این عنصر را خورده اند تا روزی بدست او یکی از دشمنان سرسخت و رقیب خطرناکشان را از میان بردارند؟

اینک در تعقیب اشخاصی که وکیلی راد و آزادی روز دوشنبه ۱۲ اوت از يك کابین عمومی به آنها تلفن کرده بودند، پلیس فرانسه به وجود شبکه ای در ترکیه که با قاتلان در ارتباط بوده است، پی برده اند. پلیس ترکیه ۵ سپتامبر پس از بازجویی از ۱۱ نفر، سه ایرانی و دو ترک را که متهم به تهیه پاسپورت جعلی و ویزا های تقلبی هستند، دستگیر کرده است. اما سه ایرانی که از آنسی به آنها مستقیماً تلفن شده بود و شناسائی شده اند و طبق اظهار پلیس، دو نفرشان عضو واوک هستند، فراری اند. این ماجرا دلیل جدید و روشن دست اندر کار بودن نهاد های جمهوری اسلامی در توطئه قتل است. متأسفانه فرار این سه نفر نیز پیامد بی بند و باری و ذهن لقی پلیس و مطبوعات فرانسه است. زیرا همان وقت که یکی از دو قاتل، کیف بغلی خود را در يك تلفن عمومی جاگذاشته بود، در همه روزنامه ها اعلام شد که تلفن هائی که این دو نفر به اشخاص کرده باشند، قابل شناسائی است و تعقیب خواهند شد. روشن است که سه نفر طرف صحبت آدم کشان در ترکیه فرار را بر قرار ترجیح داده اند! آیا این بدیهیات برای اثبات مجرمیت و دست اندر کار بودن جمهوری اسلامی کافی نیست؟ البته طبق معمول، جمهوری اسلامی حاشا می کند و آسمان و ریسمان بهم می بافد.

سخنگوی وزارت امور خارجه ایران در گفتگو با خبر گزاری جمهوری اسلامی در ۱۲ اوت، علی رغم آن همه دم خروس که از جیب های جمهوری اسلامی بیرون می زند، «هرگونه ارتباطی را میان جمهوری اسلامی ایران و قتل شاپور بختیار» رد می کند. و با پر روشی تمام می گوید: «این افراد به عنوان عناصری فاقد هرگونه پیوند و پایگاه مردمی در جمهوری اسلامی ایران، اصولاً حیاتشان هیچ تاثیری در روند انقلاب اسلامی نداشته و در واقع زندگی این افراد مطلقاً تهدیدی علیه ایران نیست!» وزارت امور خارجه ایران البته نیازی نمی بیند به این سوال پاسخ دهد که در این صورت چرا ده سال پیش، در شرایطی که جمهوری اسلامی هنوز از اعتبار مردمی و استحکام داخلی چشم گیری برخوردار بود و هنوز تحت تاثیر اشفشان انقلاب بهم، بختیار منزوی و از سوی قاطبه سازمان های سیاسی ایران مطرود بود، کماندوی انیس نقاش را برای قتل همین کسی که به ادعای شما حیاتش «هیچ تاثیری در روند انقلاب اسلامی» ندارد، به کار انداختید؟ اتفاقاً به انکاء همین استدلال کاذب سخنگوی وزارت امور خارجه است که می توان فهمید چرا جمهوری اسلامی



ایران درست در حال حاضر بیش از همیشه به نابود کردن مخالفان سیاسی نامدار و به ویژه شخصیت هائی چون بختیار دل بسته است. اینک بر خلاف ده سال پیش، جمهوری اسلامی از پائین ترین سطح اعتبار مردمی برخوردار است. ناراضی ها به اوج رسیده اند. تظاهرات و اعتراضات مردم فزونی یافته است. تناقضات درون حاکمیت در آستانه انتخابات مجلس چهارم تشدید شده است. اینک بر خلاف ده سال پیش، نشانه های امید بخش نزدیکی میان نیرو های اپوزیسیون و تلاش های نوید بخش يك ائتلاف بزرگ با شرکت نهضت مقاومت ملی در چشم انداز قرار داشت، که در نستیایی به آن باوجود کاهش چشمگیر فعالیت های سیاسی نهضت و آقای بختیار، بی تردید وی می توانست نقش مهمی ایفا کند. تحولات در این جهت و اقدامات در این مسیر، بی تردید از طریق بویر احمدی، از دید جمهوری اسلامی پنهان نبوده است. در این اوضاع و احوال داخل کشور و وضعیت نوین اپوزیسیون، وسوسه شیطانی برای از میان برداشتن بختیار در میان گردانندگان جمهوری اسلامی که در ۱۲ سال گذشته کارشان «حل» مسائل و مشکلات سیاسی و اجتماعی از طریق سرکوب خونین و ترور ناجوانمردانه مخالفان بوده است، به مراتب قوی تر از ده سال پیش بوده است. من این مطالب را به ویژه از آن جهت مطرح کردم تا نشان بدهم که «استدلال» وزارت امور خارجه در واقع علیه وی بر می گردد.

از سوی دیگر، وزارت امور خارجه باید توضیح دهد که اگر بختیار «تهدیدی علیه جمهوری اسلامی نیست»، پس چرا دکتر ولایتی در جریان مسافرت رسمی خود به پاریس (ژوئیه ۱۹۹۱)، استرداد وی را از دولت فرانسه می طلبید؟ صحت چنین تقاضائی حتی در نشریه وابسته به برادر خامنه ای صریحاً تأیید شده است.

اگر واقعاً بختیار حیاتش «هیچ تاثیری در روند انقلاب اسلامی نداشته»، پس چگونه است که بنا به گفته آقای گیو بختیار (به نقل از پدر، سه هفته قبل از مرگش) در مصاحبه اش با «جمله فرانسوی «پاری ماچ»، دولت ایران «از فرانسه خواسته بود ترتیبی داده شود که طی اقامت هاشمی رفسنجانی در سفرش به فرانسه، شاپور بختیار در خاک این کشور حضور نداشته باشد» و بنا به اظهار وی «ظاهراً چنین پیداست که دولت فرانسه با این تقاضا موافقت کرده بود!» این همه حساسیت و کینه جوئی پس برای چیست؟

سخنگوی وزارت امور خارجه «هرگونه ارتباطی را میان جمهوری اسلامی ایران و قتل شاپور بختیار رد می کند»، ولی رژیم جمهوری اسلامی و دستگاه های تبلیغاتی آن، از بهره برداری سیاسی از این جنایت در درون کشور برای قدرت نمائی و مرعوب کردن مخالفان و وحشت انداختن در میان آنها غافل نمی ماند. نحوه انعکاس خبر ملاقات خامنه ای و رفسنجانی با فلاحیان و مقامات واوک در روزنامه های ایران از نمونه های آنست.

جریان از این قرار است که فلاحیان، وزیر اطلاعات و امنیت کشور، همراه با مقامات واوک روز چهارشنبه ۷ اوت با خامنه ای ملاقات می کنند. در اطلاعیه کوتاهی که در روزنامه های کیهان و اطلاعات منتشر می شود، بدون شرح و توضیح علت و موضوع دیدار، به قدردانی خامنه ای از مقامات واوک به مناسبت خدماتشان اشاره می شود. فردای آن روز همین مراسم، این بار در حضور رفسنجانی برگزار می گردد. جریان این دیدار به تفصیل آمده است. رفسنجانی بر نقش جدید واوک در دوران بازسازی تکیه و از خدمات گذشته آنها قدردانی می کند. برخی از مفسران، قدردانی خامنه ای از فلاحیان و مقامات واوک در روز فردای قتل بختیار را، به آن نسبت داده اند.

البته با توجه به اینکه معمولاً چنین ملاقات هائی با «رهبر» از مدتی پیش تنظیم می شود و نیز چنانچه قبلاً خاطر نشان کردیم، در روز چهارشنبه، هنوز مسوولان واوک از پایگاه خود در اروپا درباره صحت و سقم مرگ بختیار سوال می کرده اند، لذا تصور این دیدار در آن روز به خاطر قدردانی از مقامات واوک به مناسبت قتل بختیار بعید به نظر می رسد. مع هذا مانع بهره برداری تبلیغاتی دستگاه، از تصادف این ملاقات با روز فردای قتل بختیار نمی شود.

روزنامه های اطلاعات و کیهان، خبر ملاقات خامنه ای (چهارشنبه) و رفسنجانی (پنجشنبه) را باهم، روز شنبه ۱۰ اوت، همراه با اخبار مربوط به قتل بختیار و کتیبه، چنان در کنار هم چیده بودند که

ارتباط میان آن‌ها را در ذهن خوانندگان ایجاد کنند و قدردانی از خدمات او را که به خاطر موفقیت در ماجرای قتل بختیار، در ذهن خواننده القاء کنند:

از همه اینها بی پرده تر، گفتار رحیم نژاد در جلسه ۲۰ مرداد (۱۱ اوت) در مجلس شورای اسلامی است که عریان و بدون صحنه آرائی لب مطلب را بیان می‌کند: «بیائید مرگ یکی دیگر از نوکران سلطنت طلب استعمار را به فال نیک بگیریم و بار دیگر به عظمت انقلاب مان و حمایت پروردگار از آن، باور کنیم و با دل‌های امیدوار به آینده، بر خیزیم و با مخالفان اصلی این مرز و بوم بستیزیم!» گفتار این نماینده واقعاً نیازی به تفسیر ندارد.

چه می‌توان گفت؟

داده‌ها، که ما گوشه‌هایی از آن را طی این نوشته آوردیم، بی تردید مسؤلیت و شرکت جمهوری اسلامی را ثابت می‌کند. مع هذا مقامات فرانسه و سوئیس و برخی از تحلیل‌گران سیاست ایران، با تفاوت به مساله برخورد می‌کنند و این جنایت را بر بستر تناقضات و جنگ جناح‌های درون رژیم و در واقع به حساب جناح تندرو و رادیکال آن می‌گذارند. موضع برخی از محافل وابسته به رژیم جمهوری اسلامی تا حدی این گرایش را تقویت می‌کند.

موضع دولت فرانسه بیشتر از این نگرانی نشأت می‌گیرد که نمی‌خواهد تلاش‌های چند ساله‌اش در جهت عادی‌کردن و گسترش روابط اقتصادی و سیاسی با جمهوری اسلامی، بر باد رود و به ویژه مسافرت برنامه‌ریزی شده رئیس‌جمهور فرانسه به ایران در اکتبر آینده، درهم بریزد. مقامات رسمی فرانسه بیش از اینکه در جستجوی حقیقت باشند، نگران مصلحت‌های دولتی هستند. سرگردانی قاتلان و نحوه گیر افتادن و کیلی راد به چنین گرایش فکری کمک کرده است. آقای لوران والپن، رئیس پلیس کانتون ژنو در کنفرانس مطبوعاتی خود می‌گوید: «هیچ چیز اجازه چنین فکری نمی‌دهد که کیلی راد در ژنو یک پایگاه لژیستیک داشته باشد». و آقای رولان دوما فردی دستگیری، هنوز تحقیقات شروع نشده و به جانی نرسیده است، در پاسخ به خبرنگار اروپا یک (۲۷ اوت) که در باره احتمال مشارکت ایران در این سوء قصد سوال می‌کند می‌گوید: «در حال حاضر هیچ چیز اجازه نمی‌دهد تا گفته شود دولتی در این امر دست داشته است»!

آقای رولان دوما در موقعیت وزیر امور خارجه گوئی نمی‌داند که هیچ دولت توتالیتر و تروریستی، فرمان قتل مخالفان سیاسی و اقدامات تروریستی خود را امضا نمی‌کند. اساساً ساختار چنین نظام‌هایی، بست یابی به چنین حقیقت‌هایی را غیر ممکن می‌کند. موارد قتل دکتر قاسملو و همزمانش و کاظم رجوی گویای آنست.

در این میان توضیحات آقای علی آهنی سفیر جمهوری اسلامی در فرانسه جالب توجه است. وی در مصاحبه خود با کیهان ۲۳ مرداد برابر با (۱۴ اوت) چنین می‌گوید: یکی از اهداف مسببین قتل شاپور بختیار «صدمه زدن به روابط فرانسه و ایران، به ویژه در آستانه دیدار تاریخی رئیس‌جمهور میتران از ایرانست». و سپس اضافه می‌کند: «به نظر من این قتل که در لحظه‌ای صورت می‌گیرد که روابط پاریس و تهران یک آهنگ مثبتی به خود گرفته است، توسط دسته‌جاتی سازمان‌دهی شده است که نگران گسترش این روابط هستند... دسته‌جاتی که نگران فعالیت‌های خود هستند».

سفیر ایران خوب بود توضیح می‌داد، با توجه به اینکه قاتلان ایرانی اند و دو نفر آنها مستقیماً از تهران پرواز کرده و طبق اطلاعات منتشر شده در مطبوعات، پاسدار و جزو نیروی ضربتی قدس هستند، با این تفصیل این کدامین نهاد و گروه و دسته است که جزو نظام باشد و در تهیه پاسپورت ایرانی و ترکی و تهیه بلیط و ارز نسبتاً فراوان، قادر به کمک باشد و در عین حال دارای این ویژگی باشد که با سیاست خارجی رفسنجانی و بهبود روابط با غرب مخالفت داشته باشد؟ خوبست آقای سفیر بچه را به اسم خودش صدا بزند. اگر منظور سفیر ایران همان مخالفان تندرو رفسنجانی است، پس چرا رئیس‌جمهور صریحاً آن را محکوم نمی‌کند؟ با امکاناتی که دولت در اختیار دارد، چرا در جهت افشای هادیان این جنایت سیاسی قدم بر نمی‌دارد؟ چرا مطبوعات طرفدار دولت و مقامات مسوول هویت واقعی و کیلی راد و آزادی و موقعیت آنها در سپاه و نهاد‌های دیگر را بر ملا نمی‌کند؟

آقای آهنی در پایان همان مصاحبه می‌گوید که نتایج تحقیقات پلیس فرانسه «بی تردید واقعیت‌ها را بیشتر نشان خواهد داد». اما بخش مهم و حساس تحقیقات باید در تهران صورت بگیرد، زیرا مرکز فتنه در آنجاست. آیا مورد قتل بختیار هم مثل موارد قبلی خفه خواهد شد؟

به آقای رولان دوما، که می‌گوید دلیلی برای دست داشتن دولت جمهوری اسلامی در این قتل وجود ندارد و یا آقای آهنی که مسؤلیت آن را در پرده به گردن جناح مخالف رفسنجانی می‌اندازد، حتی اگر درست هم از آب دربیاید، باید موکداً گفت: از نظر جنایتی که رخ داده است و تروریسمی که آزادی‌خواهان ایران را در پی می‌کند و تخطی که به حاکمیت و قانونیت کشور‌های دیگر می‌شود، مسؤلیت جمهوری اسلامی امری مسلم و لوث نشدنی است. چنانچه آقای دانیل شناپدرمن، مفسر روزنامه معتبر لوموند به درستی تاکید می‌کند: «اینکه آدم کشی‌ها در دفتر رئیس دولت توطئه‌چینی شده باشد و یا در گوشه پنهانی دستگاه حکومتی اسلامی، در هر صورت مسؤلیت کشور بر گرو آنست».

می‌توان امیدوار بود که تحقیقات آقای ژان لوشی بروگ، قاضی تحقیق پرونده، که از متخصصان سرشناس عملیات تروریستی در خاورمیانه است، مع جمهوری اسلامی را باز کند و افشاء این رژیم در انظار جهانیان، خون بهای این رادمرد راه آزادی باشد.

طبق آخرین اخبار (روزنامه فیگارو ۳ سپتامبر) آقای بروک یر به انتکاء و باور به منابع مطمئن پلیسی، اظهار کرده است که «در وضعی قرار دارم که بتوانم به زودی اطلاعات جمع‌آوری شده از سوی شبکه‌های ویژه فرانسوی و انگلوساکسن را مورد تأیید قرار دهم. بدین معنی که این به درستی حکومت ایرانست که به قتل رئیس اپوزیسیون ایرانی در مهاجرت تصمیم گرفته و آن را سازمان داده است».

به عقیده ما، مسافرت آقای میتران به ایران باید تا روشن شدن کامل جریان قتل بختیار و کتیبه، که بدون همراهی و کمک فعال و واقعی دولت جمهوری اسلامی غیر مقدور است، به تعویق بیفتد و توسعه روابط دو کشور و عادی‌کردن آن نیز منوط به نتیجه این تحقیقات باشد. سازمان‌ها و نیروهای سیاسی ایران باید کمیت مشترک معتبری برای روشن کردن حقیقت قتل بختیار و کتیبه و آدم کشی‌های قبلی که به دست عوامل جمهوری اسلامی صورت گرفته است، به ویژه درباره مواردی چون قتل قاسملو و یارانش و کاظم رجوی، که مشخصات قاتلان و شرکت‌کنندگان در جنایات شناخته شده است، تشکیل دهند و به اقدامات وسیع بین‌المللی دست زنند.

نباید گذاشت که خون مبارزان راه آزادی ایران، فدای مصلحت اندیشی‌های دولتی و منافع تجاری و اقتصادی و دیپلماتیک گردد.

بابک امیر خسروی

۱۵ شهریور ۱۳۷۰

طبق آخرین اخبار (۲۸ شهریور برابر با ۱۹ سپتامبر)، پلیس فرانسه شخصی بنام مسعود هندی را که بنا به گفته برخی محافل اپوزیسیون ایرانی از برادر زاده‌های آیت‌الله خمینی است، دستگیر می‌کند. این شخص مدتی مسوول سرویس سیاسی تلویزیون ایران بوده و هم‌اکنون طرف معامله یک شرکت فرانسوی است که وسائل الکترونیکی به ایران می‌فروشد. مسعود هندی از جمله در قاچاق اسلحه به سود جمهوری اسلامی دست دارد و بنا به اظهار مقامات پلیس فرانسه در اقدامات تروریستی در سال‌های ۱۹۸۴ و ۱۹۸۷ در فرانسه، دست داشته است. با دخالت این شخص است که شرکت فرانسوی از سفارت فرانسه در تهران برای علی و کیلی راد و محمد آزادی تقاضای ویزای ورود به فرانسه می‌کند. مسعود هندی در بازپرسی‌ها اقرار می‌کند که مقامات بالای رژیم و خانواده خمینی در توطئه قتل شاپور بختیار دست داشته و مسؤلیت دارند.

اینک افکار عمومی جهان و آزادی‌خواهان ایرانی بی‌سببانه در انتظار گزارش و ادعای قاضی تحقیق هستند. هم‌اکنون آقای ژان لوشی بروک بر در ترکیه بسر می‌برد و از اشخاصی که به شبکه قتل بختیار تعلق دارند، بازجویی می‌کند.

مسلماً مجموعه اطلاعات جمع‌آوری شده تا به حال تردیدی در مسؤلیت رژیم جمهوری اسلامی در این توطئه باقی نمی‌گذارد و مسافرت رئیس‌جمهور فرانسه را به ایران غیر ممکن می‌کند.

کهن ترین گنجینه زبان فارسی

درآمد:

مورخ مشهور محمدبن جریر طبری در سال ۲۰۲ کتاب تاریخ خود را که به نام «تاریخ کبیر» یا «اخبار المرسل و الملوك» - اخبار پیامبران و پادشاهان- نامیده می شود به پایان برد. این کتاب از جمله تواریخ عمومی است که از آغاز آفرینش جهان تا وقایع سال ۳۰۲ را در بردارد، و نخستین تاریخ کامل مفصل و معتبر به زبان عربی است. همچنین به همت طبری است که بخش مهمی از تاریخ ایران باستان- به ویژه اخبار و آثار دوره ساسانیان- از گزند روزگار در امان مانده است.

در سال ۳۵۲ هجری ابو علی بلعمی وزیر فرزانه منصورین نوح سامانی، تاریخ بزرگ طبری را به اشاره همین پادشاه به فارسی برگرداند. حاصل این کار کتاب گرانبهای است که کهن ترین اثر ادبی تاریخ به زبان فارسی دری به شمار می رود. بلعمی از کتاب طبری بسیاری مطالب را کاسته و بسیاری- به ویژه در بخش ایران تا روزگار خود- افزوده چندان که کتاب تاریخ او رنگ اثری مستقل گرفته است.

تاریخ بلعمی از شاهکارهای فرهنگ ایرانی است و بلعمی با تالیف آن بزرگترین خدمت را در راه زنده نگاه داشتن زبان و ادب فارسی انجام داده و از این حیث هر پارسی زبان به او نیز- همچون فردوسی- مدیون است.

ملك الشعراى چهار- که در تصحیح تاریخ بلعمی همت گماشته- در پاره آن می گوید: «سبک تحریر این کتاب، هرچند تا اندازه ای ترجمه نثر عربی است که خواه ناخواه، در طرز اسلوب فارسی تأثیر بخشیده، ولیکن قدرت قلم مترجم سعی داشته که هر چند بتواند کلمات عربی را به لغات و کلمات و ترکیبات فارسی برگرداند و اسلوب فارسی را از دست نهد. نثری است بس ساده و فصیح و مانند آب روان. و چنان می نماید که در زمان خود، طوری ساده بوده است که پیر زنان ایرانی هم قادر به استفاده از قرائت آن بوده اند.» (مقدمه تاریخ بلعمی).

دانشمندانی چون ملك الشعراى چهار، محمد پروین گنابادی، مجتبی مینوی، دکتر جعفر شعار و دکتر محمد جواد مشکور در تصحیح و تنقیح «تاریخ بلعمی» جهدی بلیغ به کار برده اند. برای آشنائی با نثر و زبان ابوعلی بلعمی بخش های کوتاه و پراکنده ای از این کتاب را برگزیده ایم. شایان ذکر است که به خاطر رساتر شدن مطلب، در متن زیر تصرفات بسیار کوچکی صورت گرفته، بدون آنکه به اسلوب بیان نویسنده خدشه ای وارد ساخته باشد. معانی کلمات دشوار فهم در داخل (پرانتز) آمده است.

سبب تألیف کتاب

بدان که این کتاب نامه بزرگی است که گرد آورد ابو جعفر محمد بن جریر طبری، که ملك خراسان منصوربن نوح فرمان داد دستور (وزیر) خویش را، ابو علی بلعمی، که این تاریخ نامه را پارسی گردان هرچه نیکو تر، چنانکه اندر وی نقصان نباشد. چون اندر وی نگاه کردم، و بدیدم علمهای بسیار و حجت ها و آیه های قرآن و شعر های نیکو، و اندر وی فایده ها دیدم، بسیار رنج بردم و جهد و ستم بر خویشان نهادم، و این را پارسی گردانیدم، به نیروی ایزد عز و جل. و ما خراستیم که تاریخ روزگار عالم اندر آنچه هرکسی گفته است، از اهل نجوم و اهل هر گروهی که تاریخ گفته اند از کبر و ترسا (زردبشتی و مسیحی) و جهود و مسلمان، هر گروهی آنچه گفته اند، یاد کنیم اندرین کتاب، از روزگار آدم تا گاه رستخیز که چند

بود، و این اندر کتاب پسر جریر نیافتم، و باز نمودیم (بیان کردیم) تا هرکه اندر وی نگرد، زود اندر یابد و بروی آسان شود.

گذار قباد بر روستا

روزی قباد برنشسته (براسب)، و به روستای سواد اندر همی شد، و موید مویدان با وی بود. پس قباد تنها از پس صیدی شد، و وقت انگور رسیدن بود. قباد به سرکوهی رسید، نظر کرد به زیر آن کوه، دیهی دید، چشم او بر زنی افتاد که بر سر تنور ایستاده بود، و نان همی پخت، و پسرکی خرد سه ساله پیش وی ایستاده. ناگاه به باغ اندر آمد، خوشه ای انگور بگرفت که بخورد. آن زن پسرک را بزد و نگذاشت که آن انگور را بخورد. و آن انگور از وی باز ستد (پس گرفت) و به شاخ رز (درخت مو) بست. قباد را عجب آمد از بخیلی آن زن. از کوه فرود آمد و به در باغ رفت و آن زن را گفت: «این رز از آن کیست؟» زن گفت: «از آن من!» گفت: «این کودک از آن کیست؟» گفت: «از آن من!» گفت: «آن انگور را از وی چرا گرفتی، و او را بزدی، و این مقدار انگور به فرزند خود روا نداشتی؟» زن گفت: «مارا بر خواسته خویش امر نیست (ما در مال خود حق تصرف نداریم) زیرا که ملك را اندر این نصیب است، تاكس ملك (مامور پادشاه) نیاید، و بهره ملك جدا نکند، و حرز نکند، مادست بدین نیاریم (نتوانیم) کردن.» قباد گفت: «این که تو همی گویی در همه پادشاهی چنین است؟» گفت: «همه جای چنین است.» قباد را دل پسوخت بر رعیت، و بر سر کوه برشد تاسپاه فراز آمدند، و موید مویدان پیامد. قباد این قصه به او بگفت و گفت: «من این قصه نهستم که کسی خواسته خود را تصرف نیارد کردن از جهت من، و درخت پنهانند و بار آورد (ثمر دهد) و از بهر من دست بدان نیارند کردن.

قتل عمر

به سال بیست و سوم از هجرت عمر حج کرد و به مکه شد، و همه زنان پیغمبر را از مدینه به حج برد از خواسته (به هزینه) بیت المال. و چون از حج باز آمد به آخر سال، غلامی بود مفیوه را نام او فیروز (مغیره غلامی به نام فیروز داشت)، عمر بر دست او کشته شد. مفیوه هر روز از وی دو درم بخواستی از مزد کار کرد وی. پس این فیروز نزد عمر آمد و گفت: «مغیره بر من غله (باغ) نهاده است گران، همی نتوانم دادن. بفرمای تا کم کند.» گفت: «چند است؟» گفت: «دو درم.» عمر گفت: «چه کار دانی کردن؟» گفت: «دروگری و نقاشی و کتبه گری (کنده کاری) و آهنگری.» عمر گفت: «چندین کار که توانی، به دو درم چه گران باشی؟ و نیز شنیدم که آسیا دانی نهاده.» گفت: «دانم.» گفت: «مرا آسیائی کن.» فیروز گفت: «اگر بزیم (زنده بمانم) تو را یکی آسیا کنم.» این سخن بگفت و بیرون شد. عمر آن جلسای (هم نشینان) خود را گفت: «این غلام مرا به کشتن نوید می دهد.»

روز چهارشنبه، عمر بامدادان به نماز بیرون آمد سپیده دم، و مرگت (مسجد) همه پر یاران گرفته بودند و صفها کشیده. و این فیروز پیش صف اندر نشسته با کارد حبشی- و کارد حبشی را بسته به میانه در (در وسط) بود و هر دو سر وی تیغ بود، تا هم از راست و هم از چپ بزنند- پس چون عمر پیش صف اندر آمد، بزدش شش بار، از دست راست و از چپ به شتاب همی زد بر بازو و بر شکم، و یک زخم از آن به زیر ناف آمد و آن او را تباه کرد. چون عمر بیفتاد، او از میان مردمان بیرون جست. مردی از پنی تمیم بوجست و آن غلام را برگرفت و کارد از دست وی بیرون کرد و وی را بدان کاره بکشت.

واکنش بد دینان در برابر دعوت اسلام

چون مسلمانان نماز کردند گفتندی: مثل شتران به قطار ایستاده اند.

چون به رکوع و سجود رفتندی گفتندی: پشت سوی خدای آسمانها کرده اند.

آنها به مکه شدند از بهر آنکه به حج و مناسک آن بخندندی.

چون به صلا و مروه شدند، گفتند: این مردمان چه کم کرده اند که بدین کوهها می آیند؟!

اتحاد از هم پاشیده جماهیر شوروی

برخورد های بین ملل و اقوام ساکن این مناطق و درگیری های میان جمهوری ها (مانند چیزی که در یوگسلاوی می گذرد) می دانند، بویژه آنکه مرز های میان جمهوری ها و تحول آنها در طول چند دهه گذشته در عمل بسیاری از داده های تاریخی را یکی زیر و رو کرده اند. مثلاً آنچه که امروز اوکراین نامیده می شود، در بخش های متعددی سرزمین هایی را دربر می گیرد که در پی بنیاد گذاری اتحاد شوروی و یا جنگ نوم جهانی به این جمهوری داده شده است. مسئله دیگر خلق ها و اقلیت هایی است که بصورت خود مختار در بخش های مختلف جمهوری های موجود ساکنند. به اینها باید اقوام و مردمی را اضافه کرد که با زور به منطقه دیگر کوچانده شده اند و با گذشت زمان بصورت بخشی از مردم این مناطق در آمده اند. به این مشکل باید حضور يك اقلیت قدرتمند روس در اکثر جمهوری ها اشاره کرد که در مواردی مانند لتونی به بیش از يك سوم کل جمعیت بالغ می شوند. بطور مثال در ملداوی که با ۴/۵ میلیون جمعیت در نظر دارد در پی اعلام استقلال به رومانی ملحق شود، مناطق متعددی وجود دارد که در پی حوادث جنگ نوم جهانی به این جمهوری که پیشتر بخشی از رومانی به شمار می رفته است. اضافه شده است و ساکنان آنرا بطور عمده روس ها و غیر رومانی ها تشکیل می دهند. مردم این مناطق امروز از پیوستن به رومانی چنانچه نامی کنند و می خواهند در چهارچوب اتحاد شوروی باقی بمانند. قره باغ، کریمه، مناطق وسیعی از بلاروس، اوکراین و ... کم و بیش مشکل مشابه ای را دارند.

اتحاد ناهمگون

جمهوری ۱۵ گانه شوروی دیروز طی سال های ۱۹۹۷ تا جنگ جهانی دوم بر اثر حوادث و جریانات مختلف و در شرایط گاه یکی متفاوت به این کشور پیوسته و یا انضمام شده اند. در مناطقی مانند آذربایجان به دنبال اعلام يك

اولین و مهم ترین پی آمد شکست کودتای ۲۲ اوت در شوروی، از هم پاشیدن اتحادی بود که طی ده ها سال علیرغم ظاهر «داوطلبانه» آن با زور و سرکوب حفظ شده بود. طی دو هفته جهانیان نمی دانستند از درون اتحاد جماهیر شوروی چند کشور مستقل نو بنیاد سر بر خواهند آورد و جغرافیای سیاسی این منطقه بزرگ جهان که بخش بزرگی از اروپا و سراسر شمال آسیا تا اقیانوس آرام را دربر می گیرد، دستخوش چه تغییراتی خواهد شد. از فردای شکست کودتا، جمهوری های گوناگون و در رأس آنها سه جمهوری منطقه بالت که در سال ۱۳۲۹ در پی قرار داد استالین-هیتر به شوروی الحاق شده بودند، یکی پس از دیگری استقلال خود را به جهانیان اعلام کردند و بطوریکه در فاصله چند روز تصور می شد دیگر چیزی از اتحاد شوروی باقی نمانده است.

مشکلات عملی استقلال جمهوری ها

کشور های غربی که روند حوادث روز های پس از کودتا را با نظر بسیار مساعد دنبال می کردند، بطور ناگهانی در برابر وضعیتی قرار گرفتند که نه تنها برایشان غیر منتظره بود، بلکه پی آمد های گوناگون سیاسی، اقتصادی و نظامی آنها بر هیچکس روشن نبود. در زمینه نظامی تقسیم اتحاد شوروی به جمهوری های مستقل، می توانست در حقیقت به معنای بوجود آمدن چندین قدرت اتنی جدید در سطح جهان به جای اتحاد شوروی تلقی گردد. طی چند روز مسئله سرنوشت موشک های اتنی مستقر در مناطق مختلف اتحاد شوروی به مسئله اصلی غرب تبدیل شده بود. در زمینه اقتصادی، با توجه به بحران فراگیر کنونی از یکسو، وابستگی شدید جمهوری های مختلف به یکدیگر بویژه در زمینه مواد اولیه، انرژی و تولیدات کشاورزی آینده نشواری می توانست در انتظار مردم این مناطق باشد. بالاخره در عرصه سیاسی عوامل متعددی خبر از امکان رشد درگیری ها و

جمهوری مستقل طی سال های ۱۹۲۰ و ۱۹۱۸، جمهوری شوروی آذربایجان بوجود آمده است. در حالیکه ازبکستان و گرجستان در سال ۱۹۳۶ به اتحاد جماهیر اضافه شده اند. آنچه که در همه این سالهای طولانی که بخش بزرگی از قرن بیستم و تاریخ معاصر این مناطق را در بر می گیرد، شکل اصلی و مسلط حکومتی را تشکیل می داده است، همانا حضور و تأثیر بلامنازع و بی گفتگوی مسکو بعنوان مرکز تصمیم گیری و قدرت در برابر ۱۵ جمهوری بوده است. اتحاد جماهیر شوروی علیرغم شکل ظاهری آن چیزی و مجموعه ای وابسته به يك مرکز قدرتمند نبود که در آن هیچ نوع تقسیم قدرت تحمل نمی شد و این سیاست به بهای تحقیر دائمی خلق های ساکن این مناطق طی ده ها سال با زور و ارعاب پیش برده شده جمهوری ها دارای هیچگونه قدرت واقعی در هیچ زمینه ای نبودند و همه راه ها به مسکو ختم می شد. زمان لنین با انتقاد از امپراطوری تزاری، آنرا «زندان خلق ها» نام داده بود و در برابر اتحاد داوطلبانه این مناطق برپایه حق تعیین سرنوشت را پیش کشیده بود. اما حکومت شورا ها اصول ناظر بر روابط میان جمهوری ها دیوار های این «زندان خلق ها» را فرو نریخت امتیازات و نماد های دموکراسی و خود مختاری و عدم تمرکز در حقیقت مراکز و حقوق صوری بوده که بعضاً رعایت شدند. همه این مناطق دارای ارگان های ظاهری قدرت از مجلس، دولت، وزیر و حزب مربوط به منطقه خود بودند ولی همه این نهاد ها و سازمان ها آلت دست و زیر فرمان سیستم مرکز عمل می کردند. ضمن آنکه در مواردی مانند منطقه بالت، این اتحاد داوطلبانه هم با زور و در پی معامله یا شیطانی چون هیتر به مردم تحمیل شده بود. مرکز گریزی امروز بسیاری از جمهوری ها و عدم اعتماد و بدبینی عمیق آنها به هر آنچه از مسکو می آید، ناشی از تجربه بسیار تلخ این ۷۰ سال است.

امروز در پی ده ها سال زندگی مشترک، جدائی کار آسانی نیست. مثلاً در زمینه اقتصادی جمهوری های آسیایی بطور عمده تولید کننده مواد اولیه و انرژی هستند و از نظر سایر مواد بشدت به سایر مناطق وابسته اند. روسیه در حالیکه ۷۵ درصد تولید کل شوروی را بخود اختصاص می دهد قادر است، فقط ۲۵ درصد کالاهای مصرفی مورد نیاز خود را بسازد. صنایع نظامی بیشتر در روسیه و جنوب اوکراین متمرکز هستند. اوکراین به تنهایی ۴۵ درصد آهن و يك سوم فلزات دیگر و يك چهارم غله اتحاد شوروی را تولید می کند، در حالیکه از نظر انرژی و مواد اولیه بشدت به جمهوری های دیگر وابسته است. حتی در مواردی تعدادی جمهوری ها و مناطق از نظر برق مصرفی به دیگر مناطق وابسته اند.

اتحاد جدید جمهوری ها

با استقلال سه کشور استونی، لیتوانی و لتونی و نیز تمایل ملداوی به پیوستن به رومانی در عمل اتحاد شوروی شوروی به شکل سابق دیگر وجود خارجی ندارد. تصمیم روسای جمهور ۱۰ جمهوری به تشکیل يك اتحاد جدید

اتحاد نوین خواهد توانست با دست یافتن به يك انسجام به يك مركز قدرت جديد و اثر گذاری بر سیاست های بین المللی تبدیل شود ؟
مردم جمهوری های شوروی امروز چیزی را بدست آورده اند که ۷۰ سال پیش می بایست به آنها داده می شد یا حد اقل در حرف ادعا می شد که به آنها داده شده است. مهم ترین ویژگی این اتحاد خصلت داوطلبانه بودن آنست. اولین تصمیم شورای دولت جدید در روز ۶ اوت ۱۹۹۱ دال بر برسمیت شناختن استقلال ۲ کشور استونی، لتونی و لیتوانی در این راستا بسیار بامعناست.

خارجی، دفاع و مسائل مشترک میان جمهوری ها را پیش می برد و بالاخره کمیته اقتصادی بین جمهوری ها کار هماهنگی مبادلات و روابط اقتصادی را بر عهده دارد.
تشکیل اتحاد جدید میان جمهوری های اتحاد شوروی حادثه مهم و تاریخی در سطح جهان به شمار می رود. اما از هم اکنون مشکل است در باره چگونگی تحول زندگی جدید جمهوری ها در شوروی سابق قضاوت کرد. همچنانکه در عرصه بین المللی نیز باید دید در شرایط از هم پاشیدن اتحاد جماهیر شوروی سابق می ماند.
تعادل جدید قوا در سطح بین المللی و آیا این

بر پایه جمهوری های خود مختار با حاکمیت ملی در حقیقت بنیاد نوع جدیدی از رابطه میان آنهاست که روابط گذشته را بکلی دگرگون می سازد. چهارچوب جدید رابطه دیگر بر پایه يك مركز قدرتمند (مسکو) و جمعی جمهوری تابع و وابسته بی اراده نیست. بر اساس طرح موجود جمهوری ها هر يك در برنامه ریزی اقتصادی، مسائل قضائی، آموزش و پرورش، پلیس و ... بطور کامل خود مختار و فقط ارتش، سیاست خارجی تحت نظر نیرویی در مركز قرار دارد که آنهم ترکیبی از مسئولین جمهوری ها خواهد بود. جمهوری ها به احتمال زیاد دارای واحد پول خاص خود خواهند شد و روپل نقش پول مشترک بین جمهوری ها و وسیله مبادلات اقتصادی میان آنها را تشکیل خواهد داد.

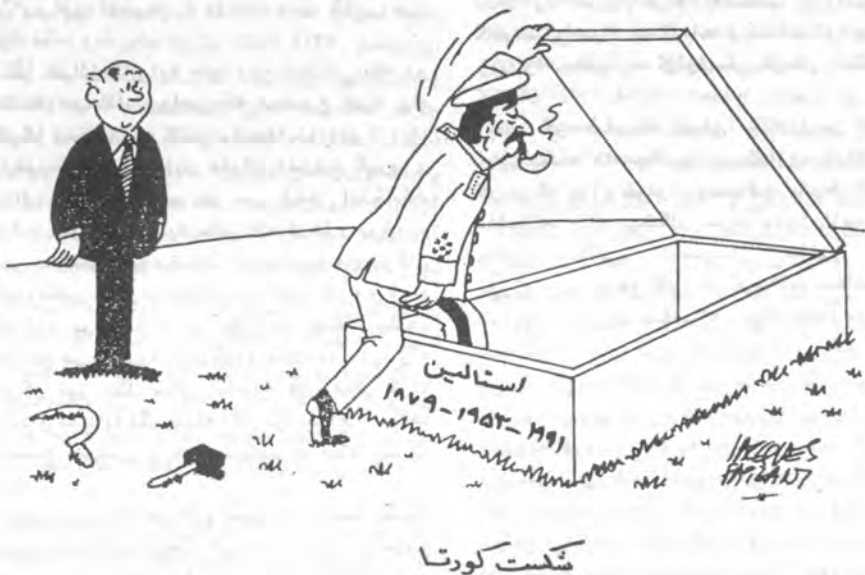
باید اشاره کرد که فشار کشور های غربی و مشکلات عملی ناشی از قطعه قطعه شدن اتحاد جماهیر شوروی سابق در شکل گیری اتحاد جدید نقش اساسی ایفا کردند. کشور های اروپایی آشکارا به رهبران محلی جمهوری ها گوشزد کردند که اروپا بسوی وحدت سیاسی و اقتصادی پیش می رود، جدا جدا شدن بخش دیگری از اروپا چندان عاقلانه نیست. ضمن آنکه هرگونه کمک غرب به بازسازی این جمهوری ها در صورت تکه تکه شدن و در شرایط عدم ثبات سیاسی دچار پراکندگی و مشکلات عمل جدی خواهد شد.

نقش جدید گورباچف، رهبری این کنفدراسیون است. در گذشته نقطه قوت سیاست گورباچف، عرصه خارجی بود، وی در پیشبرد اصلاحات اقتصادی ناکام مانده بود.

امروز این نومی بر دوش جمهوری های خود مختار قرار می گیرد و شخصی بر مسند رهبری مجموعه کنفدراسیون تکیه می زند که مورد اعتماد وسیع افکار عمومی جهان و کشور های غربی است.

کنگره خلق های اتحاد شوروی با تصویب قانون اساسی و نهاد های قدرت مرکزی در دوره انتقال تا تصویب يك قانون اساسی نوین و امضای يك قرار داد اتحاد میان جمهوری ها، گام بزرگ و تاریخی به جلو برداشت. در شرایط گذار، در نهاد قانونگذاری و نظارت شورای جماهیر و شورای اتحاد، متشکل از نمایندگان انتخابی جمهوری ها وظایف در حد دولت فدرال مانند تغییر قانون اساسی، پذیرش کشور جدید به جمع کنفدراسیون، تصویب بودجه کلی، اعلام جنگ و یا امضای قرار داد صلح و سایر مسائل مشترک میان جمهوری ها را بعهده دارد. در شورای جماهیر ۲۰ نماینده از هر جمهوری و ۵۱ نماینده از روسیه حضور خواهند داشت که وظایف بین المللی کنفدراسیون را انجام می دهند. در برابر شورای اتحاد مسائل مربوط حقوق و آزادی های شهروندان جمهوری ها نظارت خواهد نمود.

علاوه بر این دو مركز قدرت بین جمهوری ها، شورای دولت متشکل از رئیس جمهور اتحاد جماهیر و نیز روسای جمهوری های تشکیل دهنده، اتحاد مسائل اجرائی مربوط به سیاست



توضیح:
با پوزش از خوانندگان راه آزادی، به علت تراکم مقالات این شماره نشریه امکان درج دو مطلب دنباله دار «بررسی اجمالی تحولات کمی جامعه ایران» و «روزهای پرباری در میان هموطنان مقیم آمریکا» را نیافتیم، ادامه آنها در شماره بعد راه آزادی (۱۵) به چاپ خواهد رسید.

پس چه کسانی طرفدار دموکراسی هستند؟!

بابک امیر خسروی

در نشوبه «راه کارگر» شماره ۸۵، نوشته ای تحت عنوان «راه آزادی پاسخ نداده» جلب نظر می کند. این نوشته در رابطه با مطلب کوتاهی است که در شماره بهمن «راه آزادی»، در صفحه «محافل سیاسی...» آمده است. اما اصل موضوع مربوط به مقاله منست که تحت عنوان «انتخابات آزاد، واقعیت یا توهم»، در شماره های ۴ و ۵ «راه آزادی» منتشر شده و راه کارگر در شماره ۸۱ خود به نقد آن پرداخته است. راه کارگر در مقاله «راه آزادی پاسخ نداده»، مدعی است که ما آنها را به «کار برد انواع ناسزاهای و دشنام های سیاسی و غیر سیاسی» متهم کرده ایم و آن را حاشا می کند. می گوید اگر راه آزادی از پرداختن به جزء جزء انتقادات آنها پرهیز دارد، برای آنست که «پاسخ نداده». لذا «چنین ریسکی نمی کند و ترجیح می دهد مساله ای به این اهمیت را با یک جمله قلابی دور بزند».

اگر خوانندگان به مجموعه مطالبی که در صفحه «محافل سیاسی» که موضوع ایراد راه کارگر است، توجه کنند، ملاحظه خواهند کرد که تنظیم کننده آن، زیر عنوان «موضع گیری و جدال سیاسی-نظری بر سر شعار انتخابات آزاد و سرنوشتی»، به عکس العمل ها و برخورد های سازمان های مختلف در نشریه های ارگان آنها، نظیر «کار»، «قدائی»، «اتحاد کار» و «راه کارگر» پرداخته و در یکی دو جمله، چکیده مواضع هر کدام را بیان کرده است. در مورد راه کارگر نیز مثل سایر نشریه ها رفتار کرده است و تنها به ذکر جمله «کاربرد انواع ناسزاهای و دشنام سیاسی و غیر سیاسی»، اکتفا نکرده است.

تاکید این نکته هم لازم است که اساساً وظیفه ستون «محافل سیاسی ایران» بحث و برخورد تحلیلی با نوشته ها و مواضع سازمان های دیگر نیست، تنها وظیفه آن، انعکاس هرچه نشرده تر گفتار آنهاست.

ناسزاگویی، جزو فرهنگ راه کارگر است.

اگر من به جای مسئول تنظیم کننده این ستون راه آزادی بودم، حتماً از ذکر جمله «کاربرد انواع ناسزاهای و دشنام های سیاسی و

رهبران و اندیشه پردازان پلامتازع بین الملل دوم و بزرگترین مروج مارکسیسم بوده است. همان اثر انتقادی و تحلیلی داهیانه کائوتسکی از انقلاب روسیه: «دیکتاتوری پرولتاریا» که لنین تمام زهر قلمی خود را علیه آن ریخته است، بهترین نمودار آنست. نیشخند تاریخ است که بعد از ۷۰ سال، به طرز اعجاب آوری، صحت تحلیل و ارزیابی کائوتسکی از انقلاب اکتبر و پیش گویی های وی در باره پیامدهای فاجعه بار آن به ثبوت رسیده است. اما به چه بهائش برای مردم روسیه و جهان!

وقتی مستخرجات بالا را از نوشته لنین برای آن رفیق، که از لنینیست های متعصب بود، خواندم، جوایش این بود که «حقش است». می گفت اینها دشنام نیست، صفات یک آدم مرتد و خائن به طبقه کارگر است! او هم مثل نویسندگان راه کارگر می گفت: «کچل را کچل صدا کنی می گوید چرا فحش می دهی!»

بر چنین خمیر مایه فرهنگی، به کار بردن کلماتی چون «فرصت طلب»، «راست نسبت به لیبرال ها»، «تلاش های خیانت بار»، «همکاری با رژیم ولایت فقیه» و... از سوی راه کارگر، تعجب آور نیست و نیازی هم به گله گذاری ندارد.

اما آنچه واقعاً تاسف آور است، ولی غیر منتظره نیست، زیرا این هم باز از رسوبات همان فرهنگ عقب مانده می باشد، اینست که راه کارگر نوشته مرا هرچا دلش خواسته، لستکاری و تحریف کرده است. جملات مرا سر و دم بریده از اینجا و آنجا گرفته به هم سنجاق می کند. گاه کلمات را در نوشته من عوض می کند تا به گفتار من جهت خاصی بدهد تا به مقصود برسد. من به مواردی از آنها در جریان همین نوشته اشاره خواهم کرد.

ممکن است برای خواننده این سوال پیش آید که چرا با اینهمه تاخیر به راه کارگر پاسخ می دهم؟ حقیقت این است که شخصاً کوچک ترین علاقه و حوصله وارد شدن در اینگونه پلمیک ها را ندارم و ضرورت آن را احساس نمی کنم و وقت تلف کردن می دانم و فکر هم نمی کنم که قاطبه خوانندگان راه آزادی چندان مشتاق آن باشند. اگر نشریه راه کارگر در شماره ۸۵ ادعا نکرده بود که علت سکوت ما آنست که «پاسخ نداریم»، به نوشتن این مقاله هم دست نمی زدیم. حال بپردازیم به اصل مساله:

موضوع مجادله

چون مدتها از انتشار مقاله من می گذرد و احتمالاً از خاطر خوانندگان زوده شده است لذا علاقه مندان را به مرور مجدد آن دعوت می کنم و در اینجا فقط به یادآوری جوهر آن قناعت می ورزم. مقاله را با این قصد نوشته بودم تا نشان دهم: «پرهیز و مخالفت ما با شعار انتخابات آزاد از جمله بخاطر توهمی است که طرح آن ممکن است در اذهان مردم و در میان نیرو های سیاسی، نسبت به دستگاه حاکم کنونی به وجود آورد. زیرا لازمه آن، پذیرش چنین شعار و خواستی از سوی دستگاه حاکم و دولت کنونی و یا انتظار پذیرش آن از سوی

غیر سیاسی» پرهیز می کردم و به همان یکی دو جمله بعدی که در توضیح مواضع آنها آمده، قناعت می کردم. به این دلیل ساده که توهین سیاسی و انگ زدن، متأسفانه در قاموس راه کارگر، بخشی از فرهنگ آنها و عنصر جدائی ناپذیر متدولوژی آنها در برخورد با مخالفانست. افسوس که این شیوه هنوز در چپ ایران، به ویژه در جریان هاشی چون راه کارگر، که همچنان در بیان اندیشه، لنینیست های متعصب مانده اند و یا هنوز از رسوبات فرهنگی آن رها نشده اند، سکه رایج است. زیرا خود لنین نیز همین راه و روش را در پلمیک با مخالفان سیاسی اش وسیعاً به کار می گرفت.

چند سال پیش، به دنبال بحثی با رفیقی، بر سر همین شیوه برخورد، برای ارائه نمونه به وی و به امید قانع کردنش، یکی از مقاله های لنین را مرور کردم («انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد»). کلمات و صفات توهین آور زیر را خطاب به کائوتسکی از آن استخراج کردم:

پاوه گو، سفسطه جوئی، چاکری در آستان ارپوتیست ها، چاکری پورژوازی، توله سک کوری که پوزه خود را... حماقت مفرط، شیادی ناشیانه، رذل پیشگان خرده بورژوازی، روح چاکر پیشگی، جاسوسان منفور خادم بورژوازی، خدمه کار، مهمل باف، سفاهت به قوه سه، تحریف سفیهانه، حیل پلید، من غیر عمد گوش های دراز خود را نشان داده است، بی شرمی، مغلطه کاری، سفیه پارلمانی، چه چاکری ظریفی در درگاه بورژوازی، چه شیوه موزیانه ای در سجده به آستان سرمایه داران و پابوسی آنان، کند ذهنی، سفیهانه ترین خرافات یک لیبرال، جزع و فزع خرده بورژوا ماب، مرتجع و دشمن طبقه کارگر و خادم بورژوازی، دون فطرت، خود را به خرده بورژوازی فروخته، جاسوس بورژوازی، نویسنده مزدوری که از طرف سرمایه داران اجیر شده، دهقان نادان، کائوتسکی ابله و... به اینجا که رسیدیم، دیگر حوصله ام سر رفت و به کنارش گذاشتم. تازه تعدادی از این توهین ها و قحاشی ها، بیش از یک بار در متن آمده است و من از آنها معدل گرفته ام. لنین این حرفها را در مباحثه با شخصیتی گفته است که سالیان دراز رهبر حزب سوسیال دموکرات آلمان در اوج آن و از

چنانی از آنست. سپس به علل آن پرداخته بودم. و تاکید کرده بودم که «حتی چنان به اصطلاح «واقع گرا» و معتدل و طرفدار دوستی با غرب در رژیم جمهوری اسلامی، تحمل انتقاد نسبتاً ملایمی از سوی نهضت آزادی را در نامه سرگشاده مسلمانان دموکرات ندارد... پس چگونه ممکن است شعار انتخابات آزاد را بپذیرد».

در آن مقاله، با اشاره به تجربیات یکی دو سال اخیر، نشان داده بودم که هنوز «نشانه ای از گرایش به سوی گشودن فضای باز سیاسی و تحمل دگر اندیشان» مشاهده نمی شود واقمیت ها بی پایه بودن خوش باوری نسبت به رفسنجانی و چنان وی را در حال حاضر نشان می دهد و مضرات هر گونه شتاب زدگی در ارزیابی از اوضاع و احوال سیاسی ایران را... برملا می کند». این ارزیابی، پس از گذشت یکسال از تگارش آن، علی رغم تغییرات و جریانات معینی که در این مدت رخ داده است، هنوز معتبر است.

از سوی دیگر، چون در شالوده فکری طرفداران انتخابات آزاد، این خطای معرفتی مشاهده می شد: که نیروی سیاسی ای را که آماده گشودن باب گفتگو و تفاهم میان ملت باشد، در درون حاکمیت کنونی می جست، لذا بدو با رد آن پرداختم. و سپس در راستای منطق استدلال آن ها و در ادامه مباحثه، تاکید کرده بودم که در شرایط کنونی، آن نیروی سیاسی که هم موافق با نوعی جمهوری اسلامی باشد، و هم طرفدار آزادی و دموکراسی و حاکمیت مردم، می بایست «نه در درون حاکمیت، بلکه در خارج از آن جستجو کرد». پس از آن که استدلال شده بود که «دولت رفسنجانی می کوشد از میان عوامل ضروری متعدد برای بازسازی کشور عامل خارجی را مورد توجه قرار دهد». و می کوشد با «حرکت در تعدیل سیاست خارجی»، یعنی فقط با نزدیکی با غرب و جلب رضایت آنها در بعضی موارد که کشور های غربی حساسیت ویژه ای دارند، مشکلات مالی و سرمایه ای خود را حل کند، بدون آنکه اقدام جدی در جهت حقوق و آزادی ها و گشودن فضای باز سیاسی بنماید، به طرح يك سناریوی محتمل و جایگاه آن پرداخته بودم. و آن این بود که احتمال دارد «دولت بالاخره در میان تنگنای قرار بگیرد که برای گسترش پایه های اجتماعی تنگ و تنگ تر شده خود، به این راه متوسل شود که نیرو های سیاسی-اجتماعی دیگری را که روزی به خاطر تأمین حکومت مطلقه ولایت فقیه طرد کرده بود، دوباره برای تقسیم حکومت دعوت کند». (تذکر این نکته لازمست که راه کارگر در نقل قول از نوشته من، «تقسیم حکومت» را به «شریک حکومت» تغییر داده است. نکته سنج ها تفاوت در معنای سیاسی این دستبرد کوچک را متوجه می شوند).

در توضیح این نیرو های سیاسی-اجتماعی، نمونه وار به جریان هاشی چون نهضت آزادی و جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران و سایر امضاءکنندگان نامه ۹۰ نفری، اشاره کرده بودم که به ویژه آن روز ها به علت مبارزه ای که علیه رژیم ولایت فقیه آغاز کرده بودند، بیش از همیشه سر زبان ها بودند.

درك کدامين ما از دموکراسی معيوب است؟

راه کارگر به روال متداول خود، از قول من حرف در می آورد و جعل می کند و سپس با مطلب تحریف و جعل شده به پلمیک می بردارد. مدعی است که، من نهضت آزادی و جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران را، «به عنوان پیشاهنگ و پیشگام دموکراسی و آزادی در ایران» معرفی کرده ام. من از این آقایان سوال می کنم کجای نوشته من چنین ادعایی شده و یا مطلبی آمده است؟ آنچه من گفته ام اینست که این جریان های سیاسی، جزو نیرو های طرفدار آزادی و دموکراسی و حاکمیت مردم در کشورند. همین و بس! معضل راه کارگر، نپذیرفتن همین حد از واقعیت است. منتهی حرف مرا تحریف می کند تا وزن بیشتری به «استدلال» خود بدهد. اساساً راه کارگر، جریان های نظیر امضاءکنندگان نامه ۹۰ نفری و از جمله نهضت آزادی را جزو مولفه های دموکراسی در ایران نمی شناسد. زیرا خویشتن را هنوز از تنگنای درک صرفاً طبقاتی دموکراسی خلاص نکرده است. و حاملان واقعی دموکراسی را پرولتاریا و به طریق اولی حزب پرولتاریا می داند و با حرکت از این حکم، سایر اقشار و طرفداران دموکراسی را «لیبرال های خائن به آزادی و دموکراسی» می نامد.

آیا راه کارگر به این موضوع اندیشیده است که چرا مشخصاً پرولتاریای ایران چنین نقشی دارد و از چنین ذهنیتی برخوردار است؟ این آقایان باید توضیح بدهند که چرا پرولتاریای ایران که دهه هاست آزادی ندیده و دموکراسی را آزمایش نکرده است و اقشار وسیع آن را توده های عقب مانده دهقانی تشکیل می دهد و از در صد بالای بیسوادی و کم سوادی رنج می برد و در فقر و محرومیت کامل بسر می برد و از تاثیرات مکاتب تربیتی چون سندیکاها و احزاب سیاسی دموکرات محروم است، با وجود اینهمه عوامل بازدارنده، همچنان پیشاهنگ دموکراسی است؟ آیا دموکرات بودن مادر زادی است؟ امثال راه

کارگر بعد فرهنگی و نقش آموزش و پرورش را در مقوله دموکراسی و در باور به آزادی و پایبندی به آن، نست کم می گیرند. هیچ دلیلی ایجاب نمی کند که در شرایط کشوری چون ایران، مثلاً روشنفکران و اقشار تحصیل کرده و طبقات متوسط و اقشار لیبرال-بورژوا، که ده ها و صد ها هزار و حتی میلیون ها نفر آنها، لا اقل به خاطر شیوه زندگی و تاثیرات محیط آموزشی و فرهنگی شان، و این عامل که بخش های قابل توجه آنها بویژه در سالهای اخیر در سایه سالها زندگی و تحصیل در اروپا و آمریکا با مضامین آزادی و دموکراسی تا حدودی آشنا شده اند، علاقه و پایبندی شان به آزادی و دموکراسی کمتر از حاشیه نشینان شهر ها و پرولتاریای ایران باشد. مضافاً آنکه دموکرات بودن و آزادی خواهی، امری نسبی است. از این جامعه به آن جامعه و در يك جامعه هم از این شرایط به آن شرایط فرق می کند. ارزیابی ما هم از نیرو های طرفدار آزادی و هوا خواهان دموکراسی در ارتباط با جو سیاسی کشور است و به موقعیت و موضع آنها در گذشته و

حال و در مقابله با نظام های جبار حاکم مربوط می شود.

راه کارگر، در اشاره به همین نیرو های سیاسی می نویسد «ولی کیست نداند اینان فقط سهمی برای خود می خواهند بیرون از آن طرفدار پرو پا قرص این نظام ضد دموکراتیک مذهبی، هستند. و سپس به ردیف کردن يك سری ایراد به آنان پرداخته است که چرا چنین و چنان نکردند و چرا اینکار و آن تصمیم را محکوم نکردند و غیره».

اگر صفحات راه آزادی اجازه می داد و ملاحظه ناموفق من که نوشته ام از این اندازه، که بسیار هم مفصل شده است، طولانی تر نگردد، نقل قول های متعددی از موضع گیری ها، اعلامیه ها و هشدار ها و اسناد نهضت آزادی و جمعیت دفاع از آزادی... را می آوردم، تا نامربوط بودن و بی محتوا بودن ادعای فوق الذکر راه کارگر در باره این دو جریان سیاسی برملا گردد.

کسانی را که به خاطرگفتار ها و اعلام مواضع خود برای آزادی و حاکمیت ملی به زندان می روند و علی رغم شکنجه ها، استقامت می ورزند، «طرفدار پرو پا قرص این نظام...» خواندن، حقیقتاً نهایت غرض ورزی و کوتاه نظری است.

بهترین معیار سنجش بیهوده بودن ادعای فوق الذکر راه کارگر در باره نهضت آزادی، ارزیابی خود رژیم از آن هاست. رفسنجانی در پاسخ به سؤال جمع دانشجویان دانشگاههای تهران که «درچه صورت نهضت آزادی می تواند فعالیت خود را آغاز کند»، چنین پاسخ می دهد: «نهضت آزادی به خاطر بعضی مواضعی که گرفت و به علت نپذیرفتن اصل ولایت فقیه، مطابق قانون غیر قانونی می باشد. اگر خوششان را اصلاح یا قانون اساسی منطبق کنند، می توانند مثل بقیه احزاب حرکت کنند!» (کیهان هوشی ۲۵ اردیبهشت ۱۳۷۰). البته این به جای خود بماند که رفسنجانی نمی گوید، کدام «بقیه احزاب»، اگر جوهر حاکمیت فعلی جمهوری اسلامی، ولایت فقیه و استبداد و انحصار طلبی و اختناق است و مضمون اصلی مبارزه ما در شرایط کنونی، آزادی و دموکراسی و رفاه مردم، در اینصورت آیا چنین جریان های سیاسی را در ردیف نیرو های «خواستار آزادی های سیاسی و دموکراسی و حاکمیت مردم» خواندن، نادرست است که شما پراشفته می شوید و ناسزا می گوئید؟ به جای اینکار، آیا عاقلانه تر نیست که به درون کای بپردازید و بر محدودیت سیاسی و سکتاریسم خود فائق آئید و به جای خرده گیری از دیگران در جهت اصلاح خود به کوشید؟

می نویسید، انسان «وقتی می بیند که آقای بابک امیر خسروی از نیرو های طرفدار قانون اساسی جمهوری اسلامی و دولت اسلامی و بطور مشخص از نهضت آزادی و نظایر آن به عنوان نیرو های «خواستار آزادی های سیاسی و دموکراسی و حاکمیت مردم» یاد می کند، می تواند درک کند که «نو اندیشانی» که امثال آقای امیر خسروی پیشگام و پیش کسوتشان باشد، از دموکراسی چه می فهمند». شما با این

گفتار مشت خودتان را باز می‌کنید! اشکال در فهم ما از دموکراسی نیست، عیب از خودتان است. خوب بود وقتی از «نهضت آزادی» و نظایر آن صحبت می‌کنید، بقیه را هم نام می‌برید تا سیمای سیاسی شما بهتر نمایان شود. وقتی در جای دیگر از مقاله تان از «لیبرال های خائن به آزادی و دموکراسی»، سخن می‌گوئید، منظورتان کیها هستند؟

دوره‌صه سیاست های ائتلافی، راه کارگرتنهاست!

معضل پایه ای راه کارگر اینست که در حقیقت سیاست و طرحی برای ائتلاف دموکراتیک و درک درست و واقع بینانه و منطقی برای تحولات جامعه در مسیر آزادی و دموکراسی ندارد. تعجب آور نیست که راه کارگر، هرگز قادر نبوده است با هیچ نیروی سیاسی و دموکرات ائتلاف کند. قالب فکری شما از محدوده سازمان هائی نظیر راه فدائی و چریک های فدائی تجاوز نمی‌کند. و تا چنین است تجاوز هم نخواهد کرد. تازه آنجا هم فکر و ذکرتان اعمال هژمونی و قصدتان قاپیدن چند نفر از ابراب جمعی محدود آنهاست! به همین مناسبت راه کارگر تنهاست و تنها هم خواهد ماند.

سیاست و راه ما روشن است. در اسناد کنگره دوم و مصوبه های شورای مرکزی، صریحاً اعلام شده است که چه دموکرات باید بکوشد تا حرکات و تحولات جامعه به سوی استقرار آزادی و دموکراسی، از طریق مبارزه سیاسی و مسالمت آمیز باشد. در سندی هم که با مشارکت حزب ما و چند سازمان دیگر و تعدادی از کادر های منفرد چه تدوین شده و به زودی انتشار بیرونی خواهد یافت، رهنمود و جمع بندی هم سوشی در این زمینه ها مطرح شده است. در این سند صریحاً اعلام شده است که چه دموکرات باید بکوشد تا حرکات و تحولات جامعه به سوی دموکراسی، از طریق مبارزه سیاسی و مسالمت آمیز باشد. و تاکید شده است که تغییرات و تحولات در دستگاه حاکم را که به کاهش فشار روی مردم منتهی گردد، در شرایط کنونی امری محتمل و مفید می‌داند. در همان سند به درستی تاکید شده است که «مبارزه برای دموکراسی، امر فردای جمهوری اسلامی نیست. چنین مبارزه ای باید از هم اکنون آغاز گردد و پی گیرانه دوام بیاید».

راه کارگر باید به این سوال اساسی پاسخ دهد که آیا مبارزه مثبت برای کسب آزادی ها و تامین حقوق بشر در شرایط جمهوری اسلامی را مبارزه علیه این نظام نمی‌داند؟ آیا مبارزه باید صرفاً شکل نفی گرایانه و افشاگرانه و خشونت بار داشته باشد تا به حساب آید؟ روشن است که موفقیت در چنین سیاستی، يك باره به نست نمی آید. پیشروی در این استراتژی، گام به گام و سنگر به سنگر است. اگر بپذیریم که نیرو های چه صرفاً به اتکاء خود قادر به استقرار آزادی و دموکراسی در ایران نیستند؛ اگر مشارکت برابر حقوق متحدین و همگامان الزامی است؛ اگر درست

است که اقشار و نیرو های متعدد و متعلق به طیف های وسیعی، به فرجام چنین مبارزه ای دل بسته اند و به سهم خود برای تحقق آن تلاش می‌ورزند؛ در این صورت توجه به مؤلفه های مختلف آزادی و دموکراسی و تلاش برای نزدیکی و عقد اتحاد عمل با آنان، يك وظیفه سرتوشت سازی برای چه ایرانست. من با چنین درکی از مساله و با توجه به روند سیاسی و مسالمت آمیز مبارزه برای آزادی و دموکراسی است که نیرو های سیاسی چون نهضت آزادی ایران و جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران را ارزیابی می‌کنم و مبارزات آنان را در شرایط کنونی جمهوری اسلامی ارج می‌نهم. چنین تاییدی، به معنای دادن کارت سفید به آنان در همه مسائل و یا بی توجهی به جنبه های منفی معرفتی شخصیت هائی چون آقای بازرگان به ویژه تعصب شدید مذهبی وی نیست. مساله اصلی ما، کالبد شکافی سیاسی جریان های سیاسی نیست. معیار ما و ملاک قضاوت ما نسبت به نیرو های ملی-دموکرات، محور آزادی و دموکراسی است. چه ضربه دیده و تضعیف شده ایران، در برابر دیو استبداد حاکم قرار دارد. حیات و ممت ما در گرو تغییر و تحول جامعه به سوی آزادی است. ما در جستجوی مؤلفه های آزادی و دموکراسی در ایران هستیم تا بتوانیم با آنها به ائتلاف برسیم. آن هم به این امید که آنها هم

عریضه ای ... بقیه از صفحه ۷

کرد، چرا خود شما که مسئول و نماینده این مردم محروم هستید، فاقد این روح قناعت می‌باشید من در عید سال ۶۸ چون برنامه ای داشتیم که به سرکشی و بازدید منازل شهدا می‌رفتیم، همراه دوستان بدنبال مجموعه آپارتمانی می‌گشتیم که در حوالی منزل شماس، جهت هدیه بردن به منزل يك شهید دیداری سالیانه از او. من تا آن زمان نمی‌دانستم که منزل شما آنجاست (که خدا شاهد است الان اسمش را نمی‌دانم که چیست فقط می‌دانم در نزدیکی کوه و خیلی بالاتر از نیاوران است)، از ماشین پیاده شدیم که سوال کنیم، یکی از دوستان که او هم از بچه های پائین شهر است زنگ درب منزل چنابعالی را که سر دونبشی کوچک و آجر های سه سانتی زرد و با پنجره های چوب لاک الکل زده است، زد و يك جوان با محاسن آمد بیرون. دوست من گفت آیا شما این آدرس را می‌دانید وی گفت من خیر ندارم. دوستم از روی کنجکاری گفت چطور شما این آدرس را نمی‌دانید. او گفت من بچه اینجا نیستم، مسئول این خانه ام. دوستم گفت مگر اینجا خانه کیست او گفت این منزل آقای ... است. خود من و چند نفر دیگر در ماشین روبروی درب منتظر بودیم دوستم گفت آقای ... کی هستند و چکار می‌کنند؟ آن جوان گفت ایشان نماینده مردم ... هستند. آن یکی هم (با نست اشاره کرد) منزل آقای ... است و ایشان هم نماینده ... هستند. دوست ما گفت چرا اینها اینجا منزل خریده اند؟ این خانه به این بزرگی با همین شکل ظاهر و آجر های آن و درب و پنجره آن و ۴۰ سانت ورق المینوم نصب شده در پای آن، آیا مال نمایندگان مستضعفین در مجلس است و ... که آن جوان گفت من

ما را بپذیرند و به ما اعتماد بکنند. زیرا اگر قرار باشد شناسنامه هر جریان سیاسی را در بیاوریم و به نامه اعمال او-آنها یا انگیزه خرده گیری و برجسته کردن خطا ها و معایب-به پردازیم باید صادقانه اذعان کنیم که پرونده گذشته چه های ایران درخشان تر از سایرین نیست.

حال که شما بعد از یازده سال حیات سیاسی در نظر دارید به مد روز کنگره تشکیل بدهید، آیا وقت آن نرسیده است که به این سوال اساسی پاسخ دهید که اگر نهضت آزادی ایران، جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران، نهضت مقاومت ملی ایران، جمهوری خواهان ملی و... جزو مؤلفه های آزادی و دموکراسی در شرایط مشخص جامعه ایران و مالاً مولفین بالقوه ما در مبارزه برای آزادی و دموکراسی نیستند، پس شما با کدام نیرو می‌خواهید به ائتلاف دموکراتیک دست بیابید؟ به اتکاء کدامین نیرو های سیاسی می‌خواهید لوکوموتیو تحولات دموکراتیک جامعه باشید؟ شما در بحث های جنبه دموکراتیک، حتی برای ائتلاف با حزب دموکرات کردستان ایران، آن قدر شرط و شروط گذاشتید و خرده گیری کردید که عملاً از بحث ها و اقدامات بعدی ما برای تشکیل جنبه دموکراتیک از جمهوری خواهان، خارج ماندید. بقیه در شماره بعد

نمی‌دانم این مسائل را، و ما با دنیاشی از مساله و فکر از آن محل دور شدیم. شما در مجلس فرمودید: «سریال آینه نکات اخلاقی و آموزنده خوبی دارد ولی عیب آن این است که دکور آن بالای خیابان انقلاب و میدان انقلاب را نشان می‌دهد و این مروج فرهنگ مصرفی است و متأسفانه در خصوص فرهنگ قناعت تا کنون خیلی غفلت شده است.»

آقای ...! شما واقعاً به این مطلب معتقدید، آری یا خیر؟ اگر معتقدید چرا عمل شما و زندگی شما اینطور است؟ حرف که برای اجتماع فایده ای ندارد عمل انسانهاست که از صد ها کلام با ارزش تر و پر پیام تر است. اگر شما معتقد نیستید، چرا در مجلس این حرفها را می‌زنید اینها به گوش مردم می‌رسد، به گوش من رهگذر عبور کرده از جلوی منزل شما می‌رسد، به گوش آن مامور شهرداری محل می‌رسد، به گوش آن همسایه ها می‌رسد، به گوش آن فامیل می‌رسد، و ... و بعد می‌گویند، ببینید اینها که حرف می‌زنند زندگی خوششان چنین است و ... نمی‌شد که يك خانه ای در حد خیابان انقلاب خرید و در آن زندگی کرد؟ نمی‌گویم بیائید هم محله مابشوید، در خیابان مولوی و میدان قیام- نه حد وسط را رعایت می‌کردید. آقای ... این گفتار ها با این زندگی ها نمی‌خواند، با هم جور در نمی‌آید. این دوگانگی در گفتار و عمل، حزب الله و بچه های چببه را نگران می‌کند. و ضرر های جبران باری دارد که نهایتاً به ضرر جمهوری اسلامی منتهی می‌شود. من در فامیل خود تعداد زیادی شهید داریم. انقلاب را دوست دارم و از سر نیت خیر خواهی این مطلب را عرض کردم.

مطلب من شاید تلخ است ولی از دهن يك دوست برخاسته است.

با تشکر- برادر شما، حسین قاسمی

خلاء در غرب و اسطوره اعراب

(بخش دوم)

اندگار مورن: تو با منطبق خود نشان دادی که با توجه به تضاد های موجود، هرگونه پیشرفتی غیر ممکن است. خوشبختانه زندگی، لا اقل در نو آوریهای خود، از منطبق پیروی نمی کند و این را خودت خوب می دانی. به هر حال اوضاع و احوال نوینی در جهان برقرار شده که به این دور باطل پایان خواهد داد.

اما برگردیم به اصل مطلب. در نگاه نخست، توده های تهییج شده شمال افریقا را مشاهده می کنیم که اسارتگری چون صدام را ناچسب خود می پندارند. اما این امر به جهان عرب یا اسلامی اختصاص ندارد؛ ما نیز با چنین پدیده ای روبرو بوده ایم. کاتی است کیش شخصیت استالین یا مائو را به خاطر بیادرمی که چندان هم کهنه نشده. ما نیز هیستری های مذهبی و ملی گرایانه داشته ایم. اما امروز شبه جزیره اروپای غربی دوران رکود اسطوره ها را سپری می کند. ما دیگر امید و آرژو های خارق العاده نداریم. به همین خاطر است که در دوره فعلی که شاید هم موقتی باشد، خیال می کنیم که فریفتگی ها و تعصب ها ویژگی اعراب است.

از سوی دیگر، تأسف می خوریم که دمکراسی در خارج از اروپای غربی پا نمی گیرد. اما کافی است اسپانیا، یونان، آلمان نازی یا همین فرانسه را به یاد بیآوریم تا دشواری ریشه گرفتن این نظام را درک کنیم. نظام دمکراتیک نظامی است که تا زمانی که بتواند تنوع ها و تضاد ها را تنظیم کند و پارور سازد از آنها تغذیه می کند اما همین تنوعها و تضاد ها قادرند دمکراسی را نابود سازند. عدم استقرار دمکراسی در جهان عربی-اسلامی در وهله نخست به این خاطر است که این کشور ها مرحله تاریخی لائیسزاسیون را سپری نکرده اند (هرچند که در فاصله قرن هشتم تا قرن سیزدهم جوانه های آن سر زده بود). در اروپای غربی، لائیسزاسیون از قرن شانزدهم آغاز شد. تنها این جریان که در واقع پس رفت مذهب در برابر دولت و زندگی غیر مذهبی است می تواند دمکراسی را به بار بنشاند.

حتی در آن دسته از کشور های عربی-اسلامی که در آنها جریان های نیرومند لائیسزاسیون به متصه ظهور رسیده، دمکراسی در رویارویی با انقلاب که رهائی از گذشته مذهبی و غرب سلطه جو را توأمآنود می داد، رنگ باخت. اما انقلاب ملی همچون انقلاب کمونیستی در اصل نوعی وعده مذهبی بود، یکی مذهب دولت-ملتهارا وعده می داد و دیگر مذهب بهشت روی زمین را.

و بالاخره، این نکته را نیز نباید فراموش کرد که لائیک غرب که از طریق هجوم فنی-صنعتی به این کشورها رسید با سلطه امپریالیستی و خطر یکدستی فرهنگی و از دست دادن هویت

همراه بود. مقاومت برای حفظ هویت به خطر افتاده از طریق دست یازیدن به گذشته بنیاد گزار و امید به آینده رهائی بخش انجام می گیرد. پدیده مهم دهه ۸۰ فروپاشی آینده رهائی بخش بود. وقتی آینده تیره و تار است، چه باقی می ماند؟ حال و گذشته. ما در اینجا تا زمانیکه چیزی برای مصرف کردن داریم، در حال زندگی می کنیم. اما آنها چه دارند؟ دستورالعمل های توسعه اقتصادی، چه الگو های غربی و چه الگو های شرقی چه برای آنها به ارمغان آورد؟ توسعه نیافتگی. بنا براین وقتی چشم اندازی برای آینده وجود ندارد و حال نیز بیمار است، تنها گذشته باقی می ماند.

بدین ترتیب اوچگیری بنیاد گراشی را نباید نوعی «رجعت به خرد» کشور های عربی تلقی کرد. بنیادگراشی منتهی سیری تاریخی است که طی آن بحران تجدد و پیشرفت خود بنیادگراشی را در پی دارد.

تو به درستی از مفاهیم سخن به میان می آوری. برای ما دیگر تاریخ حامل مفاهیم مسلم نیست. برای ما یقین های گذشته از بین رفته اند. تا کتون، همواره فرض بر این بوده که بشر برای ادامه حیات به یقین هائی نیاز دارد. هنگامیکه مذاهب بزرگ که حامل یقین ها بودند رو به افول نهادند، یقین های عقلانی و یقین های علمی جای آن را گرفتند و پیشرفت بشر را تضمین کردند. آیا می توان مجسم کرد که بشر با شک و استفهام که اضطراب و دلهره را به همراه دارد، خو بگیرد؟ بی شک، می باید تطور عظیمی در شیوه هستی و تفکر ما پدید آید.

در واقع سرنوشت نوین ما همین است. اما این بدان معنی نیست که بشر می تواند بی ریشه، بی اسطوره و بی امید زندگی کند. به همین خاطر بهتر است به این امر واقف باشیم که اسطوره ها و امید های ما چیز هائی هستند مثل اعتقاد مذهبی یا نوعی شرط بندی. ریشه گرفتن ما نیز باید نو شود و در زمان و مکان انجام گیرد. ما دیگر نباید روز به روز در حال زندگی کنیم بلکه باید میراث گذشتگان را از نو از آن خود کنیم و به سوی آینده ای که از قبل ترسیم نشده و بلکه خواهان آن هستیم گام بر داریم. امید مان اینست که از عصر آهن بشریت فرا تر رویم و اسطوره مان اینست که برادری

بشری در کره زمین به عنوان میهن مان ریشه بگیرد.

این آغازی نواست و به همین خاطر من فکر می کنم می توان نطقه سازمان ملل متحد را پرورد و کوشید چاشنی انبار باروت جهان (خاورمیانه) را خشکی کرد. خاور میانه محل گسستگی میان غرب و شرق، میان سه مذهب معتقد به وحدانیت، میان مذهب و لائیسیت، میان تجدد و بنیادگراشی و بالاخره مرز بین پیشرفت بشری و قهقرای بزرگ است.

ك.ك: به نظر من کاملاً روشن است که وضع کنونی دنیا هم غیر قابل تحمل است و هم غیر قابل دوام، و در حال حاضر نه امکان و نه اراده آن را دارد که این وضع را به طور اساسی دگرگون سازد و بالاخره حرکت رهائی بخش در غرب در حال رکود است. همچنین روشن است که برای اینکه کاری صورت گیرد باید آن را خواست. در عین اینکه واقعیت ها را نیز نباید از یاد برد. وقتی اندگار مورن مساله هویت را پیش می کشد، در واقع مفهومی را مطرح می کند که به يك خداشناس هویت می دهد: من

چه مسلمان یا مسیحی خوبی باشم چه بد، به هر حال چیز مشخصی هستم.

ما از يك جاشی می آئیم ولی به جاشی هم می روییم. منظورم اینست که هدفی داریم که بهشت روی زمین نیست و آخر زمان هم نیست ولی نشان می دهد که به کدام سو می روییم. این آن چیزی است که غرب کم دارد. تنها نیروی که این جوامع را حرکت می دهد جاذبه به سوی ثروت و قدرت محض است.

حرفهایم را با ذکر نکته ای که تقریباً روایت وار است به پایان می برم: قبل از جنگ خلیج فارس، آمریکائی ها پوش را آدم ضعیفی به حساب می آوردند. حالا او قهرمان شده است. اما بعد از جنگ، آمریکا دوباره با مسائل واقعی داخلی روبرو خواهد شد و پوش در برابر آن ناتوان است. بحران جامعه آمریکا ادامه خواهد یافت، فررتی شهرها، از هم گسیختگی های اجتماعی و بقیه مسائلی که می دانیم. این مسائل کم کم در اروپا هم پدیدار شده و تا زمانیکه خلق ها بی قید و لخت باقی بمانند، وضع وخیم تر خواهد شد.

مهدی خان



کنفرانس صلح ، کمپ دیوید دوم نخواهد بود؟

و نه بیشتر...»

از سوی دیگر آمریکا در اواخر ماه ژوئیه بر تلاشهای دیپلماتیک خود افزوده است تا بر قراری این کنفرانس، قبل از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و در عین حال با توافق بیشترین کشورهای عربی تحقق پذیرد و از این رهگذر موقعیت جمهوریخواهان در انتخابات آتی محکمتر گردد. بهمین مناسبت جیمز بیکر به خاور میانه و نیز کشورهای عربی شمال غربی آفریقا (تونس، مراکش و الجزایر سفر کرد و در دیدار با سران این کشورها از آنها خواست تا همه امکانات و نفوذ خود را برای متقاعد کردن فلسطینیان نسبت به شرکت غیر مستقیم در این کنفرانس (در چارچوب یک هیئت اردنی) بکار گیرند.

تشدید فشار بر فلسطینیان

به موازات تلاشهای دیپلماتیک آمریکا که عمدتاً در راستای دسترسی به یک توافق بین کشورهای عربی و اسرائیل از طریق دور زدن مسئله اصلی خاور میانه یعنی مسئله فلسطین صورت گیرد، فشار بر فلسطینیان مقیم کشورهای عربی از یکسو-بویژه در کویت با اخراج هزاران تن از آنان و در لبنان با حمله ارتش لبنان به پایگاههای سازمان آزادی بخش و برچیدن آنها در جنوب این کشور- بر فلسطینیان سر زمین های اشغالی از سوی دیگر تشدید می گردد.

در نوار غزه و کرانه غربی رود اردن فلسطینیان با ارتش خشن اشغالگر رو در رو هستند که طی ۴ سال گذشته صد ها تن را بقتل رسانده است.

در اوائل اوت درست در هنگامیکه مذاکرات بین آمریکا و اسرائیل از یکسو و کشورهای عربی از سوی دیگر بر سر چگونگی شرکت ندان و یا نمایندگانی مسکوت گذاشتن شرکت نماینده و یا نمایندگانی از بیت المقدس در کنفرانس صلح مورد نظر جریان داشت، یکی از پر دامنه ترین حرکت های شورش، بیت المقدس شرقی، کرانه غربی رود اردن و نوار غزه را بطور همزمان فرا گرفت، همزمانی تدارک شده این شورش در سه منطقه یاد شده بدین منظور بود که فلسطینیان میخواستند بر این واقعیت تاکید کنند که بیت المقدس شرقی نیز جزئی از مجموعه سر زمین های اشغال شده فلسطینیان بتوسط اسرائیل است. در این حرکت که زیر پرچم سازمان آزادی بخش فلسطین صورت گرفت، شورشیان از جمله با سنگ و بطری شیشه ای به خانه آریل شارون وزیر مسکن دولت اسرائیل در بیت المقدس شرقی حمله کردند-درگیریهای بین شورشیان و سربازان اسرائیلی در کرانه غربی رود اردن منجر به کشته شدن دو جوان

سر انجام دولت اسرائیل، پس از آنکه شمار بزرگی از پیش شرط هایش از سوی آمریکا و کشورهای عربی پذیرفته شد، با اکراه به برگزاری یک کنفرانس (بین المللی) در ارتباط با مسائل خاورمیانه و فلسطین تن داد. شامیر خواهان

عدم حضور نمایندگان سازمان آزادیبخش فلسطین در این کنفرانس

عدم حضور نمایندگان فلسطینیان مقیم بیت المقدس شرقی بهر شکل و ترتیب در این

کنفرانس و مذاکرات دو جانبه متعاقب آن

عدم مذاکره بر روی وضعیت بیت المقدس

عدم مذاکره بر روی تشکیل یک دولت فلسطینی

تندید گرفتن برخی مصوبات شورای امنیت و

یا مجمع عمومی سازمان ملل که در آنها رأی به

محکومیت اسرائیل داده شده است.

تذلل دادن نقش سازمان ملل و مجموعه کشور

های اروپایی در حد ناظرین بدون حق اظهار

نظر، که بطور عمده از سوی آمریکا و کشور

های عربی پذیرفته شده اند. برخی دیگر از

شرایط اسرائیل نظیر برچیدن پایگاههای

فلسطینیان در جنوب لبنان که در همین اواخر

صورت پذیرفت و پیش تر از آن ایجاد یک تعادل

نظامی جدید در منطقه بنبغ اسرائیل با درهم

کوبیدن بنیه نظامی عراق تحقق یافته بود.

یاسر عرفات رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین،

در یک مصاحبه رادیو تلویزیونی در این رابطه

اظهار داشت: «ایالات متحده آمریکا تسلیم تهدید

های اسرائیل و یهودیان با نفوذ آمریکا شد و

یکبار دیگر ما فلسطینیان باید بهای شانتاژ

های اسرائیل را بپردازیم.»

وی همچنین در مصاحبه ای با روزنامه

واشنگتن پست خطاب به دولت آمریکا گفت:

«من نمی دانم در پشت میز مذاکره ای که جایی

برای حضور فلسطینیان نیست، میخواهید با

چه کسانی صلح کنید؟ آمریکائیان چگونه

می توانند بپذیرند که اشغالگران فلسطین برای

فلسطینیان نماینده تعیین کنند؟ من مایلیم که

آقای بوش بخاطر داشته باشد که هیچکس حق

تدارک با فلسطینیان آن رفتاری را بنمایند که

با سرخیوستان می شود.»

عرفات در سفری به الجزایر که در ارتباط با

تدارک اجلاس قریب الوقوع شورای عالی

فلسطین انجام گرفت پس از دیدار با شاذلی بن

جدید رئیس جمهور الجزایر اظهار داشت:

«کنفرانسی که در آن نمایندگان سازمان

آزادیبخش فلسطین و اورشلیم شرقی حضور

ندارند هرگز نمی تواند یک صلح واقعی به

ارمغان بیاورد ولی می توان گفت که این

کنفرانس یک کمپ دیوید ثانوی است به منظور

عادی کردن روابط کشور های عربی با اسرائیل

فلسطینی گردید

نگاهی به وضعیت مردم در سر زمین های

اشغالی

مطلب زیر که خلاصه گزارش فرستادگان روزنامه لوموند به برخی شهر های فلسطینی در کرانه غربی رود اردن و نیز نوار غزه است تا حدودی نشان دهنده وضعیت رقت بار فلسطینیان این مناطق و نیز شیوه برخورد اشغالگران اسرائیلی با آنهاست. آیا کنفرانس صلح در دستور با چنین مقدمات و تدارکاتی قادر خواهد بود در این وضعیت تغییریاتی

بوجود آورد و شرایط معیشتی و نیز سیاسی فلسطینیان را بهبود بخشد؟ و آیا سرانجام به فلسطینیان حقی را که با زور از آنها گرفته شده است یعنی حق تعیین سرنوشت اعطاء خواهد شد؟

متأسفانه شواهد و قرائن تا بامروز جای زیادی برای خوش بینی باقی نمی گذارد.

در روز چهارم ژوئن ۱۹۹۱ در جایگاههای پارلمان اسرائیل خانم شولامیت آلونی نماینده مجلس و بنیانگذار جنبش حقوق مدنی، بما میگوید: «اشتباه بزرگی خواهد بود اگر تصور کنید دولت شامیر پابین دلیل که معاهده صلح را با مصر امضاء کرده است، این بار هم صلح خواهد کرد. تمام آنچه که فکر وی را به خود مشغول داشته است فکر اسرائیل بزرگ است نه دموکراسی و نه اقتصاد مسائل وی نیستند.

حزب کارگر اسرائیل هم در حال حاضر در چارچوب سیاست حزب لیکود (حزب اسحاق شامیر) حرکت می کند. در آنسوی قضیه، سازمان آزادی بخش فلسطین هم تا کنون مرتکب اشتباهات بیشمار گشته است. در این وسط چیزی که مهم است حقوق فلسطینیان است.» که دیگر آنچنان که باید جدی گرفته نمی شود. مگر از سوی آن سازمانهایی که در ارتباط با حقوق بشر در اسرائیل و یا در سر زمین های اشغالی فعالیت می کند.

از هنگام شروع جنگ خلیج فارس باینطرف فلسطینیان ساکن سر زمین های اشغالی تحت شرایط بی سابقه ای از فشار و اختناق بسر می برند که قبل از آن هرگز سابقه نداشته است.

اعلام خاموشی و کنترل عبور و مرور در کرانه غربی و نوار غزه یک نوع محاصره اقتصادی بمعنای واقعی کلمه موجب شده است.

در ساعات خاموشی ساکتین این مناطق حق خروج از منازل خود را برای خرید مایحتاج زندگی ندارند، بچه ها نمی توانند به مدرسه بروند، دهقانان حق کار روی مزارع خود را ندارند. کارگران نمی توانند بر سر کار خود بروند و حتی بیماران حق مراجعه به مراکز درمانی را ندارند. خسارات ماهیانه ناشی از این وضعیت را که مانع شکل گیری فعالیت عادی و روزمره اهالی است بالغ بر یکصد میلیون دلار برآورد می کنند که البته خسارات ناشی از اعتصابات مربوط به جنبش انتفاضه را هم که بموجب آن کسبه و دکاکین کسب و کار خود را به حالت تعلیق در می آورند می باید بدان افزود.

دکتر ذکریا آن آکا که یکی از سه شخصیت هیئت نمایندگی فلسطینیان مقیم سرزمین های اشغالی برای گفتگو با جیمز بیکر می باشد و یار ها در قالب این هیئت نمایندگی در جریان دیدار های جیمز بیکر از خاورمیانه باوی ملاقات داشته است در مصاحبه با لوموند می گوید:

«برای من مسلم شده است مادام که آمریکاییان نخواهند بر اسرائیل فشار بیاورند دسترسی به صلح محال خواهد بود»

تراکم جمعیت، هجوم اسرائیلیان، کمبود

آب و مسئله زمین

در حال حاضر در نوار غزه به وسعت تقریبی ۲۷۵ کیلو متر مربع جمعیتی بین هفتصد و پنجاه تا هشتصد هزار نفر ساکنند. یعنی بیش از ۲۱۰۰ نفر در کیلو متر مربع. ۳۵ درصد

اراضی این منطقه توسط اسرائیلیان تصرف شده است که جمعیت آنان به سه هزار و یانصد نفر می رسد، بیش از ۵۰ درصد آب موجود در اراضی این منطقه توسط اسرائیلیان و در مزارع متعلق بآنها مصرف می شود.

پیش بینی می شود که در ظرف ۵ سال آینده آب آشامیدنی کافی در این منطقه یافت نخواهد شد.

کمبود آب در سالهای آینده مشکل اصلی دولت اسرائیل است که در صدد است چند میلیون مهاجر یهودی دیگر را جذب نماید.

در کرانه غربی رود اردن وضعیت مشابه ای حاکم است. در تمام دهات و شهر های این منطقه اهالی شاهد ته کشیدن منابع آب بوسیله پمپ های نصب شده توسط اسرائیلیان هستند، بدون اینکه قادر به انجام کاری باشند.

در غزه، پنا باظهار مدیر یکی از مدارس ابتدائی ۶۰ الی ۷۰ درصد اهالی را آوارگان فلسطینی تشکیل میدهند در حالیکه این نسبت در کرانه غربی رود اردن به ۳۰ درصد می رسد.

بهمین دلیل است که شدت فشار بر فلسطینیان ساکن نوار غزه بمراتب بیشتر است. در غزه بیخاطر فقر و تراکم بیش از حد جمعیت، اردوگاهها به حلبی آباد های واقعی تبدیل شده اند بوی گند و مسموم کننده ای ناشی از آلودگی فاضلاب فضای اردوگاهها را احاطه کرده است. در داخل شهر سنجر های مرتفعی از پیشکه های سیاه ساخته شده است تا تردد سربازان اسرائیلی را مشکل تر کند. ساختمانها مخروبه هستند و بیکاری در میان اهالی بیداد می کند. انسان احساس زندان بودن را دارد چرا که خروج از شهر از طریق نو راه انجام می گیرد که هر دو توسط نظامیان بازرسی می شوند. در این «زندانه» است که در ۸ دسامبر ۱۹۸۷ بدنبال کشته شدن چهار جوان فلسطینی توسط سربازان اسرائیلی جنبش انتفاضه آغاز شد.

در بیت المقدس شرقی یکصد و بیست هزار فلسطینی ساکنند که قوانین و سیستم قضائی اسرائیل شامل حال آنها می شود. شمار اسرائیلیان در این شهر یکصد و پانزده هزار نفر

می باشد.

در کرانه غربی رود اردن به وسعت ۵۸۰۰ کیلو متر مربع، یک میلیون دویست هزار فلسطینی ساکنند و تعداد اسرائیلیان را رقمی بالغ بر یکصد و پنج هزار نفر تخمین میزنند. اما همین تعداد بیش از ۶۰ درصد اراضی زراعی را در تصرف خود دارند تحقیقاتی که بوسیله یک دفتر تحقیقاتی فلسطینی (A R I) مستقر در اورشلیم شرقی صورت گرفته است نشان میدهد که در زمانی کمتر از ۶ هفته بیش از هفت هکتار زمین که اغلب در رامله و نوار غربی قرار داشته اند تصرف شده و در ظرف سه ماه ۱۱ حلقه چاه منهدم شده است. از سوشی پروژ جنگ در خلیج فارس و تیز هجوم مهاجرین یهودی شوروی فرصتی طلایی برای اسرائیلیان فراهم آورده است که بموجب آن تصرف و تغییر شکل اراضی بمراتب سهل تر از قبل انجام گردد. شهرکهای جدید از واحد های مسکونی پیش ساخته و خانه های پیش ساخته مثل قارچ بر روی بلندیهای اطراف شهر های رامله، تابلوس و جریکو و تولکارم از زمین سر درمی آورند. جاده های متعدد در داخل این شهرکها و بین آنها ساخته می شود. و ورود بآنها برای فلسطینیانی که در آنها کار نمی کنند ممنوع است. تمام این طرح های ساختمانی تحت حمایت مستقیم ارتش که در همه جا حضور دارد صورت می گیرد.

هجوم مهاجرین شوروی و بیکاری

روزافزون فلسطینیان

بیکاری یکی از مسائل جدی این مناطق است. هم اکنون شمار فلسطینیانی که اجازه ورود و کارکردن در اسرائیل را ندارند رقم بزرگی را تشکیل میدهد. و بر تعداد جوانانی که در این شهرکها موفق به یافتن کار نمی شوند نیز روز بروز افزوده می شود.

پدیده دیگری که در مناطق اشغالی بطور روز مره صورت می گیرد، انهدام باغات و نابودی درختان (زیتون و مرکبات) و صاف کردن زمین ها با دستگاههای بولدوژر است، بعد از انهدام این گونه باغات که عموماً با حمایت واحد های ارتشی صورت می گیرد، ادعا می کنند که زمین مربوطه بتوسط صاحبانش رها شده و سپس از طریق دادگاههای رسیدگی اسرائیلی زمین مربوطه را تصرف می کنند. خبرنگار روزنامه الفجر-تشریه عربی زبان چاپ اورشلیم شرقی- که خود شاهد انهدام یک باغ زیتون متعلق به یک خانواده فلسطینی بوده است کوشش می کند عین خبر را در نشریه الفجر به چاپ برساند ولی تیغ سانسور اسرائیلی بر مطبوعات فلسطینی مانع می گردد. در واقع بنا به گفته خانم آلونی: «بین کشور اسرائیل که یک دموکراسی پارلمانی در آن حاکم است و سر زمین های اشغالی که توسط حکومت نظامی اداره می شوند و در اینجا بنام سرزمین اسرائیل نامیده می شوند میباید تفاوت گذاشت، آنچه که در آنجا وجود دارد استعمار است و نه چیز دیگر. و در غیاب یک معاهده صلح اسرائیل خواهد توانست آن مناطق را به ضمیمات خود تبدیل سازد، بدون اینکه دموکراسی موجود در کشور اسرائیل را خدشه دار سازد.

نگاهی به طرح پیشنهادهای خانم تامار گوزانکز نماینده مجلس اسرائیل نشان میدهد که دولت اسرائیل و ارتش اشغالگر آن نه تنها هرگز به قرار داد های بین المللی و بویژه در رابطه با سرزمین های اشغالی پای بند نبوده است، بلکه به شکرانه حمایت های بیدریغ آمریکا، تا قبل از «نظم نوین جهانی» همواره آنها را زیر پا گذاشته است. استوار نظم نوین نیز چیزی را عوض نکرده است.

اسرائیل و چهارمین کنوانسیون ژنو

چهارمین کنوانسیون ژنو حمایت و حفاظت خلق ها را بهنگام وقوع جنگ، بحران و مناقشه و یا بهنگام اشغال نظامی سرزمین و یا کشوری توسط کشور دیگر، مد نظر دارد. پارلمان اسرائیل هرگز این کنوانسیون را تصویب نکرده است.

در ۲۱ نوامبر گذشته خانم تامارگوزانکز نماینده مجلس و عضو جبهه دموکراتیک برای صلح و برابری طرحی را به پارلمان ارائه داد که بموجب آن کنوانسیون چهارم ژنو در قوانین اسرائیل گنجانده می شد. این طرح همانند طرح مشابه دیگری که یکسال قبل از آن توسط نماینده دیگر ارائه شده بود رد شد. خانم گوزانکز در طرح خود از جمله بر روی لیستی از موارد ممنوعیت های پیش بینی شده در کنوانسیون انگشت گذاشت که توسط دولت اسرائیل زیر پا گذاشته شده اند:

-انهدام منازل-صد ها دستگاه در مناطق اشغالی به نشانه تلافی توسط ارتش اشغالگر منهدم گردیده اند.

-مجازاتهای عمومی از قبیل اعلام خاموشی عمومی و کنترل عبور و مرور-اعلام خاموشی و منع عبور و مرور یکی از اشکال عادی مجازات در سر زمین های اشغالی است.

-تبعید فردی و یا دسته جمعی-تا کتون صد ها فلسطینی تبعید گردیده اند.

-حبس زندانیان در خارج از سر زمین های اشغالی-هزاران فلسطینی در اردوگاههایی در داخل اسرائیل حبس هستند.

-هزروم مداخله در امور دادگاههای قضائی محلی-در ژوئیه ۱۹۸۲ بموجب مصوبه ای، صلاحیت دادگاههای فلسطینی محلی در مناقشات مربوط به زمین لغو و قضاوت در این امور به یک کمیسیون نظامی اسرائیلی واگذار گردید تا امر احداث شهرک های یهودی در سر زمین های اشغالی تسهیل گردد.

-چهارمین کنوانسیون ژنو همچنین می طلبد که ورود دارو و وسائل پزشکی آزاد باشد- در این مورد غالباً توسط ارتش مانع تراشی می شود.

دبیر کل سازمان ملل بنا به تقاضای شورای امنیت طی دو گزارش به این شورا به تاریخهای ۲۱ اکتبر ۱۹۹۰ و ۹ آوریل ۱۹۹۱ ضرورت تشکیل یک کنفرانس از امضاء کنندگان کنوانسیون چهارم را به منظور جستجوی راهها و شرایطی که رعایت و اجراء مصوبات این کنوانسیون را تسهیل نماید، یادآور شد ولی هنوز همگان منتظرند ببینند که شورای امنیت، کی تصمیم می گیرد تا چنین کنفرانسی را فرا خواند کنفرانسی که در آن اسرائیل در جایگاه متهم خواهد نشست.

خاطرات کوزیچکین

مأمور ك. گ. ب وکارمند سفارت شوروی در تهران

قسمت سوم

ترجمه ف. شیوا

فصل دوم

در پایان توامبر سال ۱۹۷۲ من در تدارک سفر به ایران برای کارآموزی و گردآوری مطلب برای نوشتن پایان نامه تحصیلی بودم. مؤسسه کشورهای آسیایی و آفریقایی (م.ک.ا.ا.) در شماره ۱۸ خیابان مارکس در ساختمان قدیمی دانشگاه واقع شده است که مشرف بر کرمین و در آنسوی میدان مانژنایا Manezhnaya است و یک بخش اصلی از مجموعه بناهای مرکز مسکو را تشکیل می دهد.

رشته اصلی من در مؤسسه کشورهای آسیایی و آفریقایی عبارت بود از تاریخ ایران و زبان فارسی. اما علاوه بر این، دانشجویان در دانشکده تاریخ نیز بسیاری مطالب دیگر می خوانند، از قبیل تاریخ اتحاد شوروی، و تاریخ جهان که از دوران پیش از تاریخ آغاز می شود و مصر، یونان و روم، تاریخ قرون وسطی، تاریخ عصر جدید و تاریخ معاصر را دربرمی گیرد. ما درس های جداگانه ای درباره تاریخ خاور زمین نیز داشتیم. همچنین می باید ماتریالیسم دیالکتیک، فلسفه کلاسیک، فلسفه مارکسیست-لنینیستی، و اقتصاد سیاسی نیز می خواندیم. یک خاورشناس کارآموده نباید تنها به یک زبان شرقی اکتفا کند. او باید بتواند منابع غربی را نیز بخواند و به این منظور باید بتواند به یکی از زبانهای غربی نیز سخن بگوید. دانشجویان مؤسسه بسته به سابقه مستعمراتی کشور مورد علاقه شان یکی از زبانهای انگلیسی یا فرانسوی را می آموزند. من انگلیسی را برگزیدم. همچنین توصیه می شود که یک زبان شرقی دوم نیز آموخته شود تا بتوان برای یک منطقه تخصص کسب کرد و نه فقط برای یک کشور یگانه. من عربی آموختم. تعجب انگیز نیست که تحصیل در این مؤسسه پنج سال بطول می انجامد، یا شش سال با احتساب کارآموزی در خارج. من از آن سالها لذت بردم. تحصیلات دانشگاهی در مؤسسه ما در تمام کشور در نوع خود بهترین بود.

تقریباً همه زبانهای شرقی در آنجا تدریس

می شد، از معروفترین آنها مانند چینی، ژاپنی، عربی و هندی، تا زبانهای از قبیل زولو Zulu و هائوسا Hausa که تنها برای متخصصان بود. ما آموختن چنین زبانهای را بی حاصل به حساب می آوردیم، زیرا در هیچ کشوری بعنوان زبان رسمی بکار نمی رفتند. فارغ التحصیلانی که به این زبانها سخن می گفتند، بطور عمده زبان انگلیسی را بکار می بردند، زیرا نیازی به وجود متخصصانی مثلاً در زبان زولو نبود. انصافاً باید گفت که ثبت نام در گروههای برای آموزش این گونه زبانها در مؤسسه هر پنج سال یک بار صورت می گرفت، اما بهر حال چنین ثبت نامی صورت می گرفت و می توان پرسید که وقتی که نیازی به چنین متخصصانی نیست، چرا باید وقت و پول صرفشان کرد؟ ولی نیاز وجود داشت. متخصصان در زمینه های دانشگاهی مورد نیاز نبودند، بلکه در زمینه سیاسی قرار بود به کار آیند. بخش بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی که پشت و پناه مؤسسه ما بود، دورنمای گسترده ای از آینده را در پیش روی خود می نهاد و بر آن اساس متخصصان را تربیت می کرد. و اینطور که معلوم شد، آنان دلایل موجهی برای خود داشتند. از نیمه های دهه ۷۰ به بعد رژیم های طرفدار شوروی در میان کشورهای آفریقایی از قبیل آنگولا و موزامبیک و اتیوپی به تدریج پدید آمدند و استقرار یافتند.

اما هدف اصلی بخش بین المللی همچنان جمهوری آفریقایی جنوبی بود، نه برای آنکه رهبران شوروی خواستار طلایه داری پیشرفت پیروزمندانه سوسیالیسم در تمام قاره از طریق «آزادسازی» جنوب آفریقا بودند، نه بخاطر تبعیض نژادی، و نه حتی بخاطر موضع استراتژیک جمهوری آفریقایی جنوبی، بلکه تنها به دلایل اقتصادی. آفریقایی جنوبی مهمترین رقیب اتحاد شوروی در بازارهای طلا، پلاسی سفید و الماس است. اگر حکومت طرفدار شوروی در آفریقایی جنوبی به قدرت برسد، یا آنکه اگر اقتصاد آن مضمحل شود، اتحاد شوروی در واقع بازار فلزات گرانبها و الماس

را به انحصار خود درمی آورد و می تواند قیمت و شرایط بازار را به میل خود تعیین کند.

آموزش نظامی یکی دیگر از مواد اجباری برای دانشجویان مؤسسه ما بود. جوانانی که بلافاصله پس از دبیرستان وارد مؤسسه می شدند، در طول تحصیل به خدمت نظام فراخوانده نمی شدند. در عوض در دانشکده نظام که در همان ساختمان قدیمی دانشگاه در شماره ۲۰ خیابان مارکس واقع شده بود، به آنان آموزش نظامی داده می شد. تحصیل در این دانشکده چهار سال طول می کشید و پس از پایان تحصیل به دانشجویان درجه ستوان سومی داده می شد. به دانشجویان مؤسسه و حتی دختران دانشجو تعلیمات ویژه ای برای انجام کارهایی از قبیل تفسیر نظامی و تبلیغات نظامی داده می شد. (در زمان جنگ این مبلغان برنامه های رادیویی برای دشمن آنسوی جبهه تهیه می کنند، اوراق تبلیغاتی پخش می کنند و از این قبیل). وزارت دفاع حق دارد که هر دانشجویی را که خدمت نظام خود را پیش از ورود به دانشگاه انجام نداده است برای سرسال خدمت با درجه افسری احضار کند. اگر دانشجویی از آموزش های نظامی مردود شود، از دانشگاه اخراج می شود و یگراست مانند فرد عادی به خدمت اعزام می شود. هیچ نیروی نمی تواند مانع این امر شود، زیرا که ارتش نیروی بسیار بانفوذیست.

یک دوره کارآموزی معمولاً یک ساله در خارج کشور برای دانشجویان در نظر گرفته شده است که طی آن مطالب لازم برای تهیه پایان نامه خود را گردآورند و نیز زبانی را که آموخته اند بکار بندند و تکمیل کنند. اما البته همه به خارج فرستاده نمی شوند. معیار اصلی در گزینش افراد برای اعزام به خارج عبارت بود از پیشرفت در درسها و طبعاً درجه اعتماد سیاسی و ثبات اخلاقی. کیفیت اخیر در مؤسسه ما به سادگی ایجاد می شد، زیرا چشم انداز تابان کار در خارج، رفتار دانشجویان را در مهار خود می گرفت. از همین رو انضباط مؤسسه ما در دانشگاه نمونه بود.

در دانشکده های دیگر میهمانی های مستانه، زودخورده، استعمال مواد مخدر و عیاشی گاه و بیگاه روی می داد و انواع مختلف گروه های زیر زمینی کشف می شد. اما هرگز چیزی از این دست در مؤسسه ما رخ نداد. این وضع از جمله به این دلیل نیز بود که تقریباً ۷۰ درصد دانشجویان از خانواده های «نورچشمی»، (۲) از افراد وابسته به دستگاه های حاکمه و حزب که به شکلی با کار در خارج ارتباط داشتند، برخاسته بودند. والدین آنها مقام های پرمسئولیتی در کمیته مرکزی حزب، کا گ ب، وزارت امور خارجه، وزارت بازرگانی خارجی، خبرگزاری تاس، بنگاه مطبوعاتی نووستی Novosti، و غیره داشتند. یک احساس محافظه کاری خاص افراد نورچشمی از کودکی در این دانشجویان القا شده بود. اگر انسان می خواست برود مشروب بخورد و اندکی هرزگی کند، باید این کار را در سکوت و پنهانی انجام می داد تا کسی نبیند. ۳۰ درصد باقیمانده دانشجویان که انضباط را به تشخیص خودشان رعایت می کردند و درسها را به نیروی مغز خودشان و بی هیچ پشت و پناهی می خواندند، می دانستند که این تنها فرصت آنها برای راه یافتن به دنیای بزرگ است و ترجیح می دهند که چنانچه احتیاط را از دست ندهند.

هریک از بخش های مؤسسه استاد راهنمایی داشت که مسئول کارآموزی دانشجویان بود. این استاد راهنما کار زیادی نداشت، زیرا تقریباً همه دانشجویانی که نامزد اعزام به خارج بودند، هر یک مجرای خاص خود را برای ترتیب کار اعزام پیدا می کردند. در مورد من نیز به همین گونه بود. استادی که متصدی کارآموزی من بود گفت که تصمیم گرفته اند که مرا به ایران اعزام کنند و پرسید که آیا خود من چشم اندازی در ایران برای خود ترسیم کرده ام یا نه. من پاسخ مثبت دادم. نامزدی من برای اعزام به ایران حیرتی در من برنیتانگینخت. من از نظر سیاسی قابل اعتماد و از نظر اخلاقی سالم به حساب می آمدم. در درسها پیشرفت شایانی داشتم. به مدت سه سال به عنوان دانشجوی ارشد کلاس انتخاب شده بودم و عضو کمیته حزب در مؤسسه خردمان بودم. علاوه بر همه اینها اهل مسکو بودم، و نه در خوابگاه دانشگاه، بلکه در خانه خودم زندگی می کردم. این بدان معنی بود که زندگی خصوصی من دور از نظارت خبرچین ها بود.

بنابراین به انکاء این امتیازها در آغاز سال چهارم تحصیل به جستجوی مجراهای ارتباط شخصی برآمدم و بسرعت آنها را یافتم. به دنبال توصیه یکی از دانشجویان سال بالاتر که خود توانسته بود به ایران برود، به اداره تیاژ پروم اکسپورت Tyazhpromeksport (۲) یعنی یک دفتر بازرگانی خارجی که کارخانه های فلزگدازی و برخی کارگاه های دیگر در کشور های درحال رشد احداث می کرد، مراجعه کردم. این شرکت خود تحت نظارت کمیته دولتی روابط اقتصادی خارجی (ک. د. ر. ا.) قرار داشت. هزاران متخصص به خرج این شرکت در تهران بصرمی بردند و واضح

است که آنان مترجم نیز لازم داشتند، معلوم شد که آنان به دلیل ساده ای دانشجویان را ترجیح می دادند. دانشجوی تنها ۷۰ درصد حقوق یک مترجم کارآموده را دریافت می کرد. از این طریق در ارز خارجی صرفه جویی می شد. این به سود خود دانشجویان نیز بود، زیرا ۷۰ درصد حقوق یک مترجم در خارج بهتر از هیچ در داخل کشور بود. بنابراین هر دو طرف راضی بودند.

به محض آنکه مسئولان مؤسسه اظهار داشتند که من به ایران اعزام شوم، نامه ای از دفتر رئیس دانشکده گرفتم و آنرا به اداره صادرات صنایع سنگین پرودم و چرخ ها به گردش درآوردند. من می باید مشتقی پرسشنامه های گوناگون مربوط به کسانی که به خارج سفر می کردند، زندگی نامه خود را به اشکال گوناگون می نوشتم، معرفیانی از کمیته حزبی مؤسسه و دانشگاه بست و پا می کردم و از هفت خوان مصاحبه های بی شمار می گذشتم. مرحله آخر این بازی چرخ و فلک مصاحبه ای در ساختمان قدیمی کمیته مرکزی حزب واقع در میدان استاریا Staraya است. و خدا باید به داد آدم برسد اگر آدم دیر به سر قرار برسد. ساختمان کمیته مرکزی توسط نگهبانانی با لباس پلیس عادی حفاظت می شد، اما چنانکه بعد کشف کردم، آنها به هیچ وجه پلیس نبودند، بلکه افسران وابسته به اداره نهم کا گ ب بودند که مسئولیت حفاظت از رهبران ما را برعهده دارد.

در سنگین ورودی را گشودم و خود را در سرسراشی یافتم. در دیگری را گشودم و وارد راهروئی شدم که مانعی در آن تعبیه شده بود و یک گروهیان کا گ ب در کنار آن ایستاده بود. او اوراق و گذرنامه مرا واری کرد و امر کرد که همانجا منتظر باشم. پس از چند دقیقه مرا فراخواندند. افسر دیگری مرا تا آسانسور راهنمایی کرد و گفت که به چه طبقه ای باید بروم، من بشدت عصبی بودم. آخر این نخستین باری بود که با یک مقام عالی دولتی دیدار می کردم. پس از خروج از آسانسور راهرو طولی دربرابر خود دیدم. کف راهرو پارکت چوبی بود که با کناره فرش شده بود، دیوارها تا کمر یا چوب بلوط پوشانده شده بود. نور ملایمی از سقف می تابید و سکوت پر همه جا حاکم بود. هیچ کس در راهرو نبود. سرزمین بخواب رفته، در اتاقی را که قرار بود به آن رجوع کنم، زدم و داخل شدم. عصبی بودنم شدت یافت.

اتاق بزرگی نبود. تنها یک پنجره داشت: میزی از چوبی به رنگ روشن و یک صندلی در کنار آن، عکسی از برژنف و نقشه جهان بر دیوار. پشت میز مرد لاغر اندامی که موهای خاکستری داشت نشسته بود، با سر و وضعی بازاری و چهره ای خصومت آمیز.

من گفتم: - سلام علیکم.
- بنشین!

او صندلی خالی رانشان داد، بی آنکه جوابی به سلام من بدهد. اما پیش از آنکه جواب ندانم به سلام به من برپرخورد، استفاده گستاخانه او از ضمیر دوم شخص مفرد و «توه خطاب کردنش به من برخورد. هیچ تصور نمی کردم که این شیوه بی ادبانه ای است که میان مقامات

حزبی متداول است و آنان مراجعان خود را به این شکل مخاطب قرار می دهند. او گفت:

- پس اینطور، می خواهی به عنوان مترجم به ایران بروی.

و نگاهش را به سوی پرده ای که روی میزش بود گرداند.

من پاسخ دادم: - بله. برای کارآموزی پیش از فارغ التحصیلی اعزام می شوم.

نگاه او حالتی خصمانه تر بخود گرفت و گفت:

- این حرفها را بریز دور. فارغ التحصیلی! می روی آنجا به عنوان نماینده کشور ما کار کنی. و شما ها مایه همه درد سرهای ما در خارج هستید. می روی که آنجا با خارجی ها روی هم بریزی، دور از هر نظارتی... بعد چنگال ها پیا می شود... مواظب رفتار خودت باش، برای اینکه آخرش می بینی که ما از همه چیز سر در می آوریم.

البته من هیچ تردیدی در این باره نداشتم. علیرغم همه کمبودهایی که داشتیم، چیزی که فراوان داشتیم، خبرچین بود.

خوشحال بودم از اینکه بنای کمیته مرکزی را ترک می کردم. روز آفتابی سردی بود، و احساس نفرتی که از گفتگویم با مقام عالی ناشی می شد، بتدریج باعث شد که به حقیقت تازه ای پی ببرم، اگر پیش از سال نو به ایران می رفتم، به امتحانات ترم پاییزی نمی رسیدم! و چه آرزوهائی که دانشجویان برای عقب افتادن امتحاناتشان در سر نمی پروراندند!

کسی بعد از کمیته دولتی روابط اقتصادی به من تلفن زدند و گفتند که حکم کمیته مرکزی درباره اعزام من به ایران را دریافت کرده اند و در نظر دارند که در حوالی اوائل دسامبر مرا راهی ایران کنند. چه خبرهای خوشی! من در مؤسسه به این سو و آن سو می دویدم، کارهای خود را رویار می کردم و با همکلاسی هایم که امتحانات پایان ترم را پیش رو داشتند ابراز همدردی می کردم.

انگاء ناگهان به دفتر رئیس دانشکده احضار شدم و به من گفتند که کسی می خواهد با من حرف بزند. اما هیچکس نمی دانست که چه کسی و درباره چه چیزی می خواهد بامن گفتگو کند. من گفتم: - ولی من وقت ندارم، باید بروم و بلیط بخرم و تازه باید وسایلم را جمع کنم.

- مهم نیست، وقت زیادی نمی گیرد.

گروهی از دانشجویان همکلاس من پشت یکی از درهای دفتر ریاست دانشکده ایستاده بودند. من از آنها پرسیدم که ماجرا از چه قرار است، اما هیچ کس کمترین چیزی نمی دانست. از آنها خواش کردم که بگذارند من خارج از نویت وارد شوم، زیرا که برای گرفتن بلیط هواپیما شتاب دارم، و هیچیک از آنها اعتراضی نکرد. همه با شخصی که عازم خارج بود تفاهم داشتند، در همین لحظه در گشوده شد و یکی از دانشجویان بیرون آمد. نگاهش بر زمین دوخته شده بود و چهره اش مانند لبر سرخ بود. پرسیدم:

- کوستیا، آنجا راجع به چیزی حرف می زنند؟

او با بی حالی گفت: - خودت بزودی می فهمی.

و بسرعت از پله ها پائین رفت. من بعداً فهمیدم که کوستیا به پیشنهادی که در آن به او شده بود، پاسخ منفی داده بود.

من وارد شدم. درسمت چپ در، پشت میزی مرد جوانی که در حدود سی سال داشت نشسته بود که ظاهر دلنشینی داشت و کت و شلوار خاکستری رنگ و خوش دوختی به تن داشت. طرز بیان او جدی، اما دوستانه بود. ما سلام و علیک کردیم و او مرا دعوت به نشست کرد. او گفت:

- من از کمیته امنیت دولتی (کا گ ب-م) هستم.

و کیف سرخ رنگی را که حاوی کارت شناسائیش بود، نشان داد. من عکس او را دیدم و توانستم نامش را بخوانم: نی کلای واسیلی یویچ ساکالین Nikolai Vasilevich Sakalin. او همچنانکه بدقت در من می نگریست گفت:

- ما درباره شما همه چیز را می دانیم و شما در چارچوب انتظارات ما می گنجید. پیشنهاد می کنیم که بعد از فارغ التحصیلی به سازمان اطلاعات بپیوندید. چند روز در این باره فکر کنید و بعد جواب بدهید. این شماره تلفن من است- تکه ای کاغذ به سوی من دراز کرد و ادامه داد: باید خواهش کنم که درباره این گفتگویی ما با هیچکس صحبت نکنید، به استثناء بستگان نزدیکتان. می توانید پیشنهاد ما را با خانواده خود در میان بگذارید. ما می دانیم که شما عازم ایران هستید و وقت زیادی ندارید، اما لطفاً سعی کنید یکی دو ساعتی وقت پیدا کنید و پرسشنامه های ما را پر کنید. و با لیخندی ادامه داد: البته در صورتی که پیشنهاد ما را می پذیرید.

پرسشنامه ها را برداشتم و بیرون آمدم. باید بگویم که گفتگوی نیکلای واسیلی یویچ تأثیر مثبتی در من گذاشت. ظاهراً همه چیز بسیار مرتب و منظم بود. هیچگونه بی ادبی و گستاخی، لحن متکبرانه، چشم غره رفتن برای سر جا نشاندم، تهدید، یا ترساندن از این که «در صورت هرگونه صحبت غیر مجاز...» است ما دراز است، بکار نرفت. برای من بسیار خوشایند بود که پیشنهاد کار در سازمان اطلاعاتی به من شده بود. واقعیت این است که افکار عمومی شوروی کا گ ب را با سازمان اطلاعاتی یکی نمی داند. افراد عادی همه رویدادهای هولناکی را که قبلاً رخ داده اند و هنوز در جامعه ما رخ می دهند، زیر سر کا گ ب می دانند: از وحشتی که چکا Cheka (۴) بعد از انقلاب ایجاد کرده بود، تا سالهای هولناک ۴۹ - ۱۹۲۷، و اتاق های شکنجه در زندان لوبیانکا Lubyanka (۵) که هزاران قربانی گرفت، امروز پس از تلاش دگراندیشان، آن دستگاه مخوف پیگرد ها و سر به نیست کردنها و جاسوسی ها افشا شده است. قتل های پنهانی و استراق سمع تلفن ها و غیره افشاء شده است.

اما در عوض کار اطلاعاتی، افتخار آمیز، دشوار و رمانتیک است و به سود مام میهن صورت می گیرد. تنها بهترین و صادق ترین افراد برای این کار پذیرفته می شوند. کار اطلاعاتی در کتاب ها و فیلم های شوروی

مورد ستایش و تمجید قرار می گیرد و جمع عظیمی از خواندن و تماشای آنها لذت می برند. افتخار پیوستن به این نخبه گل های سر سبز جامعه نصیب هرکسی نمی شود.

مردم اینطور فکر می کنند. من نیز پس از گفتگو با آن افسر کا گ ب همینطور فکر می کردم.

بدینگونه با سبک و سنگین کردن مطلب در ذهنم، تصمیم گرفتم که پیشنهاد او را بپذیرم و افسر اطلاعاتی بشوم. همه پرسشنامه های لازم را پر کردم و سپس به نیکلای واسیلی یویچ تلفن زدم. ما در خیابان پل کوزنتسکی Kuznetsky Most دیدار کردیم. شعبه کادری های کا گ ب نیز در شماره ۲۷ همین خیابان واقع است. او اظهار داشت که من پیش از حرکت باید يك رشته آزمایش های پزشکی را نیز از سر بیگذرانم، اما تنها چند روز از وقت من باقی مانده بود و او پافشاری نکرد. پیش از جدا شدنم، او گفت:

- در ایران شما مترجم و مدام در ارتباط با خارجیان خواهید بود، شعبه ضد اطلاعات اداره محلی کا گ ب خواهد کوشید که شما را به خدمت بگیرد. رهنمود ما به شما این است که با آنها ارتباط برقرار نکنید. باید پیشنهاد همکاری آنها را مؤذبانه رد کنید و آنها نباید همکاری آنها را دریاره روابط ما بدانند. ما نمی خواهیم که شما به فعالیت های متعفن آنها شرکت داشته باشید. اگر افراد خود ما بخواهند با شما ارتباط برقرار کنند، از جانب من، نیکلای واسیلی یویچ، به شما سلام خواهند رساند.

من کمترین تصویری نداشتم که شعبه ضد اطلاعات اداره محلی چیست، چه فعالیت های متعفنی می کند و «افراد خود ما» چه کسانی هستند. تنها چیزی که سستگیرم شد، این بود که با سازمانی بسیار جدی سر و کار داشتم، که از همان ابتدا به فکر امنیت من بود. این امر بار دیگر به من اطمینان می داد که انتخاب درستی کرده ام.

من در ششم دسامبر ۱۹۷۲ از فرودگاه بین المللی شرمه تی یه وو Shermetievo به سوی تهران پرواز کردم. مأمور گمرک سؤال عجیبی از من کرد:

- چقدر مواد غذایی دارید با خودتان می برید؟

من که درست نفهمیده بودم، پرسیدم: - چه مواد غذایی ای؟
و او مرا عبور داد، بی آنکه وسایل مرا تفتیش کند.

پرواز سه ساعت و نیم بطول انجامید. نزدیک نیمه شب بود که به تهران رسیدیم. شهر غرق در دریایی از چراغ های رنگارنگ و چشمک زن بود که در مجموع تأثیر چراغانی جشن ها را ایجاد می کردند. به سختی می شد باور کرد که شهر همیشه همینطور چراغانی است. اما در واقع همینطور بود.

پس از بروز مجدد جنگ اعراب و اسرائیل در اکتبر ۱۹۷۳، کشورهای عربی فروش نفت به غرب را تحریم کرده بودند. ایران از این تحریم پیروی نمی کرد و تقریباً تنها کشور منطقه بود که فروش نفت را ادامه می داد.

بهایی باور نکردنی برای نفت تعیین شده بود و درآمد عظیمی بالغ بر ۲۵ میلیارد دلار در سال به خزانه ایران سرازیر می شد. نقش ایران در جهان بطور چشمگیری اهمیت یافته بود. سرمایه های غربی به سوی ایران روان بودند. از این رو بود که تهران با نور خود می درخشید و به همه دنیا نشان می داد که از بحران انرژی در ایران خبری نیست و سرمایه ها را بیشتر و بیشتر به سوی کشور جلب می کرد.

در هواپیما باز شدو به محض آنکه پا روی پلکان هواپیما گذاشتم، بوی دود و مواد نفتی سوخته به بینی من هجوم آورد. هوا آنچنان غلیظ بود که تنفس را دشوار می کرد. هیچگونه کمبود مواد نفتی در ایران وجود نداشت و در نتیجه هیچ کمبودی در زمینه آلودگی هوا که محصول ثانویه مواد نفتی بود، نیز وجود نداشت. چهار میلیون اهالی تهران يك میلیون اتومبیل شخصی داشتند که چندین تن مواد سمی وارد جو می کردند. حتی خانه ها با نفت گرم می شدند که خود یکی از دلایل اصلی وجود دود برفراز شهر بود. اما با این حال هیچیک از این عوامل نمی توانست شوقی را که برای درود فرستادن به کشوری که نزدیک به چهار سال صرف آموختن تاریخ و زبان آن کرده بودم، مگر کند.

افسر جوان و چابکی از اداره گذرنامه پس از واریسی دقیق گذرنامه من مهر ورود در آن زد و سپس وارد محوطه گمرک شدم. در آنجا مترجم کمیته دولتی روابط اقتصادی به استقبال آمد و پس از آنکه بارهایم را تحویل گرفتم، به سوی در خروجی رفتیم. تعجب می کردم که چطور هیچکس بارهای ما را واریسی نکرد و در واقع هیچ افسر گمرکی در هیچ جا دیده نمی شد. همه کارها آنقدر سریع انجام شد که من پیش از آنکه پی ببرم چه کارهایی دارد صورت می گیرد، خود را همراه با سایر متخصصان شوروی که همسفرم بودند، در اتوبوس یافتیم. آنگاه به سوی مرکز شهر به حرکت درآمدیم.

شخصتین چیزی که دیدم پناشی بود که با نورافکن های متعددی روشن شده بود و آن را به مناسبت ۲۵۰۰ امین سال شاهنشاهی ایران در سال ۱۹۷۱ ساخته بودند. آن را «شهید» می نامیدند که به معنی یادبود شاهان است و به سفارش ایران توسط چک ها ساخته شده است. احساس ملی گرائی ایرانی در ارتباط با ۲۵۰۰ امین سال بنیانگذاری کشور به اوج تازه ای رسیده بود. دولت نیرومندی به رهبری هخامنشیان در آغاز سده چهارم پیش از میلاد در ایران ایجاد شد. سر زمین های این دولت از مصر تا هند امتداد یافت. از آن زمان تاکنون ایران هرگز حاکمیت ملی خود را از دست نداده است. این کشور در جوار مصر، یونان و روم به حیات خود ادامه داده است. در اوائل سده هفتم میلادی ایران به انقیاد قبایل عرب مسلمان درآمد که دین اسلام را به این کشور تحمیل کردند. اما اعراب خود در مراحل اولیه تری از رشد بودند و فرهنگ ایرانی آنها را یکی در خود حل کرد. اعراب تنها

بقیه در شماره آینده

در ایران هیچ تباری اکثریت ندارد!

مهرداد ارفع زاده

بخش بندی ایران یا تقسیمات کشوری، هرچند مکرراً اصلاح شده است، اما با دو برابر شدن جمعیت طی مدت سی سال و افزایش شهرنشینی، از آنجا که در ابتدا نیز بنیاد درستی نداشته است، نیازمند بازبینی کامل است، تا با کمک دانشوران رشته های جغرافیا، اقتصاد، فرهنگ پویژه ادبیات، مردم شناسی، جامعه شناسی، آمار طرحی در خور فراهم گردد و در آن معیار های اصلاح در آینده نیز پیشنهاد شود و به مجلس استان ها (که از آن خواهم گفت) برای قانونی شدن تقدیم گردد.

نباید فراموش کرد، هر طرح عدم تمرکز که بر پایه برداشت های تباری و زبانی، بی بها دادن به واقعیت مناطق عملی شود، راه بجائی نخواهد برد چه بسا مشکل ها را بیشتر کند.

اشتباهی که بسیاری به آن دچارند، پویژه هیئت های حاکمه نظام دیروز و امروز و نیز پارهای از گروه های سیاسی چپ، این است که وظایف دو گانه دولت را بهم می آمیزند و دو رشته جدا ازم را یکتا می پندارند، و نا بسامانی در سیاستگزاری ها به بار می آورند.

یک رشته از وظایف دولت، وظایف حاکمیت است، رشته دیگر وظایف تصدی است. به بیان روشن تر، دولت اعمال حاکمیت میکند و اعمال تصدی دارد.

حاکمیت، قدرت ناشی از استقلال دولت که برترین قدرت کشور است، به آزادی بر سراسر سرزمین و بر همه شهر و رندان و همه ساکنان اعمال میشود.

اعتبار قوای سه گانه تقنینی، اجرائی و قضائی ناشی از حاکمیت است. حاکمیت حق مشاع غیرقابل تفکیک، انحلال و واگذاری است، که برقراری نظم عمومی، دفاع از کشور، حفظ مرز ها، تعیین سیاست خارجی و سیاست کلی، حفظ و پیشبرد فرهنگ ملی، نگهداری نفایس و آثار تاریخی، رواج زبان و شیوه های اداره که ضروری حفظ استقلال است از تبعات آنست. ترک یا واگذاری هر یک از وظایف حاکمیت گاه بی درنگ و گاه اندک اندک به زوال استقلال کشور می انجامد.

اما وظیفه تصدی، کارسازی دولت در امور رفاهی است. این رشته از وظایف که در زمان ما گسترش یافته است، برای همه کشور و همه اتباع یکسان نیست، در یک زمان و به یک شیوه نیست.

ترک و تعطیل و ناتوانی در انجام آنها یا واگذار کردنشان به دیگران به زوال استقلال نمی انجامد. دولت در انجام وظایف رفاهی چون شهروندان است. وقتی دولت قضایی باز میکند یا بیمارستان میسازد مانند تبعه خود باید در قضایی ترخ و وزن و دستور های بهداشتی و...

مسئله ملی موضوعی است که در باره اش چند بار نوشته ام. از آن شمار «نیونگ خود مختاری» و «مجلس استان ها». آخرین نوشته ام در این زمینه «آشفته پنداری سیاسی و تمامیت ارضی» است. (۴۰ آبان ۶۹) که در آن چند گروه سیاسی از جمله حزب دمکراتیک مردم ایران درباب همکاری با حزب دمکرات کرمنستان مورد پرسش قرار گرفته اند. بدین مناسبت نکاتی را که شرح مفصل ترشان در آن نوشته ها آمده است، مختصراً اشاره میکنم.

دربخش بندی کشور، تنها مسأله «تبار» های ایرانی مطرح نیست. «مناطق» اگر نه بیش از تبارها بستکم امروز به اندازه آن اهمیت دارد و فردا به یقین بیشتر. (راژه تبار و قوم اصطلاحی است که به تساهل بکار میبرم زیرا تفاوت ها گاه زبانی است، گاه گویش یا لهجه، جز در چند مورد ریشه نژادی و قومی مشخص نمی بینم. گو آنکه قصه نژاد و نژاد خالص اغلب افسانه باقی است.)

برای نمونه، آذری زبان های ما نه تنها گویش های گوناگون و تبار های مختلف دارند، (بیش از نیمی از آنان با دیگر ایرانیان چنان آمیخته اند که تمیز دادن شان ممکن نیست مانند دهها هزار نفر از آذری ساکن تهران.) در مناطق متفاوت با خصوصیت های اقتصادی، اجتماعی و اقلیمی غیر مشابه زندگی میکنند، مانند تبریز و اطرافش، زنجان و نور و برش، تاکستان و همدان تا پشت شهر های قزوین و کرج، در فارس چون قشقای ها، از اردبیل تا آستارا و... کرد زبان های ما نیز چنین اند، بنگرید به تفاوت های کرمانشاه (بزرگترین شهر کرد نشین جهان) با سنندج و سقز یا با اورامان و سرمدت، گیل زبان ها نیز مانند آنها، از نزدیک آستارا تا فومنات، رشت و دور و برش، رانکوه تا طالقان، چهار محال تنکابن، مازندران، گرگان و نشت و نیز از نور تا نزدیک کن پشت تهران. در فارس، خراسان و دیگر بخش های کشور نیز بدین سان است.

خصوصیت هر منطقه در آمیزه ای از زبان، گویش، طرز تولید، آب و هوا، بلندی و پستی، آداب و رسوم، گزینش شیوه های اداره اقتصادی و اجتماعی و در نتیجه سیاسی ویژه ای را ضروری میسازد که کمتر به کار اداره دیگر منطقه های همزبان یا هم تبار شبیه می آید، اما تمامی پیکره زندگی فردی و اجتماعی مردم را در بر میگیرد. (که توضیح خواهم داد به امر حاکمیت مربوط نیست.)

حاجبائی، کوچ و مهاجرت گروه های تباری و زبانی روز به روز با گسترش شهرنشینی و تمرکز و تخصص در تولید و «خدمات» بیشتر میشود ناچار مناطق در برابر تبار ها اهمیت افزونتری مییابند.

را رعایت کند در بیمارستان هم بهمین نحو. آنچه در اداره غیر متمرکز کشور قابل تقسیم و واگذاری به بخش های کشور (به تبار ها و مناطق) است وظایف تصدی است. وظایف حاکمیت را نمیتوان تقسیم کرد و واگذاشت، ارتش سقز و دماوند نمیتوان داشت. در خوی و مکران نمیتوان اسکناس محلی رواج داد. سیاست خارجی ایالت خراسان یا ایالت کهکیلویه بی معنی است.

بر اساس ماهیت مشاع و غیر قابل تقسیم حق حاکمیت است، که این حق از آن همه پنجاه و چند میلیون ایرانی است به یکسان. از اینروست که هیچ اکثریت محلی در هیچیک از ایالت ها و شهر ها چه کوچک و چه بزرگ نمیتوانند جداسری بخواهند. براین اساس است که اگر فی المثل همه مردم شهر کرج بی هیچ استثناء، آزادانه و آگاهانه، با قصد و اراده رأی دهند تا کرج جزء فرانسه شود، چنین رأیی باطل است و پیشیزی نمی آرد، زیرا همه مردم

ایران، از لر و مکرانی و خراسانی و... نسبت بهر تکه سنگ هر وجب خاک هر قطره آب کوه نشت و رود و فضای کرج حق حاکمیت دارند که همه مردم کرج نمیتوانند به هیچ جزء آن خدشه ای وارد سازند. براین اساس ماهی دریای خزر، نفت ساحل ایرانی خلیج فارس، جنگل مازندران، مس سرچشمه، چهل ستون اصفهان، آثار تخت جمشید از آن همه مردم ایرانیست. اما چگونگی ساختمان یا اداره باغ شهر، بیمارستان، سالن نمایش، مرکز فرهنگی و... در شهر های صحته یا برازجان و کرج... با اهالی آنهاست.

پندار بی پایه و بی سر و بنی که ذهن برخی از اهل سیاست را آشفته است، قصه فدرالیسم است. می خوانیم که از جمهوری فدرال حتی سلطنت فدرال ایران می نویسند، بی آنکه در میانی تاریخی و بنیاد های حقوقی اش اندیشه کنند.

کنفدراسیون، فدراسیون، دولت فدرال، همسازی حاکمیت های مستقل از هم است برای ایجاد حاکمیتی بزرگتر، در گستره ای وسیعتر. که انواع دانبطلبانه و تمحیلی اش در جهان کم نیست. فدرال های ماندنی آنها هستند که بر زمینه همزیستی تاریخی و همفرهنگی و منافع مشترک حال و آینده بنا شوند.

اصل در فدرالیسم وجود حاکمیت هاست، چون پیش شرط بنیاد دولت. مانند آنچه در اروپای امروز می بینیم و دیروز در آلمان و سوئیس گذشت. حاکمیت های جدا و مستقل، بخشهای از فدرال بسوی حاکمیت یکتاست. چنانکه آنها که روزگاری بیشتر بایری بودند امروز بیشتر آلمانی اند. آنها که نیویورکی ویرجینیایی بودند امروز بیشتر امریکائی اند. قوانین فدرال در سوئیس، ایالات متحده امریکا، آلمان و... هر سال بر قوانین کانتن ها و ایالت ها چیره تو میشود. این آن سپری است که در دور بست تاریخ، ایران یا چین و در میانه تاریخ، انگلستان و فرانسه بخود دیده اند. هر یک در شرایط تاریخی، زمانی، به شیوه خود.

به عمر فدرال های مشهور که بنگریم موضوع روشن تر میشود، آلمان فدرال ۱۲۰ ساله است ایالات متحده امریکا ۲۱۵ ساله.

خواست فدرالیسم برای ایران امروز نشان

نا آگاهی تاریخی، بی توجهی به میانی حقوق اساسی و سهل انگاری خطرناک در کار سیاست است. فدرال کردن ایران کاری است ارتجاعی، بستکم بازگشت به میانه دوره صفوی (زمان شاه صفی) است. این کار از جهت حقوقی و سیاسی در صورتی ممکن است که نخست برای هر منطقه و تبار چهل حاکمیت شود. (چنانکه پیشتر آمد حدود مرز هیچیک از تبار ها و مناطق هنوز به تقریب در تخمین نیز معلوم نیست. و جز جنگ و جدال پایان ناپذیر پی آمده ندارد) باید دولتهای ترکمنی، مازندرانی، تنکابنی، کورمانشاهی، لوستانی، سیستانی، مهابادی، پوشهری وده ها دولت ساختگی دیگر آرد. چنانکه بخش جاسوسی روسیه، (در آذربایجان شمالی)، جمهوری مهاباد و حکومت فرقه دمکرات آذربایجان را ساخته بود.

سپس باید این حاکمیت ها را بیشتر به زور گرد هم آورد زیرا کافی است يك یا چند دولت که در میانه دیگران قرار دارند نخواهند به آنان بپیوندند. آنگاه بحث های پایان ناپذیر حذف بخشهای اساسی حاکمیت آنها را خواهند داشت، که هیچ معلوم نیست هریک از آنها کدام حد از فدرالیزم را برمیگزینند.

آیا بجا نیست از هواداران آشفته اندیش فدرالیزم پهرسیم حاکمیت هائی را که میخواهید بهم پیوسته کنید از کجا می آورید؟ فدرالیسم زمانی برای ما مطرح خواهد شد که بخشهای جدا شده از ایران- به زور و در جنگ جدا شده- رها شوند استقلال خود را یکف آورند و آنگاه بر اساس همفرهنگی و منافع آتی و آتی بخواهند با ما یکتا شوند که سیر آن یکتائی دوره ای فدرالی را الزامی می کند چرا که گسستگی تاریخی در آن سرزمین ها وجود حاکمیت های تازه را در جدائی از سلطه استعماری ضروری کرده است.

سیاست عدم تمرکز، تقسیم وظایف تصدی دولت میان استان هاست. برخلاف آنکه بسیاری سهل انگارانه در مورد این کار به به و چه چه میکنند کاری آسان نیست و بهر ترتیب در وضع و حال امروز گاه حتی مفید نیز نیست. نهاد هائی چون انجمن های ایالتی و ولایتی و شهری که در قانون مشروطه و پس از آن پیش بینی شده اند مشکل را حل نمی کنند و نمی توانند تعادل اجتماعی را بپار آورند.

از خود پهرسیم یا سطح نازل زندگی و تولید و دانش و من آیا واگذاری بخش های رفاهی (که به مثابه ابدی ساختن فقر و عقب ماندگی در بسیاری از استانها نیست؟ آیا آنها از پس مدیریت و هزینه کار های لازم برمیآیند؟ گذشته از این آیا اهل سیاست اندیشیده اند که مساله تعادل اجتماعی در مردم سالاری آینده مشکل تر از امروز و دیروز خواهد بود؟ در دمکراسی احزاب برپایه جلب آرای موافق حکومت می کنند و طبعاً هر يك در بخشی از کشور نفوذ دارند و در نتیجه وابستگی محلی.

آیا همدستی چند حزب که نمایندگان تهران، آذربایجان و خراسان را شامل باشند کافی است اکثریتی پدید آورد که به آسانی سبب دراز دستی آنها در سهم بری از درآمد ملی باشد؟ شرایط مناسب رشد و رفاه را به سود تجدید انتخاب خود و حفظ حکومت، تنها به استان های پر جمعیت محدود کنند؟ آیا توجیه سیاسی

و اقتصادی اینگونه سیاست ها بشوار است؟ آیا جاه چوئی و قدرت طلبی در رگ و جان سیاستگران جامعه ما از دیگر کشور ها کمتر است؟

انجمن های ایالتی و ولایتی آن زمان که کارائی داشت، برپا نشد، امروز جز مسکنی موقت نیست. چاره اساسی باید یافت که با میانی مردم سالاری و اخیل حاکمیت ملی و ساخت طبیعی و منافع آتی و آتی جامعه ما هماهنگ باشد و مجال ترغیب را از خان و خانک زاده هائی که در آرزوی پرزیدنت شدن هر روز به دامن بیگانه ای می آویزند سلب کرد.

برای تعادل اجتماعی باید قدرت سیاسی بویژه در بخش حاکمیت قانونی، برای تقسیم درآمد ملی از منابع طبیعی، چنان پایه ریزی شود که در برنامه های رشد و توسعه، استان های کوچک و کم شمار محروم نمانند و منش فرهنگی آنها حفظ شود. به این قصد میتوان در کنار مجلس ملی، مجلس استان ها را برپاساخت. وظایف حاکمیت را در امر قانونگذاری میان سه نهاد تقسیم کرد.

مجلس ملی بر پایه شمار جمعیت (۲۵۰ یا ۱۵۰ هزار تن يك نماینده) مجلس استان ها بر اساس تقسیمات کشوری دیگر با رعایت اصل، «مناطق

و تبار هاء) (هر استان ۲ یا ۳ نماینده) و مجلس بزرگ ملی (از ترکیب آن دو مجلس) برای نمونه، اگر دولت سراسری با رای مجلس ملی است تقسیمات کشوری و مسایل فرهنگی بعهده مجلس استان ها و حق تصویب بودجه عمومی و برنامه های پنجساله رشد و توسعه و مانند آنها یا مجلس بزرگ باشد. به این صورت استان های فقیر و کم جمعیت در امر حاکمیت ملی تأثیر گذار شوند، وژنه قانونگذاری شوند و در برقراری تعادل ملی کار ساز گردند.

در باب زبان ها و فرهنگ های منطقه ای: نباید از یاد برد که مساله زبانی و فرهنگی را در ایران آنها که وابسته به بیگانگان بودند چه در حکومت چه در میان مخالف های حکومت، ساخته اند.

در ایران هیچ تبار و منطقه ای اکثریت نیست تا بخواهد یا بتواند بیدگران تحصیل سلطه کند. ما همه اقلیت هائی هستیم که يك اکثریت تام را یعنی ملت ایران را میسازیم.

زبان مشترک همه ما زبان فارسی است که از آن فارس ها نیست. یکی از چند ده زبان ایرانی است که در سیر تاریخ رشد کرده و فراگیر یا همه گیر شده است. حکومت های گوناگون خراسانی، ترک، لر، آذری، دیلمی، مازندرانی و مانند آنها در طول یازده سده این زبان را رواج داده اند. ایرانیانی از تبارهای گوناگون و مناطق مختلف آثار ادبی، تاریخی، علمی به این زبان پدید آورده اند، تا امروز وسیله ارتباط شما و من شده است.

فرهنگ ایرانی نیز چیزی جز مجموعه فرهنگ های تباری، منطقه ای و محلی نیست. این ده ها و صد ها رشته فرهنگی در هم تنیده شده اند و تار و پود فرهنگ ایرانی ما را ساخته اند. پس ناتوانی یا نابودی هریک از آنها به اساس فرهنگ ملی زبان میرساند. نه تنها مردم هر منطقه و تبار، دولت مرکزی نیز وظیفه دارد، از همه این چشمه های فرهنگ

ملی نگهبانی کند. زبان هائی که ایرانی های امروز به آنها سخن میگویند چه از شاخه زبان های ایرانی باشد چه غیر ایرانی از آن سرزمین ماست و باید حفظ شوند و رشد یابند فرقی ندارد آذری باشد، کردی و طبری و جز آن.

این سرزمین مهاجر هاست از مهاجرت آریائی تا ترک ده ها گونه مهاجر های دیگر نیز به اینجا آمده اند و با بومی های پیش از خود آمیخته اند که امروز نتیجه آمیزش آنها ما ملت ایران شده ایم.

مجلس استانها نگهبان فرهنگ ملی یعنی واحد های فرهنگ محلی، تباری، منطقه ای و زبان های رایج در ایرانست. اگر آن مجلس برپا شود و کارائی یابد، انجمن های ایالتی و ولایتی میتوانند کار خود را به صورتی که نمایش سیاسی نباشد به انجام برسانند.

خلاصه ای از يك نامه رسیده

احساسات هیجان زده!

در شماره ۱۷ آن نشریه نامه ای کوتاه از دوستی کرد و ظاهراً کرد ایران چاپ شده که به هیچ وجه با واقعیات منطبق نبوده و تنها بیان احساسات هیجان زده فردی است که سخت تحت تأثیر وقایع روز بوده و فاجعه کردستان عراق در اوج خود بوده و عجیب اینجاست که ایشان هم نیروهای سیاسی ایران و هم مردم شریف ایران را مورد اتهامات واهی قرار داده و بدون اینکه توضیحی در انتهای نامه ایشان داده شود عین نامه کم محتوای این دوست چاپ گردیده است.

برای روشن شدن مطلب اشاره به چند نکته به نظر کافی است. آقا یا خانم ب.موکریانی می نویسند که «مجموعه اپوزیسیون ایرانی حالا در برابر فاجعه امروزینش (یعنی همان مساله مهاجرت کرد های عراقی) مهر سکوت بر لب زده اند» یا «در هیچ اعتراضی نه نیروی ایرانی به چشم می خورد نه صدای نیروی ایرانی بلند است» یا «هم چپ و هم راست و میانه در برابر ملت کرد و فجایع آن کر و کور می شوند» و خلاصه اینکه ایرانی و احزات اپوزیسیون و در غیره هیچکدام یاور مردم کرد نبوده اند و در مقابل فاجعه اخیر نیز نه اعتراضی و نه پول سیگاری برای کمک و نه همدردی و همبستگی با مردم کرد داشته اند!

این اتهامات را چگونه باید پاسخ گفت؟ فقط کافی است نشریات داخلی و خارجی ایرانیان را ورق زد و همبستگی پرشور مردم ایران و اپوزیسیون ایران را با مردم محروم و زجر کشیده کردستان دید. کما اینکه مردم ایران پذیرای نزدیک به دو میلیون کرد بوده اند و جمع آوری کمک از سراسر ایران برای هموعان کرد عراقی در ابعاد تحسین برانگیزی انجام گرفت و شاید به جرات بتوان گفت که در مقایسه با همسایگان دیگر کمک های ارسالی بین المللی با اطمینان بیشتری در ایران بین آوارگان زجر کشیده کرد تقسیم شد بطوری که این امر از جانب ارگانهای بین المللی نیز تأیید گردید و تمام این خدمات را باید به حساب همبستگی مردم ایران با مردم کردستان عراق گذاشت. آنچه که از خواندن نامه این دوست کرد به انسان نست می دهد نفرت عمیقی است که متأسفانه در خلال نامه ایشان به مجموعه ایرانیان غیر کرد وجود دارد.

در محافل سیاسی

نامه نهضت آزادی به رفسنجانی

در نامه ای که نهضت آزادی در ۲۵ اردیبهشت ماه به رفسنجانی و مسئولین قضایی کشور نوشته سخنان و مواضع پر تناقض سران رژیم در مورد آزادیها و مسئله فعالیت قانونی نهضت آزادی مورد بررسی انتقادی قرار گرفته و غیر قانونی بودن فعالیت نهضت بدلیل عدم پذیرش ولایت فقیه عملی غیر قانونی خوانده شده است. در نامه تاکید شده که: آنچه قانون می خواهد تمکین از قانون و التزام به تبعیت از آن است و لا غیر. نهضت آزادی در این نامه خواستار اعلام صریح قانونی بودن فعالیت نهضت آزادی، برگرداندن ساختمان دفتر مرکزی، آزادی اعضا دستگیر شده نهضت، لغو محدودیتهای متنوع و متعددی که بر سر راه فعالیت نهضت آزادی قرار داده، گردیده است. در ضمیمه این نامه سرگشاده نیز مطرح شده است که: «به نظر نهضت آزادی ایران حل کلیه مسایل فوق در درجه اول در گرو حل بحران سیاسی است. بحران سیاسی صرفاً محدود به عدم وجود حقوق و آزادیهای سیاسی برای گروههای مخالف نیست و تنها از آن ناشی نمی گردد، بلکه یک مفهوم عام تر و گسترده تری دارد که حاصل فقدان حاکمیت قانون در کشور است.»

نامه همسران ۹ نفر از زندانیان به

رفسنجانی

همسران آقایان علی اردلان، مهندس هاشم صباغیان، مهندس نظام الدین موجد، مهندس محمد توسلی، اکبر زرینه باف، مهندس عبدالعلی بازرگان، خسرو منصوریان، میر شمس شهستانی و دکتر حبیب داوران که از امضا کنندگان نامه ۹۰ نفره بوده اند، اخیراً پس از بی پاسخ ماندن تقاضایشان مبنی بر دیدار حضوری با رفسنجانی نامه مشترکی خطاب به وی ارسال کرده اند. در این نامه آمده است که: «اخیراً که در دادگاههای پسته بدون وکیل و غیر علنی، آنان را محاکمه نموده و بر خلاف

معمول دنیا و مقررات پدیدهی دادرسیها، آراء صادره را به آنان ابلاغ ننموده، در بلا تکلیفی و سرگردانی قرارشان داده اند. خوشبختانه در کیفر خواستهای صادره صحبت از اتهامات ناروای اولیه، خیانت و جاسوسی و غیره نشده است و تنها چومشان را امضای نامه شکایت برای رئیس جمهور کشور و اظهار نظر های سیاسی دانسته اند. در نامه پایان فوری ظلمهای گذشته در حق زندانیان تقاضا گردیده است.

احمد خمینی در تدارک برکناری

رفسنجانی

نشریه انقلاب اسلامی در شماره ۲۶ خود نوشته است که: «بنا بر خبر موثق واصل موسوی خوئینیها و محتشمی بطرف احمد خمینی تمایل شده اند و گروهی از طرفداران خمینی نیز به این تمایل پیوسته اند که تا کار از کار نگشته باید رفسنجانی را کنار زد و احمد خمینی را جانشین او کرد. استدلال این تمایل یکی بی حیثیت شدن بیش از اندازه رفسنجانی بخاطر شرکتش در تمامی افتخاح هاست که طی چند سال به استمرار انشاء شده اند و می شوند و دیگری شکست حکومت رفسنجانی در سیاست داخلی و خارجی است.»

ناراضی و تظاهرات

اکثر نشریات و محافل سیاسی خارج از کشور به درج و تفسیر اخبار مربوط به تظاهرات و نا آرامی های چند هفته اخیر کشور پرداخته اند. نشریان کیهان لندن، انقلاب اسلامی، اکثریت، فدائی و غیره و همچنین خبرگزاریهای خارجی نظیر رویتر هریک بخشی از اخبار مربوط به تظاهرات و نا آرامی های گسترده در تهران، اصفهان، زنجان، شهر ری، باقراباد ورامین، قم، اعتصاب کارگران کارخانه چیت سازی تبریز را منعکس کرده اند. تقریباً در بررسی همه این رویداد ها به ناخشنودی وسیع عمومی در مورد اوضاع اجتماعی و اقتصادی و گرانی سرسام آور قیمتها و افزایش سریع و مداوم آنها، فقر و فلاکت عمومی و ماهیت خود جوش اعتراضات اشاره شده است. مخالفت با اقدامات سرکوبگرانه پاسداران و مأمورین رژیم علیه «بدحجابی» و همچنین طرح جدید شرکت واحد اتوبوسرانی در ایجاد یک خط اتوبوس با بلیط ۵۰ ریالی (ه برابر بهای عادی بلیط اتوبوس) از دیگر عوامل تظاهرات گسترده اخیر نکر شده است.

کشته شدن ۵ نفر از مردم در درگیری با پاسداران و آتش زدن ۲۰ خودرو نولتی در باقراباد ورامین، دستگیری ۲۰۰ نفر و حمله به بانکها و ساختمانهای دولتی در اصفهان و بطور کلی روحیه عصیان مردم در اکثر اخبار مربوط به تظاهرات و نا آرامی های اخیر نقل و مورد تاکید قرار گرفته است.

دعوت حسن نژیبه به مناسبت سالگرد

۲۹ خرداد ماه

حسن نژیبه در مطلبی که به مناسبت ۲۹ خرداد روز خلع ید انگلیس از صنعت نفت ایران در شماره ۴۰ ماهنامه جمهوری خواهان ملی ایران درج گردیده، پس از اشاره به نقش سرنوشت ساز دکتر مصدق در این حادثه بزرگ ملی تاکید

کرده است که جنبش آزادیخواهان ملت ایران اکنون در انتظار خلع ید مهم دیگری از رژیم «خونین و ویرانگر» جمهوری اسلامی است. به اعتقاد نژیبه هدف سیاست انتخابات آزاد باید تدارک انتقال قدرت حکومت به ملت ایران باشد و چنین تدارکی مستلزم همفکری و همکاری بین اپوزیسیون همگام و متجانس بر پایه وجود مشترک و نیز توافق در چند شعار عملی منبعت از خواست های عاجل مردم و قابل ارائه به مردم از لحاظ مقتضیات ملی و بین المللی با هدف تئیس «نیروی ائتلافی جانشین» است که باید از هم اکنون در اندیشه آن بود و از قوه به فعل درآورد. به اعتقاد حسن نژیبه اکنون زمان آن فرارسیده است که آزادیخواهان ایران بدون کمترین تردید ضمن تعقیب سیاست انتخابات آزاد و توأم با آن خود را برای تصدی حکومت در چند مرحله مهیا سازند. اول: بررسی امکان تشکیل «دولت آزاد ایران در خارج از کشور». دوم: تامین و تدارک تشکیل «دولت ائتلافی موقت» به صورت حکومت وحدت ملی برای زمان بعد از سقوط رژیم با مأموریت اصلی تئیس مجلس مؤسسان. سوم: مجاهدت برای پی ریزی اصل «الترتانس» به منظور تشکیل دولتهای حزبی به تناوب به اقتضای دمکراسی که مستلزم فعالیت آزاد سیاسی در قالب احزاب متعدد از هر گرایش فکری است و تئیس آنها از هم اکنون باید مستمراً ترغیب و خاطر نشان گردد.

بازتاب ترور دکتر شا یور بختیار

کلیه سازمانها و شخصیتهای سیاسی اپوزیسیون خارج از کشور و منجمله شاخه های مختلف سلطنت طلبان، سازمان جمهوری خواهان ملی ایران، نهضت مقاومت ملی ایران، جبهه ملی ایران در اروپا، سازمان سوسیالیستهای ایران، حزب دمکرات کردستان ایران، نشریه انقلاب اسلامی، سازمان اکثریت، سازمان فدائیان خلق ایران و سازمان فدایی در موضع گیریهای خود ترور دکتر شاهپور بختیار را جنایت رژیم ج.ا. دانسته اند. در اخبار و تفاسیر مربوط به ترور دکتر بختیار بسیاری از نیرو های اپوزیسیون و نیز برخی از نشریات خارجی نظیر اشپگل به یک شبکه تروریستی و آدم کشی ج.ا. در خارج از کشور که ترور مداوم شخصیتهای مؤثر و سرشناس اپوزیسیون طبق یک لیست طراحی شده وظیفه اصلی آن است، اشاره شده است. مطابق این اخبار رژیم ج.ا. ۲۴ ساعت قبل از ترور در انتظار وقوع و دریافت خبر آن بوده است. برخی از نشریات خارجی نظیر اشپگل اخباری در مورد وجود یک مرکز تربیت تروریست در سودان و لیست ۱۲ نفر از شخصیتهایی که باید به قتل برسند، منتشر کرده اند.

تروریسم دولتی جمهوری اسلامی همچنان جنایت می‌کند

کمیته همبستگی برای دمکراسی در ایران قتل فجیع دکتر شاپور بختیار رهبر نهضت مقاومت ملی ایران و همراهش را که روز چهارشنبه ۱۶ مرداد به ضرب چاقو در منزلش واقع در حومه پاریس بوقوع پیوست شدت معکوم می‌کند.

این ترور وحشیانه بدون تردید ادامه ساسله قتل‌هایی است که تا کنون شخصیت‌هایی همچون دکتر سامی، دکتر عبد الرحمن قاسملو، دکتر کاظم رجوی، غلام کشاورز، دکتر پرومند و... در داخل و خارج از کشور قربانیان آن بوده‌اند. تداوم این ترور هاو نوع انتخاب قربانیان که هدف آن محو فیزیکی شخصیت‌های سرشناس و مؤثر اپوزیسیون جمهوری اسلامی است، جای هیچگونه تردیدی نمی‌گذارد که سر رشته این جنایات در دست‌های تبهکار جمهوری اسلامی است...

کمیته همبستگی برای دمکراسی در ایران به همه نیرو های اپوزیسیون جمهوری اسلامی هشدار می‌دهد تا به هشیاری خود در برابر تروریسم دولتی جمهوری اسلامی بپرزایند و از دولتهای جهان می‌خواهیم تا رژیم را برای رعایت حقوق بشر و موازین بین المللی زیر فشار جدی قرار دهند.

کمیته همبستگی برای دمکراسی در ایران سوئد

سازمان فدایی ایران-سوئد

سازمان فدائیان خلق ایران- سوئد

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)-سوئد

کانون فرهنگی سیاسی خلق ترکمن ایران- سوئد

حزب دمکرات کردستان ایران-سوئد

حزب دمکراتیک مردم ایران- سوئد

۱۷ مرداد ۱۳۷۰

ترجمه سوئدی این متن نیز در اختیار محافل سیاسی و مطبوعات سوئد قرار گرفته است.

اعتراض به جنایات رژیم در اتریش

در پاسخ به فراخوان نهضت مقاومت ملی ایران در اتریش در رابطه با ترور دکتر بختیار و سروش کتبیبه چند سازمان سیاسی ایرانی مشترکاً نامه سرگشاده ای به رئیس جمهور فرانسه ارسال نمودند. در این نامه ضمن برشمردن چند نمونه از ترور های سیاسی ایرانیان خارج از کشور در ظرف ۲ سال اخیر و ابراز نگرانی نسبت به بی توجهی غرب به این جنایات بخاطرزدیکی به جمهوری اسلامی از آقای میتران درخواست شده است که قاتلین بختیار را دستگیر و محاکمه کنند و اجیر کنندگان آنها را به افکار عمومی جهانیان معرفی نمایند. در خاتمه از آقای میتران خواسته شده که تا روشن شدن جریان قتل، سفر خود به ایران را به تعویق بیندازد.

درپای این اطلاعیه امضای این سازمانها و احزاب بچشم می‌خورد: ۱- نهضت مقاومت ملی ایران- شاخه اتریش ۲- حزب دمکرات کردستان

ایران-اتریش ۳- هواداران سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در اتریش ۴-حزب دمکراتیک مردم ایران- اتریش ۵- جمهوری خواهان ملی ایران در اتریش

هلند:

ترور را محکوم کنیم!

اعلامیه درباره ترور دکتر شاپور

بختیار

بار دیگر یکی از چهره های نیرو های مخالف رژیم جمهوری اسلامی در خارج از کشور ترور گردید. دکتر شاپور بختیار رهبر نهضت مقاومت ملی ایران روز سه شنبه ۱۴ مرداد ماه در منزل خود در پاریس بطرز وحشیانه ای توسط ضربات کارد از پای در آمد.

در سالهای اخیر دهها نفر از رهبران و فعالین اپوزیسیون رژیم اسلامی در خارج از کشور مورد سوء قصد قرار گرفته‌اند...

ما احزاب و سازمانهای سیاسی ترور دکتر شاپور بختیار را شدیداً محکوم می‌کنیم و از تمامی نیرو های اپوزیسیون و شخصیت‌های فرهنگی و سیاسی در هلند دعوت می‌کنیم برای یک اقدام یکپارچه بمنظور مقابله جدی با تروریسم دولتی جمهوری اسلامی ایران که ابعاد بسیار خطرناکی بخود گرفته است، متحد شوند.

ما از دولت هلند می‌خواهیم که موضوع ترور های انجام شده را، در پارلمان اروپا مطرح نماید و مجدانه خواستار تصمیمات عملی برای جلوگیری از تروریسم دولتی جمهوری اسلامی ایران شود.

حزب دمکرات کردستان ایران- کمیته هلند

نهضت مقاومت ملی ایران- هلند

حزب دمکراتیک مردم ایران- سازمان هلند

ماه اگوست ۱۹۹۱- هلند

باید یادآوری کرد که این اعلامیه که خلاصه ای از آن از نظراتان گذشت، طی تظاهراتی بوسیله هواداران سازمانهای مذکور و ایرانیان مقیم هلند، تسلیم پارلمان هلند و سفارت فرانسه شده است.

سخنرانی مسئول مقاومت ملی هلند

دوگرمی داشت یاد دکتر بختیار

در مراسمی که به یاد بود دکتر بختیار در شهر لاهه هلند در تاریخ ۱۷ اوت برگزار گردید، داریوش مجلسی مسئول نهضت مقاومت ملی طی سخنرانی، گوشه‌هایی از زندگی و مبارزات دکتر شاپور بختیار را برشمرد.

وی ضمن تاکید بر ادامه راه نهضت مقاومت ملی تاکید کرد که راه آینده نهضت که راه حل ایران را در یک مبارزه سیاسی، طرد هرگونه حرکت نظامی و مسلحانه و برپایی یک دمکراسی مردمی و کثرت گرا میدانند و بالاتر از همه پراه مصدق اعتقاد دارند....

«...برای ما و چپ دمکرات دموکراسی و عدالت اجتماعی در ابعاد بسیار وسیع آن دو بحث جدا ازهم نیستند. صف بندی و یاریگری فقط با نیروهایی ممکن است که قبل از رای نهایی ملت ایران نه تاج پانشاهی را به سر کسی گذارده‌اند و نه ردای ریاست جمهوری را

برای شخصی دوخته‌اند و نه وعده جامعه توحیدی بدون طبقه را به کسی داده‌اند ولی جدا از همکاری در یک صف، راه دیالوگ و صحبت را با تمام گروهها باز می‌گذاریم.»

ادامه حملات جناح رادیکال سلطنت

طلب

جناح رادیکال سلطنت طلب به حملات خود به «هم میهنان به طمع افتاده، که خواستار بازگشت به ایران تحت رژیم ولایت فقیه میباشند ادامه میدهد. داریوش همایون و کتانه سلطانی، در مقالات پی در پی خود در شماره های اخیر کیهان لندن و از جمله شماره ۳۶۷ به بی فایده‌گی تلاش برای استحاله رژیم اسلامی اشاره می‌کنند و تمام تمهیدات رفسنجانی برای رفورم در ساختار حکومت اسلامی را از سرناچاری و برای حفظ ارکان اساسی رژیم میدانند. کتانه سلطانی می‌گوید: «وقتی ما خود آب تویه پر سر رژیم می‌ریزیم، چرا غربی ها نریزند؟». وی ضمن اشاره به سوچوشی کشور های غربی می‌نویسد: «از ماست که بر ماست». داریوش همایون نیز در مقاله خود تحت عنوان «جای آن شور پیکار خالی است»، به مخالفان رژیم چنین روحیه میدهد: «پیروزمندان ۱۳۵۷ تا یکی دو سال پیش از آن خود نیز جایگزینی شان را جدی نمی‌گرفتند. این مقایسه نشان میدهد که نباید خسته شد و روحیه باخت و نباید درباره جایگزین و در میان نبودنش بیش از حد قلم فرسود.»

تجربه انتخابات آزاد را از دست ندهیم

در همان شماره کیهان لندن (۳۶۷) مقاله ای از دکتر منوچهر کمالی طه تحت عنوان فوق چاپ شده که در آن نویسنده برخلاف جناح رادیکال سلطنت طلب می‌گوید «حتی اگر رژیم حاکم در انتخابات آزاد برنده شود، اشکالی ندارد، زیرا ایرانیان مسئله دردناک دیگری را در درون خود کشف خواهند کرد... او بر آنست که مردم و جامعه ایران قبل و بیش از هر چیز به سابقه و تجربه انتخابات آزاد نیاز دارند و در این راه باید بر کینه ها پا نهاده شود و فرصتی که سوسر میزند از دست داده نشود.

مصاحبه فرح دیبا

فرح دیبا پس از مدتها سکوت، اینبار در مصاحبه ای با منصوره پیرنیا که در کیهان لندن شماره ۳۶۵ و ۳۶۶ چاپ شده به خاطرات خود در دوران فرار از ایران و تشدید بیماری شاه و سرانجام مرگ وی اشاره کرده است. وی به نقش انور سادات بخاطر تنها نگذاشتن شاه اشاره کرده و بطور ضمنی چنانچهائی از سلطنت طلبان و احتمالاً اطرافیان شاه را بخاطر کنار کشیدن و بعداً بخاطر شکاف انداختن میان او و رضا پهلوی مورد انتقاد قرار داده است. در مورد سرنوشت تلخ و محنت بار شاه در دوران فرار و سپس بیماری و مرگ او مقالات و کتب زیادی چاپ شده که آخرین آنها کتاب «آخرین سفر شاه» نام دارد که در ایران ترجمه و چاپ شده است.

بقیه در صفحه ۳۵

سیمین بهبهانی، دکتر رضا پراهنی، هوشنگ گلشیری و جواد مجابی با ارسال نامه های مشترکی به مطبوعات و مقامات قضایی کشور علیه هتاکي ها و پرونده سازيهايي که مطبوعات دولتي عليه آنها و ديگر نویسندگان و شاعران و هنرمندان و مطبوعات مستقل کشور براه انداخته اند، اعلام جرم کرده اند. در این اعلام جرم مشترک از جمله می خوانیم که: «چند ماه است که روزنامه کیهان و شاخه خارجی آن کیهان هوایی به طور مستمر علیه ما نویسندگان و شاعران و سایر نست به قلمان کشور به اتهام مختلف نست به نشر اکاذیب، افترا و هتک حرمت زده است. این پرونده سازی که در رأس آن آقای مهدی نصیری مدیر مسئول روزنامه کیهان قرار دارد امنیت و حیثیت ما را ملعبه قرار داده است طوری که ما و سایر نویسندگان کشور مدام در مظان اتهامات واهی قرار می گیریم و عملاً امنیت خود و خانواده های خود را در مخاطره می بینیم» در این نامه سپس با استناد به قانون اساسی کشور علیه روزنامه کیهان و دیگر پرونده سازان اعلام جرم گردیده است. تعدادی دیگر از نویسندگان و شاعران کشور نیز از جمله محمد علی سپانلو و غلامحسین سالمی با ارسال نامه هایی به کیهان و مقامات قضایی خواستار بازتاب پاسخ های خود در آن روزنامه و رسیدگی مقامات قضایی به اتهاماتی که به آنها نسبت داده شده است، گردیدند.

فعالیت های فرهنگی خارج از کشور

امیر حسین چهل تن پس از سفر فرهنگی خود به آلمان طی گزارش کوتاهی در آدینه شماره ۵۹ با اشاره به انبوه فعالیت های فرهنگی خارج از کشور، از ادبیات ویژه ای که در خارج از مرز ها در حال شکل گیری است، سخن به بیان آورده است. وی در باره صد ها جلد کتاب و نشریه ای که در زمینه های فرهنگی در خارج از کشور منتشر می گردد که به لحاظ غنای فرهنگی و بار ادبی از بسیاری از نشریات مشابه در ایران چیزی کم ندارند، با شگفتی و تحسین سخن گفته است. و از اینکه در بررسی هایی که در نشریات داخل کشور در باره کم و کیف ادبیات یکی دو دهه اخیر صورت گرفته، اشاره ای به فعالیت های بیرون مرزی نشده است، گلایه کرده است. امیر حسین چهل تن به همه نشریات فرهنگی داخل کشور توصیه کرده است که به سهم خود به برقراری ارتباط با این پاره جدا شده کمک کنند.

تلاش برای علنیت در روزنامه سلام

روزنامه سلام که وابسته به یکی از جناح های تند رو می باشد، در پی انتشار ۱۲ پیش شماره از روز شنبه ۷ خرداد اعلام کرد که از این پس به طور منظم بعنوان يك روزنامه بامدای

در لابلای مطبوعات ایران

منتشر خواهد شد. سلام در اولین شماره منتظم خود تعهد کرده است که از کیهان اندیشه و تفکر دفاع کند و حقیقت ناب را از درون پدیده ها و رویداد ها کشف و در اختیار خوانندگان خود قرار دهد. انعکاس اخبار و حوادث داخلی و خارجی و از جمله برخی از گفتار های رادیو های فارسی زبان خارجی یکی از ویژگی های قابل توجه این روزنامه است که تا کنون در روزنامه های اسلامی سابقه نداشته است. این روزنامه همچنین برای اولین بار مبادرت به درج گزارش هایی از تظاهرات و ناراحتی های مردم کرده است. به گزارش این روزنامه روز جمعه ۵ تیر ماه نا آرامی های گسترده ای در اسفهان در پی تلاش مأموران کمیته برای بازداشت زنان ید حجاب به وقوع پیوست که به تیراندازی هوایی از طرف مأموران و بستگیری ۲۰۰ نفر انجامید. در این تظاهرات مردم به چند بانک و ساختمان دولتی حمله کرده و شیشه های آنها را شکستند. روزنامه سلام همچنین گزارش داد که در روز دوشنبه ۸ تیر ماه درگیری هایی بین اهالی محله باقرآباد شهر ری در جنوب تهران و مأموران پلیس و شهرداری بوجود آمد که طی آن ۱۳ خودروی شهرداری از قبیل تریلی، لودر و جیب به آتش کشیده شد. به نوشته این روزنامه مأمورین شهرداری قصد تخریب آلونک ها و منازلی که بدون جواز در این محله ساخته شده را داشتند ولی با مقاومت اهالی محله روبرو شدند. این روزنامه آن بخش از سخنان رفسنجانی در نماز جمعه را که گفته بود ۱۰۰ سال خراب کردیم حالا می خواهیم بسازیم، را که در دیگر روزنامه ها سانسور شده بود نقل کرده و مورد بررسی قرار داده است.

تلفات ایدز در ایران

خبرگزاری جمهوری اسلامی گزارش داد که شماره تلفات ایدز در کشور به ۲۵ نفر رسیده است. ۱۷ نفر از این افراد مبتلا به بیماری هموفیلی بوده و احتیاج به تزریق مرتب خون داشته اند. بنا به گزارش فوق ابتلاء این عده به ایدز از طریق تزریق خونهای آلوده به ویروس این بیماری صورت گرفته است.

بحث در باره آزادی بیان و مطبوعات

حملات وسیع نوپتی که اخیراً علیه نویسندگان و مطبوعات مستقل کشور براه افتاد، زمینه يك بحث جدی در باره ضرورت آزادی بیان و مطبوعات و بطور کلی مفهوم آزادی را در برخی از مطبوعات کشور فراهم آورده است. در این زمینه از جمله در شماره ۵۹ آدینه به دو مقاله بر می خوریم. غلامحسین ذاکری در مقاله ای با عنوان «آزادی يك بخش است» با تاکید براینکه بدون بحث و نظر و نقد بررسی آزادانه، تدوین هیچ برنامه رشد و توسعه و گام نهادن در راه پیشرفت اجتماعی، اقتصادی ممکن نیست نوشته است که: «اگر در جامعه ای فقط گروهی خاص حق اظهار نظر داشته باشند جایی برای بحث و انتقاد نمی ماند. بی علاقتی و بی تفاوتی بعنوان واکنش منفی مردم ریشه می دواند. در جوی بی تفاوت و غیبت مردم در صحنه نه استقلال کشور ماندنی است و نه توسعه اجتماعی، پیشرفت و ترقی بیار می آید.» نویسنده با تشریح فراز و نشیب هایی که آزادی در سال های پس از انقلاب داشته است. دهه هفتاد را نویدگر زیستن در فضایی آزاد و بازتر قلمداد کرده و آزادی خلق آثار فرهنگی را یکی از مهمترین جلوه های پارز آزادی دانسته است. وی تاکید کرده است هرکس آزاد است در چهارچوب قانون اساسی کشور به هر آنچه می خواهد باور داشته باشد، بنویسد. اما مجاز نیست، باورش را با ضربه زور و چماق به دیگران بقبولاند، یا به زور از بیان اندیشه ای جلوگیری کند. و اگر چنین است در جامعه ای که خود را آزاد می داند، آیا می توان آزادانه دروغ گفت، و به عقاید دیگران بی حرمتی و توهین کرد و چیز هایی نوشت و به چاپ رساند که حقیقت ندارد؟ به عقیده ذاکری قانون اساسی پاسدار حقوق جامعه است. قانون باید حد و حدود آزادی را تعیین کند، نه هر گروه و دسته ای که به تفسیر دلخواهانه آن می پردازد. در این جامعه، هر برخوردی فراتر از قانون علیه قانون اساسی است و از یاد نبریم که واژه آزادی اگر چه ۲ بخش است، اما آزادی تقسیم ناشدنی و يك بخش است.

مسعود بهنود نیز در مقاله دیگری با عنوان «حکومت آسان بی آینده است» مشخصات حکومت آسان را از جمله در آن دانسته است که آزادی را فریاد می زند اما آنرا برای موافقان خود نخیره می کند، به نظر وی حکومت آسان، چیزی است در ردیف «آشپزی آسان» که افراد را به وسوسه می اندازد و این همان کاری است که استالین، هیتلر، رضاخان، شاه کرده اند و صدام می کند. در مقاله فوق از جمله آمده است که:

«در جهان سوم، چه بسیار کسان که از زندان به قدرت رسیدند و می توان گفت که رهبران زندان دیده جهان سوم تا همین اواخر تعدادشان از کسانی که به طریق موروثی و یا پس از طی مدارج عالی به قدرت رسیدند بیشتر بود. به همین جهت در اینجا یافتن مبارزانی که در

قدرت شعار های قبلی خود را از یاد برده اند، چندان دشوار نیست...در این سوی دنیا، آزادی هنوز آنقدر نهادهای نشده است که افراد تصور کنند که بدون آن نمی توانند زندگی یا حکومت کنند. اما شاید طرفداران حکومت آسان اینرا نمی دانند که این نوع حکومت بی آینده است. همیشه کسانی وجود دارند که از سرنوشت دیگران پند نگرفته به راه آنها میروند و می پندارند خواهند توانست حاصل جمع ۲ و ۲ را این بار به ۵ برسانند. مسعود بهنود سپس مسئله آزادی را بطور مشخص در جریان سالهای پس از انقلاب از زاویه موافقان و مخالفان حکومت و نحوه برخورد رهبری کشور به دو مسأله اساسی یعنی تضاد های درونی حکومت و برخورد آنان با مظاهر تمدن امروزی یعنی آزادی و دموکراسی مورد بحث قرار داده و این ادعا را مطرح کرده است که: «چنانچه که فرمان امور را در دست گرفته است از نخستین روز تأسیس جمهوری اسلامی، منادی تجدد و ضدیت با واپس گرایی بود و چنانچه که در اقلیت افتاده است متهم به واپس گرایی می شد. به این ترتیب گفت و شنود اصلی درونی بر سر حکومت آسان یا حکومت مسطر و با آینده است.» نویسنده پس از آنکه یورش ماههای اخیر به آزادی بیان را نوعی انگیزشیون و تفتیش عقاید دانسته، تلاشهای دولت در زمینه بازسازی اقتصادی و بازگشت ایرانیان متخصص به کشور را از نشانه های عدم «واپس گرایی» دولت دانسته و در مقابل مخالفان این سیاستها در حکومت را، مدافعان حکومت آسان که با ترساندن ایرانی های مقیم خارج از بازگشت به وطن و وادار ساختن متخصصان و تکنوکراتهای کشور به خروج از کشور، گام بلندی به سوی وابستگی برمیدارند قلمداد کرده است. مسعود بهنود در پایان مقاله خود خواستار «آزادی برای همه» شده و نیز تأکید کرده است که: «آنها که در ایران مانده اند بر آن میلیونها ایرانی غیر مجرم که نور از وطن اند فضاقتی ندارند، اگر سختی هست باید زمانی که برگشتند دوستانه در گوششان بخوانیم. شاید آنها هم حکایت ها داشته باشند که بگویند. این گفت و گو باید درخانه خودمان برپا شود.»

سخنان داریوش فروهر در باره دکتر صدیقی

داریوش فروهر از رهبران جبهه ملی پس از سالها سکوت اخیراً به مناسبت فوت دکتر صدیقی به گفتگویی با مجله آدینه نشست و خاطرات و نظرات خود در باره وی را بیان کرده است. به نظر داریوش فروهر دکتر صدیقی در میان نزدیکان و یاران مصدق جدا افتاده ای بوده است که در دشوارترین لحظات دکتر مصدق را ترک نکرد و با وفاداری به آرمانهای ملی، پای بندی به اندیشه ها و اعتقاداتش پار ها به زندان افتاده و سرسختانه بر مواضع خود پای فشرده است. فروهر دکتر صدیقی را يك شخصیت سیاسی استثنائی دانسته و در باره علت برکناری وی از جبهه ملی گفته است که: «میان دکتر صدیقی و شماری از رهبران جبهه

ملی ناسازگاریهایی پدید آمد که تا پایان دوران زندان در نیمه شهریور ۱۳۴۲ دنبال یافت و سرانجام به آزردگی و کناره گیری عملی ایشان از جبهه ملی دوم کشید و ایشان دیگر در نشستهای شورا و هیئت اجراییه شرکت نکردند. از آن پس اختلافات در درون جبهه ملی (که با شعار «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» در برابر انقلاب سفید شاه موضع گیری کرده بود) بالا گرفت و اندکی بعد دکتر مصدق طرح سازمانی آنرا نارسا تلقی کرد و برنامه تازه ای برای پدید آوردن يك سازمان فراگیر ارائه داد.

در کوششهای بعدی برای پدید آوردن جبهه ملی سوم، دکتر صدیقی به دلیل همان آزردگیها شرکت نداشت اما برغم کنار ماندن به همه اندرز و امید میداد که کار را دنبال کنند....

پس از پیروزی انقلاب، دکتر صدیقی که سخت نگران آینده بود به پیشنهاد و پافشاری یاران نزدیک و رزمنده خود آماده شد که با جبهه ملی چهارم همکاری کند و درچند نشست شورای آن شرکت نمود ولی دیگر این سازمان گنجایش برخورداری از رهبری استوار ایشان را نداشت. فروهر در ادامه توضیحات خود درباره علت اصلی اختلافات درون رهبری جبهه ملی گفته است که در آن هنگام گفتگو هایی در زندان بین بعضی از رهبران آغاز شد که شاه با گرفتن امتیاز هایی به جبهه ملی آزادی عمل دهد. شماری از وابستگان شورا با این برنامه ناسازگاری نشان دادند. دکتر صدیقی که به همراه الهیار صالح و دکتر کریم سنجابی در گفتگو با فرستاده شاه شرکت داشت از روند کار راضی نبود. با پدید آمدن خیزش پانزدهم خرداد و آن

کشتار جمعی وحشتناک ناخشنودی ایشان نمایانتر شد. به نظر من دلیل اصلی جدایی ایشان را از جبهه ملی می توان ناخشنودی از ترکیب رهبری تلقی کرد.

داریوش فروهر در پایان افزوده است که: «من نمی پذیرم که دکتر صدیقی دل از سیاست و نخالت در سرنوشت مردم کنده باشد، من خودم بارها چه پیش از انقلاب و چه پس از آن در جهت گیریهای سیاسی از رهنمود های ایشان برخوردار شده ام....» به گمان من دکتر صدیقی از آن قماش سیاستگزاران بود که بدنبال فرصت سیاسی نمی رفت، فرصت سیاسی باید بدنبال دکتر صدیقی می آمد.»

ماهنامه بیان:

شکست سیاست دولت

رفسنجانی

ماهنامه بیان که دیدگاههای جناح تندرو را بازتاب میدهد در شماره خرداد ماه خود در مقاله ای تحت عنوان «دولت و ضرورت اصلاح» سیاستهای دولت رفسنجانی را به باد حمله گرفته و از جمله نوشته است که: «سیاست تکنوکراتها بر اساس این تز غلط استوار بود که گویا می توان با احیای سیاستهای اقتصادی قبل از انقلاب به نجات کشور همت گماشت. غافل از اینکه اگر چنان سیاستهایی می توانست توفیقی برای مجریانش حاصل نماید و راه حلی بر کشور ما و حتی کشور های جهان سوم محسوب گردد، رژیم شاه با تمام

پشتوانه بین المللی و دلار های امریکایی و هدایت مستقیم مستشاران خارجی می توانست موفق شود و از سقوط خود جلوگیری کند.» مقاله در ادامه می نویسد که: «این تکنوکراتها حتی موفق به جذب سرمایه های داخلی نیز نشدند. سرمایه دارانی که از طریق تجارت و یا به عبارت صحیح تر، غارت و چپاول به ثروتی هنگفت و میلیونها ریال و دلار دست یافته اند، چگونه بدون هیچگونه ابزار لازم و تنها با تمسین و ستایشهای توخالی به سمت تولید آنها از نوع صنعتی سوق داده می شوند؟ کدام سرمایه دار حاضر است منافع آتی و حاضر و آماده خود را فدای صنعتی شدن مملکت بنماید؟ کدام سرمایه دار حاضر است دست به سرمایه گذاری در کار های اساسی بزند؟ آنها کدام صنعت و کدام تولید؟ امروز آنقدر شکست این سیاست آشکار گردیده که سیاستگزاران اقتصادی دست نیاز به سوی سرمایه داران فراری طاغوتی و سرمایه داران خارجی دراز کرده اند.»

بحثی درباره روشنفکران

نشریه دنیای سخن در شماره ۴۱ خود گفتار اصلی خود را به درج آراء و عقاید کوناگون درباره مفهوم روشنفکر و وظیفه و نقش آن در جامعه اختصاص داده است و دیدگاههای شاهرخ تویسرکانی، دکتر عبدالکریم سروش، محمد باقر انصاری، ژان پل سارتر، آلبرکامو و برنارد شاور در این زمینه را منتشر کرده است.

شاهرخ تویسرکانی از جمله نوشته است که: «یگانه خصلت ما نار مشترک همه روشنفکران در تمام مقاطع تاریخی بی شک بریدن از سنت و تجدید نظر در استانداردهای دوشینه بوده

است. که این البته نه به مفهوم نلی سنت ها، بلکه جایگزین کردن سیاستی نو (ضد عادات مرسوم) بر شالوده های اندیشه ها و رفتار های مستعمل و انحصار طلب پیشین بوده است.» نویسنده پس از توضیحاتی در باره نقش تجدید نظر طلبانه و تجدد خواهانه روشنفکران ایرانی در عرصه های سیاست، شعر، موسیقی و هنر طی ۱۰۰ سال اخیر و جلوگیری از رشد آنها توسط حکومتهای ناپاب، امیر کبیر و مصدق را بعنوان دو نمونه بارز روشنفکر و دو اصلاح طلب وفادار به تاریخ و فرهنگ ایران مطرح کرده است. وی در جای دیگری تأکید می کند که: «اگر چه واقعیتی است که بعضی از ایرانیان تحصیل کرده در غرب در رفتار و کردار تحت تاثیر آن جوامع هستند، اما این ادعا جنبه عام ندارد و بی انصافی است اگر تمامی روشنفکران عصر حاضر را با چوب تکفیر «غرب زده» برانیم و ماهیت ایرانی آنان را نادیده انگاریم. روشنفکر امروز تجربه گذشته را پشت سر نهاده و می داند که روزگار تن زدن، مخالفت خوانی و رو در رو ایستادن بی هدف با تفکرات دیگران سپری شده است.»

دکتر عبدالریم سروش گوهر روشنفکری را رازدانی و باطن شناسی دانسته است و دلسوزی و خرافه ستیزی را از خصایل آنها دانسته است. به اعتقاد وی «هرگونه هوشمندی

کلوخ انداز را پاداش سنگ است

فریدون تنکابنی

خبر کودتای مسکو را که شنیدم، حسایی دمنگ شدم. یکی از «رفقای ارتدکس و استالینیست» تلفن زد و گفت: «خبر را شنیدی؟» با دلخوری گفتم: «بله» (کار می زدی، خونم در نمی آمد).

گفت: «به خاطر این خبر میمنت اثر، نیم بطر و دکا مسکوفسکایا رفتم بالا.»

گفتم: «پس گورباچف حق داشت و دکا را ممنوع کرد!»

گفت: «گورباچف رفت. همه چیزش هم با خودش رفت. برای همیشه.»

گفتم: «شب دراز است و قلندر بیدار.» سه روز بعد که کودتا مفتضحانه شکست خورد و گورباچف به مسکو بازگشت و یلتسین داشت در برابر صد ها هزار نفر سخنرانی می کرد، به آن «رفیق» تلفن زدم و گفتم: «خبر شکست کودتا را شنیدی؟»

با دلخوری گفتم: «بله» (معلوم بود کار می زدی، خونم در نمی آمد!)

گفتم: «به خاطر این خبر میمنت اثر، یک بطر و دکا مسکوفسکایا رفتم بالا، که گفته اند:

دسی آب خوردن پس از بد سگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال.»

گفت: «حالا دیگر چرا یک بطر، خواستی با من لچ و لچ بازی کنی؟»

گفتم: «نه، یک بطر رفتم بالا، یک چتول به سلامتی گورباچف، سه چتول به سلامتی یلتسین. یک فاتحه بدون الحمد هم برای کودتاجی هایی که خود کشی کرده اند، خواندم. حالا هم به تو و امثال تو پیروزی - ببخشید شروع - و شکست کودتا را تبریک و تسلیت می گویم!»

گفت: «چه بی مزه!»

گفتم: «زدی ضریبتی، ضریبتی نوش کن! زمانه، زمانه یلتسین است، استالین را فراموش کن!»

در لابلای ... بقیه از صفحه ۲۴

و دانشمندی و نظر ورزی و دلسوزی را نمی توان از جنس روشنفکری شمرد... و بر خلاف زعم پاره ای از منکران روشنفکری ذاتاً قابل جمع با دین بوده و هست.»

به اعتقاد محمد باقر انصاری سردبیر روزنامه تهران تایمز «روشنفکری در کشور های جهان سوم یا نوعی خود باختگی همراه است. این خود باختگی به دلیل زندگی آنها در جوامعی است که از نظر دانش و تکنیک معمولاً عقب تر هستند. آنها کشور های صنعتی را الگو قرار میدهند و در دانش، تکنولوژی، تمدن و حتی دموکراسی، اخلاق و فلسفه زندگی به این کشور ها چشم دوخته اند.»

کودتا و استقبال همه جانبه حزب توده از آن در روز های قبل از حادثه به مشام میرسد. ابتدا در شماره ۲۵۲ نامه مردم متن مصاحبه ای با لیگاجف از مرتجع ترین عناصر رهبری حزب کمونیست شوروی منتشر گردیده که در آن به شدت از ضرورت حفظ مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید، تحمیل انضباط بر وسایل ارتباط جمعی و جوی که دائماً به پخش «اطلاعات نادرست» مشغولند، دفاع از تمامیت ارضی شوروی و انترناسیونالیسم و ضرورت مبارزه قاطع با تجزیه طلبیان و عناصر مخرب، انتقاد از برخی سیاست های گورباچف و بویژه تأکید بر عدم صلاحیت و فتنه جویی یوریس یلسین، دفاع قاطع از تز خانه واحد سوسیالیستی و هزینه سنگینی که شوروی با از دست دادن گروهی از دول سوسیالیستی در اروپای شرقی پرداخت سخن رفته است. وی آشکارا از ضرورت دخالت در امور دول سوسیالیستی سابق و یاری رساندن به کمونیستهای اروپای شرقی سخن گفته و درباره دیکتاتور فاسدی مانند اریش هونکر تأکید کرده است که «من اطمینان دارم اغلب آنچه علیه رئیس جمهور سابق آلمان دمکراتیک گفته شده چیزی جز یک مشت پرچسب سرهم بندی شده در غرب نیست.» و در پایان سمپاتی شدید خود نسبت به کوبا که از نظر او «تنها کشور سوسیالیستی بجز شوروی است» را مورد تأکید قرار داده است.

نامه مردم سپس در شماره بعدی خود یعنی ۲۵۴ در آستانه کودتا خود مستقیماً وارد میدان شده و در پاسخ به «تعدادی از رفقا» که علت استعفای شوارندادزه از حزب کمونیست را سؤال کرده اند، بطور مشروح و آشکار به پرونده سازی و حمله به وی پرداخته است. نامه مردم نوشته است: «لحن ادوارشوادادزه هنگام خروج از حزب کمونیست شوروی (که علت آنرا بویژه پیش بینی و هشدار در باره خطر تسلط یک دیکتاتوری نظامی در شوروی و نقش حزب کمونیست در ایجاد این وضعیت بود) ما را موظف می سازد تا نظر خود را درباره برخی از احکام آن ارائه دهیم. سپس نامه مردم چنین ادامه میدهد: «اولاً حیرت آور است که چرا ادوار شوارندادزه عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، دعوت کمیسیون تفتیش مرکزی را به مثابه «بازرسی انگیزشی» تلقی کرده است» و آنگاه از موضع تعیین مجازات برای یک متخلف نوشته است: «از کدام انگیزشیون» سخن میرود. نامه مردم افزوده است که: «ثانیاً این اظهارات شوارندادزه که می گوید «من در هیچ شرایطی زیر بازجویی در چنین دادگاهی نمی روم» حداقل قابل تعمق است... زیرا... کمیسیون تفتیش مرکزی کاملاً مطابق احکام و دیگر اسناد مصوب کنگره بیست و هشتم عمل می کند که شوارندادزه در تنظیم آنها مسئولیت مشترک داشته است.» نامه مردم سپس با ادامه حملات تند نظیر «سؤال برانگیز» خواندن و «پرده پوشی کردن» نه تنها شوارندادزه بلکه «افراد نظیر شوارندادزه را که در حزب کمونیست اتحاد شوروی کم نیستند» را کسانی دانسته که قادر به درک «وضع کنونی حزب» نیستند.

اشرف و معامله چند صد میلیون

طبق اطلاع کیهان لندن شماره ۳۶۴، اشرف پهلوی مقدمات یک معامله ۲۵۰ میلیون مارکی میان جمهوری اسلامی و آلمان را فراهم کرده است. بنوشته هفته نامه اشپیگل آلمان این معامله میان مقامات جمهوری اسلامی و آلمان و با دخالت اشرف پهلوی و رفسنجانی انجام شده است. خود اشرف پهلوی چنین چیزی را تکذیب کرده و چاپ آنرا از راهای قانونی قابل تعقیب دانسته است.

پلاتفرم جدید رضا پهلوی

رضا پهلوی طی پیامی، که در کیهان لندن شماره ۳۶۴ چاپ شده، مواضع خود را در مورد بازگشت سرمایه داران و متخصصان خارج کشور، انتخابات آزاد و مسئله همبستگی نیرو های اپوزیسیون اعلام کرده است. وی در این پیام آشکارا مواضعی مخالف جناح رادیکال سلطنت طلب اتخاذ کرده بویژه آنجا در ارزیابی تغییرات روی داده در سالها و ماههای اخیر پس از مرگ خمینی می نویسد: «من در این تغییرات، برخلاف نظر برخی از هموطنان، گشایشی برای گسترش پیکار و سرانجام نشانه های پیروزی را می بینم.» و در ادامه به جای تأکید بر سرنگونی رژیم می نویسد. «شرایط داخلی و خارجی برای آنکه رژیم اسلامی در تنگنای بیشتری قرار گیرد و به دگرگونی های مهم تر تن در دهد از همیشه مساعد تر است... رژیم زیر فشار مخالفان به سوئی می رود که دلخواه آن نیست و با طبیعت آن و خوی و خلق رهبرانش سازگاری ندارد. حکومت کنونی اگر مختار بود به هیچیک از دگرگونی هائی که دستخوش آن شده تن در نمی داد.» وی در ادامه می نویسد: «اگر رهبران کشور هائی با ج.ا روابط سیاسی برقرار کنند و به دید و بازدید سران رژیم بروند جای نگرانی نیست. این از اهمیت ایران است. دیگران ناگزیراند ارزش ایران را صرف نظر از ماهیت حکومت آن به رسمیت بشناسند.» وی در ادامه پیام بویژه بر مسئله اتحاد نیرو ها با هر عقیده و گرایش از چپ و راست تأکید ورزیده و این اتحاد را نیروی میداند که هیچ سری در برابر آن تاب مقاومت نخواهد داشت. رضا پهلوی با

خوشحالی و امید واری به گسترش گفت و شنود ها در سطح های گوناگون اشاره کرده و سرانجام یک پلاتفرم ۵ ماده ای ارائه داده است که بر مبنای آن آزادی احزاب و اتحادیه های صنفی و کارگری، آزادی نشر و تبلیغ، آزادی زندانیان سیاسی و سرانجام انحلال دادگاههای انقلاب بعنوان موارد مورد توافق برای یک جبهه دعوت ملی پیشنهاد می شود.

موضع گیریهای تفاسیر معنی دار حزب

توده در آستانه کودتای سرکوبگرانه در

شوروی

از مطالبی که در ۲ شماره ۲۵۲ و ۲۵۴ نامه مردم ارگان حزب توده درج گردیده، آشکارا بوی

کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد باردیگر ایران را محکوم می کند

بنا به گزارش خبرگزاری ها، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، بار دیگر جمهوری اسلامی را به افزایش نقض حقوق انسانی، آزادی عقیده و مذهب محکوم ساخت، کمیسیون مزبور نگرانی شدید خود را در رابطه با گزارش هائی مبنی بر ادامه موج دستگیری ها و اعدام ها و به ویژه ترور سیاسی در خارج از کشور ابراز داشته است.

تصویب این قطعنامه، چنانچه در مقاله های راه آزادی (شماره ۷ و ۸) نشان داده شده است، باطل بودن ادعای جمهوری اسلامی را که گویا «ایران از لیست کشور های ناقض حقوق بشر حذف شده است»، نشان می دهد.

از سوی دیگر، هم اکنون در تهران، کنفرانس «شناخت مبانی حقوق بشر» از تاریخ ۱۰ شهریور آغاز شده است، که هدف آن بررسی و نزدیک کردن نظرات متداول در جهان و منشور حقوق بشر سازمان ملل با مواضع و مبانی اسلام در زمینه حقوق بشر است. علی قادری رئیس انستیتوی مطالعات سیاسی و بین المللی با تکیه بر ضرورت رعایت قوانین اسلامی، تاکید کرد که حقوق اصلی باید بر این متکی باشد که: «طبق دیدگاه اسلامی، شما باید ابتدا به قوانین قرآن نگاه کنید، بعد در صدد رعایت قوانین بین المللی بپردازید. دیدگاه غربی کاملاً در جهت عکس این ترتیب قرار دارد». وی برای نمونه به مساله «آزادی در زمینه گزینش همسر» اشاره کرد و گفت: «این موضوع با قوانین اسلامی منافات دارد!» در شماره بعد، با تفصیل بیشتری به این دو موضوع خواهیم پرداخت.